202

1002

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون نیایش مر داوری را سزد که وجود بشر را از کارخانهٔ عنایت کسوت حیات
پوشانید و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت بر راه افروخت
رباعی نامش بزبان گفتنم از بیخردیست ٭ وصفش بدهان گفتنم از بیخردیست
فی الجمله چنانست که دانم گفتن ٭ انصاف چنان گفتنم از بیخردیست ٭ و جهان
جهان نیاز مر شمع سفارت را که سرافرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان
و نور دین بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را پروانهٔ جمال جهان آرای
خود گردانید رباعی آن سرور کاینات و آن فخر بشر ٭ جبریل امین ز قرب او
دست بسر ٭ خاک کف پاش سرمهٔ دیدهٔ جم ٭ خاشاک سراش افسر
اسکندر ٭ بر دانشوران دشخوار پسند و ژرف نگهان پایه بلند پوشیده نماند که چهر
چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانه ناهنجار واقعهٔ شهادت اورنگ
نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نورد شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل و
علامهٔ عصر ٭ عارف و کامل و فیاض زمان ٭ آصف عهد و فلاطون زمن ٭ شیخ
ابو الفضل وزیر خاقان ٭ هوش ربای زمانه و زمانیان شد و تیغ قضا زند
کانی کسار آن برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت و عالم در چشم جهانیان تیره نمود

وقبای

وقبای حیات در بر اهل معنی تنگ آمد فرد شهنشاه
جهان را از وفاوتش دیده پرنم شد ٭ سکندر اشک حسرت
ریخت کافلاطون ز عالم شد ٭ مفاوضات آن صدر نشین
چهار بالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل
مدارج کمال است پراکنده افتاده بود من که عبد الصمد افضل
محمدام در والا دیدان ارسطوی اسکندر منش و رای رابطهٔ
همشیره زادگی نسبت فرزندی داشتم و منظور نظر
تربیت او بودم این گلدستهٔ فرهنگ را دست آویز
شگرف بجهت ادراک سعادت خود دانسته و در فراهم
آوردن آن کمر سعی بر بستم و در انتظام آن نظر همت فرا
گماشتم اگرچه من هیچ نشناس را چه یارا که جرم قمر را پیراهن
از کتان دوزم و باغ بهشت را بگل خرزهره آرایش دهم
و خورشید را بمشعل افروزم و نمایش ماه بسنجل کنم لیکن
این پردگیان خیال و ابکار افکار را از کمال صباحت و
ملاحت بیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواستم که جمال
آنرا بر صاحبان سخن و طالبان این فن جلوه گر سازم و این

عروس سیاه مجده رعنا را مشاطگی نموده بمردان معنی و انعام لاحرم
نهار تکاپوی جست و جوی فقره فقره از هر جا بهم سائیدم و بتوشتن
آن دست را کار فرسم و دیده گفته من اگه خو کرده تماشای
عرایس معنوی است حلای زر بخشیدم و عنوان هر یک بقدر دریافت
خود نگاشته سه قسم ساختم نخستین مکاتیب و فرامین که از زبان حضرت
شاهنشاهی بملوک ایران و توران و امرایان عالیشان قرمزده کلک
معنی سنج گردانیده اند دویم عرایض و خطوط که خود بحضرت خاقانی
زمان و خوانین بلند مکان نگارش فرموده اند سیوم خطب و اختتام
و انتخاب کتب و بیاضها و نثرهای دلکر که بعضی مطالب و مقاصد در
چیز عبارت آورده اند همگی را در اندک فرصتی انتظام دادم و فرا
بهره اند ختم و تاریخ اتمامش مدین گونه از کتور عدم بشهرستان وجود
جلوه گر ساختم و از رهنمائی آوردم رباعی
این نسخه گر و علم و ادب نامی شد ∴ یکموج ز بحر طبع فهامی شد
در ساعت نیک چون سمر انجام گرفت ∴ تاریخ مکاتبات علامی شد
سبحان الله این چه بازیستان هوش افزا ست که بر منصه شهود جلوه گر است
مستعد اندو دلفریبی اجالاک اما بلند نظری باید که از نظاره آنها
دلرا که خلوتکده پرد کیان قدس است پرایه نور آپوشاند و چشم را که
تابدان کاخ دماغ ست از اقتباس جمال شان پرتو رنگین بر ساند امید که
همواره این نوباوه های گلشن دانش و نونهالان چمن بینش در همیشه
بهار انصاف بر و رش یافته سرسبزی و شادابی فایز گردند آمین
رب العالمین یا خیر الناصرین خطاب کیهان خدیو حق پژوه عدالت گستر
گوهر شکوه زیبنده سپهر طل الهی گوهر معدن شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی بعد الله خان او زبک سپه سالار ملک توران مکتوب اول نوشته اند

سپاس قدسی اساس مر مبتدعی را سزد که عالم کون و مکان را بایجاد
شئون و فنون که عبارت از صور علمیه اوست به نیروی قدرت ابداعی
از نهانخانه بطون ببارگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در گاه
بمان فرمان و ایان معنی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا و علیهم
الصلوة و السلام اند در سلک وحدت ارادی منخرط ساخته
انتظام و التیام بخشید و گاه در سطوت جلال مبدا آرایان صورت
که ابا طین بارگاه جبروت اند انسلاک داده بهجت قهری
بنظام کارگاه ظاهر پرداز آتش داده پس جهان جهان تمایلین پرداز
قافله سالار شاهراه مقصود که سالکان مراحل معنی و ناسکا
متاعر صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک
اهتدا و ائتلاف در آورده محمود الخاتمه و السعود العاقبه

بخلوه خانهٔ بقا شتافته اند باد و عالم عالم تأییدات علوی و
و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان والانژاد که زمان حال را
از شورش فتن و آشوب حوادث نگاه داشته همگی همت علیا مصروف
اندازند که جمهور انام از متفق و مختلف را در بساط امن و امان و بسیط
عافیت داشته در معموری خراب آباد عالم صورت میکوشند گرداناد
و در هنگام وفور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت بود و خاطر
را بهجت در نزهت آباد کابل بمشاهده و مطالعه لوحه صفوت و صفا
و دیباچه قربت و اصطفا که کارنامه نگارستان یکتا دلی بود
مسرور و منشرح شد و بشمایم نورانی خلت و ولا و روایح روحانی
بسطت و ضیا از شقایق حدایق مبانی و ریاحین مضامین و معنی آن
مشام فیض ابتسام روح طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس
ابتسام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت و ریاض محبت و قرابت
قدیمی سرسبز گشت و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت
الحق این سجیه رضیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمه ربانیست
مسرت افزای دل مشتاقان و طرب پیرای ضمیر صافی همان تواند بود
مجالست صوری و مصاحبت ظاهری را بدل عدیم البدل تواند شمرد
آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه شده بود که در توکید مبانی

صلح

صلح و تصفیه مناهل وفاق از جانبین اهتمام رود و هند و کوه
فیمابین باشد بر منظر استحسان جلوه نمود و پیداست که امری شریفتر
در عالم کون نشاء تعلق بغیر از تودد و توفق نشان نداده اند که
انتظام سلسله کاینات بآن منوط و مربوط است هرگاه این معنی
در طبقه سلاطین که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید هر آینه
مثمر برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و الوف نفوس
و صنوف ذی حیات در مهاد امن و امان و بسیط عافیت آرام
خواهند یافت و در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم
مصادقت ما را بایستی بادی شد که همگی همت حق طویت ما از
مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمانروایان
گذشته باصناف بنی نوع همواره بر منهج ایتلاف و ارتباط بود و
هرگاه بادی این وادی نوالا قدر شده باشد درین مرتبه چند
از چند بر ذمه همت مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه باید
کرد لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف
حقوق آشنائی داشته یادگار علی سلطان شاملو را فرستاده
استعانت نموده بود بموقف قبول نرسید و نیز شاهرخ میرزا
آرزو انداشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجور و تیره

باابر که از ولایت سیر دست جا گیر داشته باشد ملاحظه خود
قرب جوار نموده ملتمس او با جابت مقرون نشد و در صوبهٔ مالوه
جا گیر گردیم و نیز میرزایان قندهار بدرگاه والا اطلب داشته حرارت
آن دیار که از قدیم الایام داخل ممالک محروسه است بملازمان
بابری تعویض یافته که مبادا جنود توران انحدود را از مسنوبات
ایران انداشیده قصد نماید و خلل عظیم در میان ولایت انوالا
شکوه و ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اولاد شاه طهماسپ
در کوهستان بدخشان سر بشورش بر داشت و مدعی آن که فرزند
شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت باو پیوستند هر چند عرایض
فرستاده استمداد نموده توجه نفرمودیم تا انکه آوازه دست درازی
از آنجا که پای سخن باگز بر همت والا است چون بخشیدن حرف صلح
در میان آمده دل چنان میخواهد که صورت این سانحه چنان بمعنی گرا
که شایان بزرگ کردهای ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق ان
سخنان دلآویز که قاصد و نامه گذارش مینماید صورت پذیرد این
چه بهتر والا جائی مقرر باید ساخت تا در آن قرارگاه نرم نرمکی
شود و می میانجی غیری مقاصد دینی و دنیوی مطالب صوری و معنی
به بیان شتافته و طرز تحقیق روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که

جمعی

جمعی از نکبس طغیان بودن بار در حدود پنجاب دست آویز سخن
ساخته آنینی که مخالف مبانی دوستی باشد کوشیده اند
حاشا امری که در خلوت سرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه
بطراز تحریر و تقریر پیوندد عمل بر خلاف آن رود تا انکه آب و هوای
دشکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دارالخلافت
اگر نهضت فرمایم تا زبان تراژ خایان بسته آید و انکه تحریر رفته بود
که به نسبت شاهرخ میرزا همان عبارت در خاطرست موجب تامل شد
که در بواطن قدسیه فرمانروایان والا شکوه که مطالع انوار الهی
و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار اکفا و همسران انطباع و
نمی پذیرد و از سایر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که منشا آن
خورد سالی و نادانی باشد چرا بزلال عفو و صفح مخدوش نگردد و از خود
کامی که مورد تقصیرات نسبت باین دودمان والا شده بود و بمکافات
آن سرگشته بادیهٔ غربت شده بود چون پناه بدرگاه ما آورد و نقوش
ندامت از ناصیه حال او طهور داشت و انکه ایمای رفته
بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان
دولت از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و علاست چگونه
ورود این منتسبان خاص بجناب آنچنان تصور نموده اند و انکه

بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم تدبیر خامه اتحاد شده
بود انرا از نتایج حسن نیت انوالا نژاد شمرده خوشوقت شدیم و
آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت شده بود که فرزند
عزیز بموجب خوردسالی خواهشی چند که نه در خور او باشد نموده است
دل نگرانی دارد که مبادا غباری بر دامن مصادقت نشسته باشد و در
استعذار آن تفصیلی رفته بود قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در
آب فرو رفت مضمون معلوم نشد و خاطر حق گزین از شوخ
این واقعه تاسف داشت روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت
جدید بدان گونه انتظام و التیام نیافته است که اگر بالفرض
چیزی [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
فرزندی که در رضاجوئی پدر وجه همت او بوده در نگاهبانی
این سررشته تکاپوی نماید همان جلایل عهود و شرایف مواثیق
که بذریعه ایلچیان کاردان مرة بعد اخری قرار یافته در خاطر حق پسند
مرتسم و منقش است در رسم اسلام و آئین کرام از برای ابقای
ارکان دوستی و یکجهتی و عامه حقیقت گزینان فتوت منش عشر عشیر

آن

آن وافی و کافیست و آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها بآمدن احمد علی
اتالیق موقوف است بوضوح پیوست حقیقت بدرود گردن او جهان
گذران را بسمع شریف رسیده باشد که بعد رخصت این امر ناگزیر پیش
آمده نیک ذاتی و آگاه دلی بود اگر بمحفل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت
و غوامض موافقت از زبان راست گوی او معلوم آنوالا گوهر میشد
هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن قوت بفعل آورند
و هر گونه معاونتی که لازم نشاء دوستی بخاطر حقیقت طراز رسد ابلاغ
نمایند که در آن مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد و لله الحمد که از عنفوان
جلوس بر اورنگ فرمانروائی تا حال که سنه عاشر است از قرن ثانی
و اول انکشاف صبح اقبال و مبدا ابتسام بهار جلال است همگی نیت
حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اعجاز منظور
داشته همواره در التیام و انتظام جهانیان کوشد و از میامن این
کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان که چندین فرمان
روایان والا شکوه انقسام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه
اقتدار ما در آمد و طبقات انام که در جبال مزبقه و قلاع حصینه و
محال مشکله تارک استکبار و استجبار بر زمین ارادت نیاورده
راه مخالفت می سپردند بمقتضای درستی نیت راه ارادت و

اطاعت مسلوک دارند و طوایف اناس را با یکدیگر با وجود تباین
اوضاع و تخالف اطوار رابطه پیوند پدیدار شد چون سخن دلاویز
نتایج درستی نیت و راستی گفتار و حسن اعمال تا اینجا کشید ناگزیر
بذکر برخی از نعم الهی و نیایش دادار بتقدیم رسانیده بزم یکجهتی
را شادی آمود میگرداند بر مرات ضمیر که انطباع پذیر اشراقات
قدس است مخفی و محتجب نماند که درینولا ورود موکب والا بصوب ممالک
پنجاب اتفاق افتاد اگرچه نخستین نظر بر سیر و شکار اینحدود بود اما تسخیر
ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان قدوم سلاطین روزگار در آن
سرزمین که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد و در نزاهت
و لطافت ضرب المثل نظارگیان دشوار پسند است نرفته و نیارست
در آمد و نیز مرکوز باطن بود که همواره بیدادی حکام آن دیار بمسامع
قدسیه میرسید بتائیدات سماوی بهادران نبرد دوست نصرت کیش
و غازیان شهامت اندیش در اندک فرصتی آن ملک در احاطه
تصرف در آوردند اگرچه حکام آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند
امانیت حق اساس چون محض خیر بود با حسن وجوه مفتوح شد و خود
هم در آن سرزمین خجسته آئین که از عطیات مجدده الهی بود
رفته شکر پروردگار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و
گلگشت

گلگشت آن عشرت سرای مانوس طبیعی بود تا اقصای کوهستان
کشمیر و تبت سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی بچشم
عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پکلی دو متور که از تصادم
جبال و تزاحم گریوه و مغاک بحدیست که افکار آسمانی سیر و اوهام
بلندی پیمای عبور از آن طرق هایله دشوار میدانند جریده بعرصه دلنشین
کابل رسیده شد و نیز مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تهته
را که غربی مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است بر زیر
دستان آن مرز و بوم راه معدلت نمی سپرد نخستین نصایح هوش افزا
فرموده تا بشاهراه فرمان برداری رهنمون گردد و اگر از نامساعدت
بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن ولایت را که ملکیست
وسیع و ولایتیست آبادان بیکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید
چون عقل صلاح اندیش و دیده دوربین و گوش شنوا نداشت داستان
مواعظت را افسانه انگاشته از باده خودکامی سرشته هوشمندی
گسیخت لشکری شایسته بآن ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال
بهادران اخلاصمند در هر گونه قطره و تردد و اهتمام نموده چه
در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند و چون همگی نیت
حق پذیر برفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزمندی قرین حال

فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشت و از آنجا که آیین قدیم است
که کار معامله نشناسان کوتاه بین تباه گردد بر حاکم آنجا را شکست بر شکست
افتاد و چون در نهاد او مایه سعادت بود بزنهاری و پیمان اولیای
آن دولت را دید تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار داخل ممالک
محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود بعد از آن آنکه بخدمت
مشرف گشت از ناصیه حال او نقوش سعادتمندی قرار گرفته باز
آن ملک را که بجنگ عظیم بدست آمده بود باو مکرمت فرمودیم و نیز از
مطویات ضمیر صواب اندیش بتنبیه و تادیب افغانان وحوش سیرت و بهایم
سریرت که از مور و ملخ بیش بودند در جبال حصینه سواد بجور و تیراة
مساکن ساخته همواره مستعرض قوافل راه توران میشدند آن نیز بمقتضای
عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری حلقه اطاعت و انقیاد بگوش
هوش کشیدند و گروهی از آن قطاع طریق که بخار شقاوت و انحراف
در دماغ آنها پیچیده بود پایمال فیلان کوه نهیب شدند و بسیاری بجبال
سطوت قهر الهی اسیر گشته بفروخت رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت
شیون اصلاح و افلاح بلوچان بدنهاد بود که پیوسته در خوف و رجای
و انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند و یغما را
تمغا نام نهاده آنهم بدستور دلپسند نقش بست و هر گونه صورت

دلپذیر

دلپذیر که در سجنجل ضمیر مخفی بود خوشتر از آن بر منصه ظهور جلوه نما شد و از
برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل
هزار کس دم نخوت میزد بسعی مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد و جمیع سرکشان
و گردن فرازان آن دیار زنهار خواسته غاشیه خراج بر دوش کشیدند و از
بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبه خلافت خود را خود کشت
و همانا مصلحت آن چنان بود که خاطر مهر گزین بر قتل و کشتن آدمی و هدم بنیان
ربانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند
بسلامت میماند و نیز باهتمام مبارزان کارطلب سومنات مشهوره و جونه گرو
سایر ولایت سورتهه که جنوب رویه بر ساحل دریای عمانست در تصرف در آمد
و نیز برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکهن داشت از حوادث
روزگار پناه باینجانب آورده بود مادامی که معدلت آن بلاد بمسامع حق
نیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکهن را موقوف
داشته بودم و چون خبر طغیان ستم رسیدگی رعایای دکهن رسید امرای
ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت
آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب بادیه
مردآزمایی نیاورده دم استقلال میزد و از آنجا که مسلک ناسپاسی
شتافتن استیصال خویش نمودنست در اندک زمانی اثری از دو فرزندان

او نماند و سران آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله را برداشته دم نخوت آرای
شدند بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غرهٔ ناصیهٔ اقبال قرهٔ باصرهٔ
دولت و اجلال فرزند سعادت مند برخوردار سلطان مراد را رخصت فرمودیم
بسیاری آن ملک وسیع را که هندوستان دیگرست در حوزهٔ تصرف آوردند و نیز
نبرد آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اودیسه را که
متصل بدریای شورست تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک
ملازمان عتبهٔ خلافت در آمدند و چون تعداد نعمای ایزدی داستان درازست
برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه بهمین قدر بسند نموده بر دیباچهٔ
اعلان می نگارد که چون مولانا حسینی بملازمت استسعاد یافت در آن
نزدیکی بکار پردازان اشتغال سلطنت اشارت شد که بزودی
رخصت ارزانی دارند درین اثنا چندین ازواجگونی بخت در عرصهٔ
دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد مخالفت و دم
منازعت زدند موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار
برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن
شورش مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق الغار متوجه شدیم
و پیشتر از آنکه غازیان نصرتمند قطع کریوها نموده بآن ملک در آیند
بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب ضرورت در آن

طوفان

طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته سر سرکرده آنها آوردند
چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً ~~امان باغبان~~ بی خزان عبور
افتاد و بران گل زمین فیض بخش استلذاذ صوری و معنوی نمود فرستادن
ایلچی در تعویق ماند و چون رایات همایون مراجعت نمود در اثناء راه خبر واقعهٔ
مولانا حسینی رسید که بابتلا امتلا در گذشت موجب مزید تاسف گشت
بنابران بعضی سخنان محبت افزا بسلالة الاولیاء العظام و خلاصة
الاصفیاء الکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والاست گفته
فرستاده شد تا هم حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گرداند و هم میان روابط
عهود و مواثیق که بوسایل رسل و رسایل تنصیص و ترصیص یافته بود
گردد ترصد از جلایل مآثر محبت و یگانگی آنکه پیوسته بمژدهای مسرت افزا
حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند **مفاوضهٔ دویم جلال الدین محمد اکبر**
بادشاه غازی بعبدالله خان نگارش یافت رابطهٔ خلت و صفا و واسطهٔ
محبت و ولایعنی کلام مصافات پیام و پیام موالات التیام که در مطاوی
آن رقیمهٔ کریمه و فحاوی نمیقهٔ انیقهٔ عالی مرتبت معالی منقبت سلطنت
و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه فارس مضمار شهامت و ایالت مرتقی
مدارج نصفت و عدالت نقاوهٔ دودمان عز و علا عضادهٔ خاندان مجد و
اعتلا مطرح اشعهٔ بوارق الهی مجلی انوار سوارق آگاهی مشید ارکان

شجاعت و حشمت موسس مبانی بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال
صدر آرای بزرگاه جاه و جلال الفایز من مبادی الفطرت بمعالی الهمم
المختص بمهامن الفوز بجلایل النعم دهر افرای نکین و تیغ عز الله تعالی
انکه تیغش بر دار آینه امید زنگ ☼ اشهب اورا بمیدان تهور کار شیر ☼
اد هم اورا بمضمار وغا کام نهنگ ☼ لایزال ارکان مجتبه مشیده بالدوام
و قوایم دولته موسسه بحسن الانتظام مندرج و مندمج و دودمانش قرا
و محبت سابقه را تاکیدی و تشیید قواعد صداقت صمیمی را تمهیدی را رفته بود
بموجب صفای خاطر و تمهد اخلای باطن و ظاهر شد مبانی یکجهتی و یکدلی را استحکام
بدیرفت و قوایم دوستی یکسویی و یکدلی انتظام گرفت بر مرات ضمیر انور
و خاطر رضاکستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انس
انطباع تدبیر و تحقق و محتجب نماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی
تا حال که مبادی قرن ثانی ست بمساعدت توفیق و معاضدت تایید
سمائی در خاطر حق پرست چنان جلوه نمایش داده که مقصور دار سلطنت
و فرمان روائی و ابهت و کشور کشائی تقدیم مراسم ستایش و اقدام بر لوازم
پادشاهی است نه جمع مال و منال کردن و در خطوط فانی و متلذذات جسمانی
فرو رفتن لهذا طرق سلوک و مسلک طریق این نیازمند درگاه کبریائی
با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواسات و

معاطفات و ممالشات امری دیگر نبوده همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی
اوضاع عموم خلایق و جمهور انام مصروف است و عنان توجه باطن باین مقاصد
رد نمش و مطالب ارجمند معطوف حق جل و علا شاهد است و کفی بالله شهیدا که
تسخیر و تشفیع ممالک هند و ستان که مساحان بع مسکون و سیاحان کوه و دمن
سپهر احاطه و تسخیر سپرده اند و از سه طرف بدریای محیط
سواد اعظم او را جهار دانگ عالم تشخص کرده
اتصال او بمقطع هوا و هوس بل پیش نهاد همت اعلی غیر از
رعایت ملهوفان و حمایت مظلومان امری دیگر مخطور نگشته و از اینست که
همت همایون بهر جا که روی آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمد
عنان عزیمت مبارک بهر جا که مصروف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال
اقبال نموده هر گاه شیمه و سجیه مرضیه ما با سایر عباد الله چنین باشد
با آن سلطنت و دستگاه که از عمده یابند یا فتگان درگاه کبریائی اند و
معهذا روابط آشنائی جانبین و ضوابط محبت فیمابین متحقق و متمکن است و
قرابت قریبه و نسبت سابقه ضمیمه این شده باشد بر هوشمندان تخصص آن حق شناس ظاهر است
که یکی از این روابط در التیام محبت و دلا کافیست فکیف انهیمه دواعی جمع شده باشد
غیر از دوستی و یکجهتی منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواهد بود و امید است که بمبارکت
برکات این موافقت و موالات و وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام
اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد و ایما که در ادای موانع رسل و رسایل مرقوم

شده بود هر چند در نظر عقل سخن دران باب ناکردن ترجیح بر سخن کردن داشت
اما اغماض ازان وادی در زنگ تطویل کلام دران مقام ناملایم پنداشته
بدین قطعه که از اجلهٔ اکابر دین منقول ست اکتفا نمود قیل ان الاله ذو ولد
قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا
الحمد لله که بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعهٔ نیر سلطنت سعادت قرین
مطمح نظر بر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب
الملک والدین توامان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلاء اعلام دولت
روز افزون کمال دینداری ما را دلیل قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را
در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم داراد و چون جوامع همم سلاطین
عدالت انتما که صدر نشینان آرایک اعتلا اند آنست که کافهٔ خلایق و جمهور برایا
که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادت
الهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابران درین مدت در تنسیق و انتظام
این ممالک وسیعه فسیحه که مقر چندین سلاطین عالی مقدار و حکام ذوی الاقتدار
بود سعی می نمود بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود
از سرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داده امکنه و محالی که از زمان
طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشورگشای و لمعات سیوف
خواقین فرمانروای پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل
ایمان

ایمان شد کنایس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب
ایقان گردانید المنة لله تعالی و تقدس که آنچنانکه دل میخواست انتظام و التیام
یافت و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت و جمیع سرکشان و گردن فرازان از جنود
هنود و غیرهم حلقهٔ اطاعت بگوش انقیاد و اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر
شدند و طوایف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و ما نیز بمصداق
احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت
انوار عاطفت مبذول داشته حدایق امانی و امال ایشان را از رشحات سحاب
مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز همیداریم و پیش نهاد
خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود ببدرقهٔ عنایت
الهی هدایت لم یزلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر بشورانگیزی بر آورده
و دست تعدی بر زایران حرمین الشریفین زادهما الله شرفا دراز کرده و جمع کثیر
انبوه گشته سنگ راه زایران و تاجران شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده
آن راه را از خار و خس پاک سازد لیکن چون شنیده می شد که بعضی از امراء عراق
نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروهٔ وثقی حسن عقیدت که
باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بود عدول نموده بعضی بی اندامیها
کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامکار نامدار را
که بارقهٔ سعادت از ناصیهٔ حال ایشان روشن و لایحهٔ رشد از زایچهٔ طالع اقبال

ایشان مبرهن است بدانجانب تعیین فرمایم و تا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود
بامری دیگر متوجه نشویم الحال که بندگان سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر
خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج
فرستاده است قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند
بمحض انتساب نبوت بخاندان خود متوجه شده معاونت فرمایم سیما که تعارف اسلام
منظور باشد علی الخصوص درینوقت مسموع میشود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان
همدان اوغلی را با تحف و هدایا بالتماس کومک و مدد روانه کرده است بر همت
عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف
شود بخاطر چنان میرسد که چون رابطهٔ محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه
از قدیم الایام است و بتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت
و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است در آن
زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال گردد
آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآنحدود تشریف شریف ارزانی
دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علای و مطلع السعدین مجد و بها گردد
بالمشافهه بیوساطت قاصد و پیغام اساس محبت و قرابت مستحکم ساخته بعضی
سخنان دلآویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است شرح خدا
شناسی و حق پرستی که بقدر استعداد بافاضت فیاض علی الاطلاق

دریافته است

دریافته است مذکور مجلس انس سازد و از نفایس حقایق الهی و شرایف دقایق آگاهی
که بر خاطر عاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید که خلاصهٔ
زندگانی و زبدهٔ کامرانی صحبت اشباح انسانی و موانست اجسام روحانی است
فکیف کاینمعنی در میان دو برگزیدهٔ خدا و دو نظر کردهٔ بارگاه کبریا متحقق شود و هر آینه
اینمعنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود در آنزمانکه بعنایت الهی این آرزو
بوقوع آید چون همت منظور آن الهی و سرافراز کردهای خدائی بر تحصیل رضائی
حق تعالی است نه استحصال تام و تسلط بر افراد فیه انام بنابران مرکوز خاطر حق
جو آنست و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی خداشناسی و حق طلبی
بیشتر باشد استرضائی خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی بوده
از اصلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا
شده است دربارهٔ امداد و کومک حاکم عراق و خراسان آنچه اصلاح ما و شما خواهد بود
از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد شد و معذرتی که در باب قضیهٔ فرزند شاهرخ میرزا قمزده
کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بواسطهٔ
خوردسالیهای و خودپسندیهای از ره گذر کم فطرتی و بد مصاحبتی منشای چندین
امور نالایق شده بود که کار او باین حد رسید چه اول بواسطهٔ اغوای بعضی کوته
بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت ما بسیار تساهل نموده ثانیاً
بآن عظمت دستگاه که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما و آن

عظمت دستگاه واقع ست از روی حالت و رتبت نسبت طرف نمی تواند شد
بی او بانه پیش آمد تا التیا گه جد بزرگ خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه
او داشت آنچنان سلوک نمود تنهی که نسبت باو واقع شد از قسم القاب ربانی و
الطاف یزدانی بود الحال بر او چون شاهرخ میرزا از خواب غفلت بیدار و از تمنی غرور
هشیار شده التجا و اعتصام بعروة الوثقی عاطفت مانموده غیر از آن که تصفحات
و لحظات غیر امتیاز نخستم امر دیگر محظور نمیکرد و مامول از مراسم مودت و
قواعد آبای عظمت دستگاه قواعد مودت افادت و حکمت پناه زیدت مقرران
هوا خواه و عمدت محرمان کارگاه که مخلص حکیم تمام راست گفتار و مرید درست
کردار است و ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده
بودیم بر سم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما و او را آن نسبت متحقق است
که مدعات ما بی واسطه دیگری بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان
هم همین اسلوب مرعی باشد کو یا فیما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود و بجهته پرسش
واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت
مآب نقابت نصاب صدر جهانیان که از اعاظم سادات کبار و اجله اتقیای این
دیار ست مقرر کرده بودیم بو اسطه بعضی امور در حیز تاخیر افتاده بود
در ینولا بر فاقت حکمت پناه مشار الیه فرستادیم و انموذجی از تحف و
هدایا بتحویل عمدة الخواص خواجه محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم
باید که

باید که بمقتضای غرابی تهاد و تجا بو عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل
و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه طلب داشتن و فرستادن کبوتران پرید پرواز مصحوب
وجیب عشق باز طایر دیرپای شوق و مناسبت و اهتزاز آمده استشمام نسایم تحفی
و وداد نموده اگرچه توجه باین معنی نیازمندیها که در نظر اوانی از لهو و لعب پیش نمی نماید و در نظر
ثانوی چرخ دبازی باد از نسبت شوق و مناسبت و ذوق ارباب وجد میدهد و موجب
توجه بمبدا میشود و گرنه حضرت واجب تعالی بر سرایر ضمایر آگاه ست که اشتغال صوری
احیانا با مثال این امور بر جمال توجه بمبدا حقیقی بلس نیست و بر مجرد بال و پر طایر
التفاتی نیست امید که همواره باوصال شریف صحایف محبت و جلایل رسایل
مودت تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نمایند بیت نامه برجرف اختصاص تمام
کرده شد والسلام والاکرام استشمام کلدسته بهارستان

بلدی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوستی و فرزانگی آراسته نخلبندان
بوستان سترگ آشنایی و نگاشته نقش بندان نگارخانه دلافروزی و دلکشایی
والا و دودمان خجسته خاندان گوهر افزایی افسر اورنگ آرایی چهره دانش فرهنگ
صدر نشین ایوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپه داری سپهسالار نبرد گاه
دلاوری و دلبری شهسوار جولانگاه شیر مردی و شیری خدیو کامکار کشور داد گستری
نوآیین نامدار جهان دانش پروری فرخنده فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی
در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی در گنبد نیلگون

بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان چهار بالش
ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایهٔ فرخی و فرخندگی بر تارک فخر
و گل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی را در کالبد نورسان شهرستان آب و
گل دمیده و ابر آذری پایهٔ نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو
داده پیرایهٔ خوشدلی و خرمی و سرمایهٔ دلگشایی و شادمانی شد و نهال دوستی
از سر بلندی گرفت و آیین یکتادلی تازه ارجمندی یافت و سخنان دل آویز دوستی
و خویشی و یگانگی و نیک اندیشی که بخامهٔ عنبر شمامه نگارش یافته بود بکلک گوهرین
سلک گذارش یافته بوضوح پیوست بر دل دانش پسند و دیدهٔ آسمان پیوند که
گنجینه راز خداوندی و آیینهٔ چهرهٔ هوشمندی است پوشیده نخواهد بود که این نیاز
مند درگاه بی نیاز در سی سال که از نیروی آسمانی بتخت کامرانی رسیده همیشه پیشه
دانش و بینش آن داشته که اینهمه جهانگیری و فرمانروایی و تیغ گذاری و کشورگشایی
برای بجا آوردن گیرودار شبانی و سر کردن کار و بار پاسبانی است نه گرد آوردن
گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پا بگل ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر
فرو بردن در گریبان آرزوهای نا استوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن
و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر نبود و همواره در آسودگی جهانیان
از خورد و بزرگ و مهربانیهای با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش
می نمود خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک

رفتن

رفتن ازین بوستان که از سه پهلوی بدریای شور پیوسته است از سر خودخواهی
و خودکامی نبوده و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمکاران
نشده و از نیت که بهر سو که روی آورده کارهای دشوار بآسانی گشایش یافته
و چهرهٔ آرزو از پردهٔ امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوهٔ فرخندگی ما با دیگر
بندهای خدا چنین باشد با آن والا دودمان که از بزرگان باریافتگان درگاه
خداوندی اند و با این معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیکی در میان باشد
بر هوشمندان خورده بین هویداست که یکی ازینها در یگانگی و یکدلی پسنده است
هرگاه اینمعنی همه یکجا شده باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یگانگی
سرمایهٔ آبادانی جهان و پیوند جهان بیان خواهد شد و آنکه در دیر فرستادن
نامهای گرامی و عدم اظهار لوازم دوستی ایمای از موانع غریبه رفته بود همچنان
در پردهٔ کتمان پوشیده و پنهان ماند چه دل نگرانی ایشان از گیرودار دشمنان
نبرد با سرکشان چون برین خواهد داشت و گفتگوی چندی از سخن سازان

بی باک و تبه کاران کج نهاد ∴ بیخردی چند ز خود بیخبر ∴ عیب پسندند بر غم هنر ∴
دود شوند ار بدماغ رسند ∴ باد شوند ار بچراغی رسند ∴ که از تیره گی درون و
کوتاهی دریافت درینجا ساخته بودند و گروهی از ساده دلان هیچ مدان
را رو گردان کرده سخنان ناشایسته بفتراک اینکس می بسته اند خود چه
گنجایش اینمعنی داشته باشد چه دروغ بیفروغ این گروه بی سرانجام بر مردمانی

که اندک پرتو دریافت دارند پیداست خصوصاً آن والا دودمان که برگزیدهٔ درگاه
خداوندی اند دوراندیشی و باریک بینی ایشان بر همه روشن چه گنجایش داشته
باشد که گوش هوش برین سخنان انداخته از نامه و پیغام دوستی باز ایستند
دگر چندی از راندهای درگاه و دورماندهای گمراه از هندوستان آزرده دل
رفته باشند و براهی سالوسی در آمده دروغ را راست وانموده خواهند که راه
سخنی یابند و خواهش دم زدنی کنند و بران شوند که گردی بر دامن دوستی
نشیند و سرچشمهٔ یگانگی بخاشاک بیگانگی انباشته شود سزاوار دوستی آن بود
که ایلچیان دانا فرستاده مغز سخن می شکافتند و از ته کار آگاه می شدند و خدا
نخواسته باشد اگر بوی ازین سخنان دور از کار می یافتند روش دوستی
آن بود که دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی آن می پرسیدند باری گذشت
آنچه گذشت اکنون چون لاله زار دوستی بتازگی خرم و سرسبز شده دل
بیغش بران شد که اندکی سرگذشتهای پیشین نگاشته خامهٔ را محرم راز سازد پوشیده
نماند که آنچه از نیرین کتاب و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان تافته و بشهادت
نظر دقیق و اشارت ارباب تحقیق اعتقاد یافته و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل
مقرر شده آنست که عمدهٔ در موجبات شرف رتبت و رفعت منزلت
نوع گرامی انسان که مثال اقبالش بتوقیع وقیع و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا مزین است گوهر شب چراغ عقل است که شناخت خداوندی

باو وابسته

باو وابسته است و دریافت کارگاه آفرینش باو باز پیوسته و باتفاق ارباب عقل
و اصحاب نقل نورانیست این گوهر شب تاب را پادشاهان بزرگ منش و شهنشاه
هان والانژاد از همه روشن تر دارند و دانش وری تاجداران بخت بلند
و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه در کارخانهٔ آفرینش هر کس را
فراخور احتیاج و استعداد او دانش میداده باشند هر آینه این طایفهٔ علیه بمزید
فهم و ذکا موصوف خواهد بود اکنون که دانش پناه بینش دستگاه مولانا مرزا جان
که سرآمد دانشمندان نامدار و یگانهٔ اوستادان روزگار و از اکابر علماء دین
و اعاظم اصحاب یقین است هرچند پادشاهان دانشور را همنشینی باین نوع مردم
می باید اما پیداست جایی که خرد دوربین و دانش خدا آفرین آن عظمت دستگاه خواهد رسید
فهم افادت پناه مذکور باو نخواهد رسید و چون بر فطرت صاحبان این در یکتا
لازم است که این یاقوت بی بها و فیروزهٔ خاتم کبریا را معطل نگذارند و همواره
در مسالک معاش و معاد استعانت و استمداد ازو طلبند خصوصاً در وقت
صحبت با خوانندهای سیاه دل و سیه کاران تیره درون که از برای خواهش جاه
و زبردستی و خودپرستی چشم بر کاغذ دوخته اند و فرمان آسمانی و نامهٔ جاودانی
را که فرستادهٔ خدا و رسانیدهٔ پیغمبر اوست از شاه راه گردانیده برنگ دیگر
وا می نمایند و مجملات نصوص را تاویلات و تسویلات نموده می خواهند که در فرمان
روایی و کارگذاری شریک پادشاهی میرسد در مطالب علمی و عملی طلب دلایل و براهین

وازین ہمگذر دل و دانش کزین ہمواره در تحصیل مرضیات الهی میباشد چون
اختلافات بسیار در هر باب بسمع میرسد در مطالب علمی و عملی طلب دلایل و براهین
مینماید و ہموازه استکشاف غوامض مسایل دین و تشقیح مقاصد مجتهدین مستنبط
عقاید سلف و ماخذ اقاویل خلف و تفحص موارد خلاف و تصفح مواقع اختلاف و منشاء
خلافی که درین یکهزار سال میان علمای امته متنازع فیه بوده چنانچه کتب متداوله
مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینماید و در مطالعه احوال این گفتگوی ایشان
باعث بی رونقی و کساد بازار نادانان که به تلبیس و تدویر در لباس ارباب دانش
درآمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشود و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب
دانش و اعتبار گرفتن آنها که بواسطه بدنقشی طایفه اولی در زوایای خمول
بودند میگردد و این نادانان دانا نمای بموجب قبح سریرت و سوء سیرت خود
ترشده و طریق کشته بعضی مقدمات نالایق را اشتهرت داده موجب مزید
اغوای جمعی از امرای بنگاله که در اقصای ممالک شرقیه هندوستان تعین
بودند و بموجب بدطینتی و کم فطرتی اراده بغی جوهر دماغ ایشان را فاسد داشت
و مدتی مدید از درخانه دور بوده اند و دست آویزی برای نیامدن درخانه
و باغی شدن میخواسته اند میشوند چنانچه این بی سعادتان کاهی تهمت ادعای
الوهیت و کاهی نسبت دعوی نبوت بانجناب نموده خود را در گرداب بلا
و موج خیز عنا زده رسوای خاص و عام شدند و خاک مذلت و گرد خجالت
بر فرق

بر فرق روزگار خود افشانده بدا لیوارث شاقتدی فی الواقع ساحت قدس مساحت
جناب کبریای الهی را باخس و خاشاک امکان چه نسبت و در سرا پرده عصمت نبوت
پای بندان عقال هوا و هوس را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس
ارباب دولت که باریافتگان الهی اند این مقدمات بر سبیل احتمال هم چرا گذرد و
سفیهان بیصرفه گوی را برای چه اجازت امثال این مقدمات باشد حق تعالی
شاهد است که چون همت بر تحصیل رضای الهی است از سخنان مذکوره ارباب
نفاق عناد در مشرب عذب خاطر راه نمی یافته چه هرگاه حضرت واجب الوجود
از دست طعن کوتاه دستان کم بین خلاص نشده باشد و حضرت انبیا از سر رنش
بخردان بدآئین نجات نیافته باشند سایر بندهای خدا را از آن چه اندیشه و از بندها
چه ملاحظه باشد الحمد لله والمنه که همیشه پیش دیده دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر
او بوده و روز افزونی بخت همایون گواه حال بس است الله تعالی همگنان را
در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون همگی همت سلاطین
عدالت انتما آنست که در رضای خالق و آسودگی خلایق بوده بنوعی سلوک
نمایند که خلق خدا از آسیب ارباب شرارت در امن بوده در لوازم عبادات
الهی و مراسم معاش خود فارغ البال باشند بنابرین مخلص از برای فاهیت کافه
رعایا و عامه برایا که بدایع ودایع الهی اند درین سی سال در پاک کردن زمین
هندوستان از خس و خاشاک رفتن ازین بوستان چندان کوشش بجا آورده

که جاهای دشوار از چندین راجهای فرمانروای و سرکشان ناسزا بدست آمد و همگی
سرانجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه بتخانهای هندوان بدکیش خانقاه
درویشان خدااندیش گردید بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلندی گرفت
یعنی جای که آواز کنبک کردن بود آنجا آواز بانگ بلندی
گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل میخواست همچنان شد و از روی خواهش سامان
و سرانجام پذیرفت و همه سرداران و گردن کشان کمربندگی بر میان جان بسته
و گوشوارهٔ فرمان برداری در گوش فروتنی کشیدند و بلشکر فیروزی اثر
در آمدند و اینهمه مردم گوناگون را باهم پیوند دست داد و ما نیز سر نیاز
بر زمین خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری نهاده بوستان آرزوی
اینمردم را بسرچشمه داد و دهش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن
بود چون این کار و بار سامان و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در دریای
شور در آمده سر بشورانگیزی بر آورده سنگ راه دریانوردان هفت کشور
شده سیما بر زایران حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما
آزار بسیار میرسانند خود یورش نموده آنراه را از خار و خاشاک پاک
سازیم لیکن چون شنیده میشود که اوباش قزلباش از جادهٔ عقیدت و
اخلاص بیرون آمده بوالی خود بی ادبیها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد
که یکی از فرزندان کامکار را بدانجانب تعین فرمایم قطع نظر از آنکه از شاهراه
سنت و جماعت انحراف دارند رعایت خاندان نبوت بر ذمه همت لازم است

علی الخصوص

علی الخصوص که حقوق اسلاف سابقه در میان باشد و تا خاطر ازین رهگذر جمع نشود
نهضت بجای دیگر نکنم و الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار
خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف والی عراق انداخته بدفعات افواج صوری
فرستاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان علیقلی حمدان اوغلی
را بجهت طلب کومک باینجانب فرستاده اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت
بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بر معنی قصد
وجه اتم و احسن نمائیم در دل چنان میگذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی با آن
والا دودمان سالهاست که هست و بتجدید مراسم محبت و لوازم قرابت
از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت پناه سعادت دستگاه میر
قریش استحکام یافته است میخواهم که چون نزدیک بخراسان رسیده شود آنوالا
دودمان نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آئین بدیدار گرامی
شادکام سازند و از گفت و شنود دلاویز پرده گشای چهرهٔ یگانگی گردند
و امید که سخنان خدادانی و رازهای پنهانی که در دل ما جا گرفته یکیک گفته شود
و آنچه از دوربینی و خداپرستی در دل آنوالا دودمان پرتو انداخته باشد شنیده
آید خوشا فرخنده جائی که اینچنین دو برگزیدهٔ خدا برای خدا فراهم آمده زبان
راز بگشایند و سخنان دلنواز باهم بگویند و چون پیش دید سرافراز کردهای
خداخواهش بر آوردن نام بلند و سرافرازی نمودن بر بندهای دیگر نیست

دل چنان میخواهد و امید که ایشان همچنین میخواسته باشند که در یکی که خدا
شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی او خواهد در
یکدلی و یکروئی او فرو گذاشت ننماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان
ظاهر شده در بارهٔ امداد و کومک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن
حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد دیگر آنچه از فرزند شاهرخ میرزا نوشته اند بسیار
خوب نوشته اند سخن آنست که از آنجا که خورد سالیهای و خود پسندیهای او بود
با اینهمه کوتاه بینی همنشینان بد داشت سزاوار چندین ناشایستگی شده بود
که هر کدام از آنها باین پایه میرساند چه از آن بی پروائیها که از بندگی ما کرده
چه از آن گستاخیها که با آنوالا دودمان نموده هر چند از دوستی و خویشی
که بما دارند چشم پوشیده شود او را چه مایهٔ آن بود که بی ادبانه پیش آید و چه
از بد اندیشیها که بیدار کلان بزرگوار خود نمود هر چه باو رسید از خدا رسید
و بیگمان شایسته اینهمه افتادگی بود اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب
پریشانی بیدار شده و از سرگرانی مستی هوشیار گشته باینجا رسیده است جز
مهربانی نمودن و از کارهای او فراموش کردن چیزی دیگر در دل نمیگذرد
امید که از دوستی و خویشی آنوالا دودمان نیز چنانست که از گستاخی او
چشم بپوشند و بجهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افادت
حکمت پناه زبدهٔ مقربان هواخواه عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص

راست

راست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده
دوری او را بهیچوجه تجویز نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت
ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطهٔ دیگری بموقف عرض میرساند
اگر در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمهٔ فیمابین بیواسطه
خواهد بود و بجهت پرسش واقعهٔ غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان
انار الله برهانه سیادتمآب نقابت نصاب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار
و اجلهٔ اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطهٔ بعضی امور در حیز تراخی
افتاده بود در ینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه فرستادیم و آنموذجی از سوغات
بتحویل عمدة الخواص خواجه محمد علی بموجب مفصل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه
بمقتضای عزای نهاد و اتجابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال
رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن
حبیب عشقباز شهپر مرغان شوق در جنبش آمد و گلزار خواهش گل گل شگفت
اگرچه بحسب نمود بازی پیش نمینماید اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق میدهد
و مع هذا اشتغال صوری باین مشتی پرنده چون بدیدهٔ خوردبین باز می نگرد
و جز پردهٔ بر چهره راز نیست بر همین بال و پر چشم امید باز نه امید که همواره
همبرین آئین بنامه و پیغام خوشدل و شادکام میساخته باشند نامهٔ حضرت
شاهنشاهی بشاه عباس تخت نشین ملک ایران نوشته شد بیت چون قلم آمد

بلفظ نشاد کام ∴ ختم شد خط محبت والسلام ∴ ستایش و نیایش عتبهٔ
کبریای احدیت جل و جلال قدسیه بمثابه ایست که اگر جمیع نقاط عقول و جداول
فهوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهدهٔ حرفی از آن کتاب
یا پرتوی از آن آفتاب نتوانند برآمد اگرچه در دیدهٔ تحقیق جمیع ذرات مکونات
حمد ایزدی اند که از زبان بیزبانی برآمده نشته لبان و تفسید زبانان ابتدای
ناپیدای حمد حقیقی را تر زبان و سیراب دارند پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگرهٔ
جلال صمدیت که جانهای پاکان آویختهٔ اوست کوتاه داشته در جلایل
نعوت گروه قدسی شکوه حضرت انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام
درآمده اولا شرایف حالات ثانیا نیایل عطایا که جمهور انام را از گریوهٔ ضلالت
و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند بر منابر تبیان ادا نموده شرح معالی
احوال و مکارم اخلاق طایفهٔ مقدسهٔ اهل بیت که رازداران اسرار کبریای
و پرده کشایان سرایر انبیا اند بر آن افزوده از ذروهٔ عزت استدعای
رحمتی تازه کند لیکن چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه میکند مدارج اینمظاهر کونی
و الهی معالی اینجامع انفسی و آفاقی را که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای
مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می یابند
شایسته آنست که از آن داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد
متعارفهٔ ارباب دانش و بینش که بموجب حکمت علمی و عملی انتظام سلسلهٔ امکانی

بآن

بآن منوط است در دیباچهٔ اظهار نهد که هر آینه درینصورت روان کرم روان
مسالک دین و سیراب دلان مناهل یقین که ارواح جداول ظهور و بطون
پیشنهاد همت قدسی داشته باین دست آویز نیاز مفیض سعادت خاص
میگردد المنة لله تعالی و تقدس که مشاهدهٔ صفوت نامهٔ گرامی که بمصحوب
یادگار علی سلطان شاملو مرسل شده بود در اواسطهٔ ایام بهار و مناظر
اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شده و باد طرب آمیز شقایق و
ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدستهٔ محبت و ولا نکهت رسان
مشام یگانگی گشت آنچه در توقف تسطیر تماثیل خلت و وداد رقم پذیر کلک
ظهور شده بود بغایت در موقع خود جلوهٔ استحسان داد فی الواقع روابط
معنوی چنان اقتضا میکرد که اینهمه دیر نکشد لیکن از صادر و وارد مسموع شده
باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قویم با سلاطین ممالک هندوستان
و اساطین اینمرز و بوم که مساحان جداول آسمانی چهار دانگ هفت اقلیم
گفته اند اتفاق افتاده بود درینمدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت
و فسحت در میان چندین رایان خودرای و فرمان روایان سپه آرای
انقسام یافته بود همواره بر سر تمرد و تجبر بوده باعث تفرقهٔ خاطر خلق الله
میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیاء دولت قاهره درآمد
از گریوهٔ هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان

وگردن فرازان از فرمانروایان زبردست والجها ورایان بدمست و
افغانان کوه نشین کوتاه بین و بلوچان بادپای بادیه گزین و سایر قلعه نشینان
و زمین داران شمولاً و استقلالاً در ظل اطاعت و انقیاد در آمدند در التیام
صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام شرایف مساعی مبذول داشته و بمیامن
توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین میتافت بر وجه اتم پرتو ظهور داد و
اکنون که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصوره شد مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی
از طرزدانان بساط عزت روانه شود درین اثنا مهمی چند سانح شد اعظم آنها
استخلاص عموم رعایا و کافهٔ سکنهٔ ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی فتنه متسلط
اوباش بود با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم
اشجار و وفور کریوه و مغاک که عبور مواکب اوهام بی ارتکاب مصاعب
از آنجا صعب تواند بود باشتیاق عروه توفیقات الهی و استمداد از ارواح
طیبهٔ حضرت ایمهٔ معصومین سلام الله علیهم بآیین شگرف حکم بمرور عساکر عالیه
فرموده شد و چند هزار خاراتراش چابکدست بمنزل پیش گرفتند و در قلع احجار
و قطع اشجار ید طولی نموده در تفسیح و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند
چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشای مفتوح شد و عموم رعایا از الویهٔ
معدلت استظلال نمودند و چون آن عشرت آباد که ممدوح جمهور نظارگیان
حسن پسند است از عنایات مجدده الهی بود خود نیز در آن گلزمین رسیده سجدات

شکر

شکر بجا آوردیم و تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت پکلی و دمتور
که راهیست در نهایت صعوبت عبور نموده عرصهٔ کابل و غزنین مخیم عساکر
اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت و قطاع سریرت که در ولایت سواد بجور
و تیراه و بنکس سنگ راه مترددان توران بودند و تادیب بلوچان و دیگر صحرا
نشینان بهایم طبیعت و ثعالب خدیعت که خار راه مسافران ایران میشدند
نیز بطریق استطراد رویداد و اصل در توقف بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت
شاه علیین مکان انار الله برهانه و عدم انضباط احوال ایران و هرج مرج آن دیار
بود که بقضای سبحانی وقوع یافت و درینولا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم شد
که آن اختلال روی در کمین نهاد هر آیینه از استماع این خبر خاطر نگران روی باطمینان
آورد و در باطن حقیقت تاسیس میریخت که درینوقت محض پرسیدن شایان
آیین مروت و فتوت نباشد درین هنگام چنان پرسش بظهور رسد
که هر نحو کومک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار
در میان بود و میرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن
دودمان عالی تکاسل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که
محل استطلاع عیار جوهر وفاق است قطعاً آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده
اند و نیز بمیامن ارفع ما که موطن صاحبان ناز و نعیم است توسل شایسته
بتقدیم نمیرسانیده اند مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را بکسان خود بسپارم

و میرزایان اگر نشای دولت روزافزون داشته باشد و از ماجرای
سوالف ایام نادم گشته اعانت و خدمت آنجانشین نقاوهٔ طیبین و طاهرین
را ملتزم شوند درینصورت افواج قاهره با ایشان متفق بوده هرگونه امدادی
که مرکوز خاطر آن قرة العین باشد بجا آورند لیکن چون میرزایان از منتسبان این
خاندان قدسی بودند بی آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در
نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط میشد ازین اراده متصرف گشت درین
اثنا رستم میرزا ورود سعادت نموده و صوبهٔ ملتان که بچندین مرتبه زیاده
از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عواطف و
روابط ما را شنیده والده و پسر کلان خود را انجانب فرستاده و عزیمت آمدن
دارد بعد از آمدن او عساکر فیروزمندی در قندهار بوده هرگونه امداد و
معاضدت بآسمان سائی خواهند نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق
مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی الخصوص نیت حق طویت ما که
از مبادی انکشاف صبح سعود تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و
افتراق مشارب منظور نداشته طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام
احوال عموم خلایق کوشش نمودیم و از برکات این نیت علیا که مقتضای
عطیهٔ عظمی است مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته درینولا که ممالک
پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت مکرر عازم جازم شده بود که انتهاض

الویهٔ

الویهٔ عالیه بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی است اتفاق افتد تا هم آن بلاد
در تصرف اولیای دولت در آید و هم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه
سمت ظهور یابد درین اثنا بتواتر و توالی ابهت دستگاه عبد الله خان
توران مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت سابق و ممهد محبت لاحق
بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک سلسلهٔ صلح و صلاح و
وداد و وفاق گشت چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر
شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر
ازین اندیشه باز آورده شد و غریب تر آنکه هنوز از وارد آن صوب اخبار تدارک اختلال
ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تام گردد شنوده نمیشود و قرارداد
خاطر دولت اساس آن صفوت نجات نژاد انکشاف صریح نمییابد مامول
آنکه خاطر مهر گزین ما را متوجه هرگونه مطالب و مقصد دانسته بطریق آئین
مراسلات را مسلوک داشته حقایق روزگار یومی را بواجبی ابلاغ نمایند و
امروز که ایران زمین از دانایان کاردیدهٔ عاقبت بین بسیار کم شده آن نقاوهٔ
اصلاب کرام را در انتظام ملک و التیام جمهور انام جهد بلیغ باید نمود
و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید برد و بتسویلات ارباب بغض
و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری و اغماض
نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمهٔ کریمهٔ خود ساخته

ارباب اخلاص را پیش آورند و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت شوند
و در قتل آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانند بسا دوستان
نی بحیله سازی دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونابهٔ اجل نوشیده اند
بسا دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند
و در مراقبهٔ ضمایر و سرایر این مردم توجه موفور مبذول باید داشت و دولت مستعار
این نشای فانیه را بمرضیات الهی معاضد و معاون گردانیده طبقات خلایق را
که ودایع خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش
فرموده و رحمت عامهٔ الهی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هرچه تمامتر
خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده و همواره نصب العین مطالعهٔ دولت
افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب و متلون الاحوال
در فیض گشوده پرورش مینماید پس بر ذمهٔ همت والا سلاطین که ظلال ربوبیت اند
لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان آفرین این گروه
عالی را برای نشای ظاهری و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگاهبانی
عرض و ناموس طبقات انام نمایند و آدمی زاد در کار دنیا که گذران و ناپایدار است
دیده و دانسته خطا نگزینند در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه
مساهله نماید پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست
در آن صورت مترشدان انصاف مند را جز بتبعیت گزیر نتواند بود و اگر در

اختیار

اختیار روش خاص سهوی و خطای رفته است بیچارهٔ بیمار نادانیست محل
ترحم و شفقت بجای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در اهتمام باید زد
که بمیامن آن وسعت صوری و معنوی و فسحت عمر و دولت پرده کشاست
و از نتایج این شیمهٔ دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتی و استیلای
قوت غضبی دوستان با اشتباه دشمنان پایمال نشوند و دشمنان دوست نما را
روی مکر و فریب نماند و در پاس قول خود بر مسند سعی باید نشست که ستون
بنیان فرمانروائی است تحمل و بردباری را مصاحب دایمی خود گرداناد که
اساس دولت پایدار در ضمن آن منطویست و بر ضمیر دلپذیر مخفی و محتجب نماند که
ارادهٔ چنان بود یکی از متخصصان حریم عزت را بمصحوب یادگار سلطان
فرستاده شود تا اوضاع ایران را از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند
درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورنجبان بغی و طغیان ورزیده اند و ما
جریده با معدودی چند از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکار بودیم که این خبر
رسید باشارهٔ ملهم اقبال خود بطریق ایلغار بآن ناحیت روان شدیم هنوز
رایات منصوره بکشمیر در نیامده بود که بهادران نصرت منش که بضرورت همراه آن
فرقهٔ طاغیه شده بودند قابو یافته سر آن سرمایهٔ فساد را بدرگاه والا آوردند
و چون این ملک بمیامن قدوم عالی محیط امن و امان گشت و معاودت فرموده
بدار الملک لاهور نزول اجلال شد درین هنگام حاکم سیوستان و تهته

و نواحی سنده که سر راه ایران است با لشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی
در پیکار بود و راه عراق مسدود شد فرستادن ایلچی در توقف افتاد اکنون
که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تهته در سلک ممالک محروسه
در آمده میرزا جانی بیک حاکم آنجا بآستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش
ندامت گذشته و حروف عقیدت آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک
بجنگ گرفته را باز باو مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیکتر و ایمن
تر از سابق پدید آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص
معتمد ضیاء الملک را فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس و کلمات
خبرت اقتباس بر زبان او تفویض یافت که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید
و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات
ایندیار تحویل خواجه ابو نصر شد مرجو آنکه این دولتخانه را خانه خود دانسته بر خلاف
ایام گذشته سلوک فرمایند و ارسال رسل و رسایل که ملاقات روحانی و مجالست
معنوی است همواره شمایل یکجهتی شمارند حق سبحانه و تعالی آن نقاوه خاندان
اصطفا و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاید مکاره آخر الزمان
محفوظ و مصون داشته بتاییدات غیب الغیب مؤید و مشید داراد

نامه حضرت شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر نوشته اند

ایزد جهان آرای را ستایش و آفرین که نزهتگاه عالم را بفروغ آگاهی

مردم

مردم پذیرای نور گردانید و این شگرف انجمن را بلوامع داد دهی فرمانروایان
والا شکوه آسودگی کرامت فرمود آیین آگاه دلان بیدار بخت آن تواند بود
که شناسایی مهین بخششهای الهی شده سجود نیایش بدرگاه دادار بیهمال
نمایند و بگزیدگی اندیشه و بسنجیدگی کردار سپاس گذاری را اساس نهند و سرآمد
کارهای شایسته آنکه چراغ قدردانی افروخته تا باندازه آن دوستی و خیر
سگالی بجا آورند بنابران چشم داشت از آن نقاوه دودمان عز و علا
و عضاده خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایت ایزدی که در باره
این نیازمند عتبه کبریاست و سلاطین روزگار و اورنگ نشینان زمان
سلسله جنبان مصادقت و یکجهتی شده همواره بارسال رسل و رسایل بجهت
پیرای خاطر مقدس میگردند آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چندین روابط
بیشتر از همه طریق مراسلت گشاده چهره آرای خوب کرداری شود
خصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر در حوزه تصرف اولیای دولت
قاهره در آمده و قرب مسافت دست داده باشد راه صفوت کده محبت و
یکتادلی گشوده از نفایس هندوستان که مجمع هفت اقلیم است هر چه خواهش
باشد بی حجابانه استدعای نماید و ما را استظهار سترگ دانسته جویبار بخت
مندی را سیراب سازد و درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر مورد رایات
گیتی گشا شد چنان بسمع اقدس رسانیده اند که درین زمان سعادت منشی

و هوشمندی شاه محمد را برسم رسالت فرستاده بودند باعث مزید عاطفت
ضمیر آسمان پیوند شد چون در ینولا او حوادث زده از حجاز بدرگاه مقدس آمد
نوازش کرده روانه فرمودیم تا جلایل مکارم و جزایل عاطفت ما دل نشین
آن قرة العین سلطنت گرداند دیگر چنان در پیشگاه باطن قدسیه پرتو میدهد
یکی از طرز دانان محفل همایون را با ایلچی گری خطا رخصت فرمایم و آنچه مصلحت دید
آن دوحه دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رساند و از آنجا که وقوف بر
احوال زمانیان شمع افروز دیده وریست همواره جویای سوانح اقالیم بوده
از آن نسخه دانش افزائی داستان میخواهم مدتیست که خطا خبر منقیح در میان
نیست آنچه از اوضاع ان ناحیت معلوم شده باشد بتفصیل رقم زده کلک اخلاص
گردانند که فرمانفرمائی کیست با آنکه آویزش دارد و روش پاسبانی و معدلت پروهی
بر چه حال است و از دانایان حکمت اندوز تجربه کار و جنگ جویان نفس ذو فنون
که امروز در آن ولایت بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند
و از نادر کاران هنر پرداز و صنعتهای غرایب بخش کدام غازه شهرت بر روی
دارد و بجهت آنکه برخی از سخنهای دل آویز را بزبانی نیز گذارش نماید معتمد الخواص
ابراهیم را فرستادیم و فتاح که از بازرگانان جهان نوردست و باین عتبه
اقبال بازگشت دارد و اراده سیر خطا میکند زیاده چه نویسد والسلام

نامه حضرت شاهنشاهی بشرفای کرام مکه معظمه منوره صانها الله تعالی عن ذمایم الانفس والآفاق

الحمد لله

الحمد لله وکفی والسلام علی المجتبی المصطفی وعلی عباده الذین اصطفا سیما
علی معشر الشرفاء الحنفا چون همگی توجه خاطر اشرف اقدس مصروف بر آنست
که طوایف انام از خواص و عوام و کافه برایا و سایر رعایا که بدایع ودایع حضرت
منعم اند جلت نعماؤه مرفه الحال و منشرح البال بوده در ادای مراسم عبودیت
و لوازم اطاعت مواظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعدی ابنای
روزگار بحال خلق الله خصوصا عجزه و فقره دراز نگردد و خلایق بقدر میسور بوسیله
جمیله ما از موائد نعم وافره که بعنایت الهی تقسیم آن مفوض بما شده محظوظ
و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن خیر البقاع علی الخصوص
زمره متسببان خاصه آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملایک و غایت
مقصد و مقصود صدر نشینان متمکنین فیها علی الارایک است مشمول فیوض
و عواطف ما باشند بنای علی هذا قرار یافته که هر سال یکی از ملازمان درگاه
خلایق پناه را که بمزید حسن ظن متصف بوده باشد میر حاج نموده با درارات
و انعامات از نقود و اجناس بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات میفرستاده
باشم چون در سنه تسعه و ثمانین و تسعمایه بعضی نمک حرامان قدم از جاده اطاعت
بیرون نهاده طریق بغی پیموده بودند و باعث تفرقه خواطر عباد الله
گشته بنابران بجهت دفع و رفع فرقه باغیه و تخلیص عجزه از مکاید اشرار
متوجه صوبه ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتاییدات الهی و توفیق نامتناهی

باعساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل سیر واقع شده روزی چند کابل مخیم سرادقات
جاه و جلال گشت الحمد لله که تادیب بلوچیان و تنبیه مخالفان باحسن طرق گردیده
و هر کس که هر جا که بخبث باطن و قبح سریرت خود خیال فتنه کرده بکتم عدم رفت
مجددا بمقتضای مراحم ذاتیه و مراسم جبلیه عفو جرایم محمد حکیم میرزا نموده
کابل را باو عنایت فرمودیم بشرطی که در مراسم شریعت غرا مساعی جمیله
نماید و در ترفیه احوال عباد الله نهایت جد و جهد بجا می آورده و از آنجا
مراجعت فرموده بدار الخلافت العالیه مستقر رایات ظفر آیات شده و بواسطه
کعوبیت و شامت این طایفه باغیه در سال مذکور از ارسال خیرات و مبرات الهی
حرمان دست داد امید که من بعد قضای ایمنعنی نشود دیگر مصحوب شیخ عبدی
و مخدوم الملک و حکیم الملک جداجدا استوایی مبلغی که در طومار مرقوم شده بود
بشرفا عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه دیگری مشارکت احدی
بالسر و الکتمان رسانند باید که تفصیل آن مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند
بمعرض فا و قضات رسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود چون حکم شده بود
که بعضی از اشیای غریبه نفیسه که در نظر آید و مبلغ وفا نکند بعضی مبلغ
معهود را صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود بنابران بتعین آن مبلغ واقع نشده
دیگر چنان بمسامع علیه رسید که بعضی از اشرار فجار بنسبت فضایل مآب کمالات
اکتساب شیخ معین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای بغض و عداوت و حسد

گرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا مذکور ساخته
بودند که در رساله که بنام نامی موشح ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق
شریعت اطهر و مطابق ملت ازهر بوده مندرج بود مخفی نباشد که آن مخلص اقرار
و بهتان و عین کذب و طغیان بوده بعون الله من شرور انفسهم اصلا و قطعا از
مشار الیه امری و حرفی که مخالف معقول و منقول بوده باشد بسمع اشرف
اقدس نرسیده و ازان باز که بعتبه بوسی مشرف شده بغیر از صلاح و تقوی
و اتباع شریعت محمد صلی الله علیه وسلم امری معلوم خاطر اقدس نشده
باید که آن شریره و فجره و حسده مردوده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را
از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد نجات بخشند و عجب از بعضی ناقصان
که این امرها صریح که ابله و صبیان بتصدیق ننمایند اضعا نموده در آزار این
نوع مردم از آن المکنه شریفه بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشرف متوجه
انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در آن بقاع قدسیه بادعیه ماثوره
اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سوانح ایام را می نوشته
باشند که هر آینه باعث مزید توجه عالی خواهد بود و السلام و الاکرام

مقاوضه حضرت شاهنشاهی با ابدالیان و فرنگ نوشته اند

سپاس قدسی اساس نثار بارگاه پادشاه حقیقی که مملکتش مصون از صدمه
زوال است و سلطنتش مامون از لطمه انتقال که قضای بدایع تمامی زمین و

آسمان کوشه ایست از اقطاع ابداع او و پیدای ناپیدای لامکان قطعه ایست
از جهان اختراع او مدبری که انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستیاری عقل
پادشاهان عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط
ساخته و مقدری که بر رابطهٔ محبت و ضوابط مودت طنطنهٔ ائتلاف و التیام
و دبدبهٔ امتزاج و استیناس در افراد کاینات و انواع مکونات انداخته
و درود نامحدود و هدیهٔ ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل که سالکان اصواب طریق
و هادیان اصلح سبیل اند عموماً و خصوصاً و بعد بر ضمایر ارباب بصایر که مقتبس از
انوار ولایت و متجلی از اشعهٔ حکمت و درایت اند مخفی و محتجب نماند که در
عالم ناسوت که مرآت عالم لاهوت ست هیچ چیز بر محبت فایق نیست و هیچ
امری چون مودت لایق نه چه مدار صلح عالم و نظام کون بر تودد و تالف
نهاده اند و در هیچ دلی که آفتاب محبت پرتو انداز دجهان جان و عالم
روح و روان از ظلمت بشری می پردازد فکیف وقتی که در سلاطین
که صلاح این طایفه صلاح عالم و عالمیان ست متحقق شود بناء علی هذا همت
همت عالی عاهمت بآن مصروف ست که رابطهٔ محبت و وداد و ضوابطه از تباطع
و اتحاد میان عباد الله مؤکد و مشید باشد سیما در طایفهٔ علیهٔ ملوک که بمزید
عنایات الطی شرف اختصاص دارند خصوصاً بآن سلطنت مآب خلافت
قباب مورد تجلیات معنوی و محی مراسم عیسوی الغنی عن التوصیف که تفوق

نسبت

نسبت بسلاطین همسایگی متحقق ست و رعایت حقوق جوار و محبت بآن عمدهٔ سلاطین
مانند ار محقق و مؤکد و از اشرف مقتضیات محبت جانبی و اکمل موجبات مودت
روحانی تلاقی صوری و تانس ظاهریست چون بواسطهٔ موانع عظمی و بواعث
کبری احراز بمشاهدهٔ جسمانی در پردهٔ توقف می ماند امری که خلف آن شرف تواند
ارسال رسل و رسایل ست که ارباب فطنت و ذکا آن را قایم مقام مکالمه و
نایب مناب محادثه میدانند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل و رسایل
از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطایف آمال از طرفین مبین و منشرح
گردد و بر ضمیر منیر واضح و لایح خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و
اصحاب دین و دول نشاتین دینی و دنیوی و عالم صوری و معنوی مشخص و
معین و مدلل و مبرهن ست که نشاء صوری و نیوی در برابر نشاء معنوی و اخروی
چه قدر دارد و عقلای روزگار و کبرای هر دیار در تکمیل این حالت فانیهٔ
ظاهریه چه قدر مساعی جمیله و ادعیهٔ جزیله بقدام میرسانند و خلاصهٔ اعمار
و زبدهٔ اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف می سازند
و در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الاشتعال چگونه مضمحل
و منهمک اند الله تعالی ما را بمحض عنایت ازلی و هدایت لم یزلی خود باین
مشاغل و عوایق و روابط و علایق ظاهری در دطلب خود کرامت فرموده تا آنکه
ممالک چندین سلاطین عالی مقدار را در حوزهٔ تصرف ما در آمد و بمقتضای عقل

در انتظام و التیام این ممالک بر نهجی که جمیع رعایا و کافهٔ برایا مرفه الحال و منشرح
البال باشند سعی باید نمود و توجه برین باید داشت اما الحمد لله که استرضای الهی و شوق
ما هو الحق بر همه مطالب و فاتحه همه مآربست و چون اکثری ابنای روزگار اسیر ربقهٔ تقلید اند
که هر که طریق آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده می نماید و بی آنکه تامل در دلایل
و براهین نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار می کند و از شرف تحقیق که
علت غائی ایجاد عقل است محروم می ماند بنا بر آن در اوقات طیبه با دانایان
جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام مستفید و مستفیض
می شویم چون تباین السنه و تغایر لغات در میان است لایق آنکه بارسال اینطور کسی که
آن مطالب عالیه را با حسن عبارت خاطر نشان کند مسرور سازند بسمع همایون رسید
که کتب سماوی مثل توریت و انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند
اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام و فایدهٔ آن تام باشد و در آن ولایت
بوده باشد فرستند و درینولا بجهت تاکید مراسم وداد و تشیید مبانی محبت
و اتحاد سیادت مآب فضایل اکتساب صادق العقیده و الاخلاص سید مظفر را
که بمزید التفات و عنایات سرافراز و مخصوص بوده فرستادیم و سخنی چند
بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات و مراسلات را
مفتوح دارند والسلام علی من اتبع الهدی شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود
نگاشته شد از دار الخلافت اکبرآباد که آگره باشد نشان حضرت شاهنشاهی

بجوان

بجوان بخت والانژاد شاهزاده شاه مراد در وقت مراجعت از کشمیر نوشته اند

شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصهٔ دلگشای کشمیر خاطر خواه بانجام
رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان
همیشه بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد و از آغاز اورنگ
آرای هستی و عنوان تخت نشینی و معدلت روائی ما هوشمندان آگاه دل اندکی
بقلاوزی بخت بیدار توانند پی برد که حضرت دادار جان بخش خرد آفرین
چگونه مرحمت های بزرگ و لطف های شگرف که در حوصلهٔ روزگار
در نیاید بما عنایت فرموده است و مجدداً آنچه از جلایل عنایات الهی و جزایل
عطایات نامتناهی که درین یورش نسبت این نیازمند درگاه الهی بظهور
آمد شکر آن بکدام زبان گفته آید که شرح شمه از آن در وسعت آباد دل نگنجد
و هرگاه چنین باشد اندکی از بسیار آن در دفترها کجا گنجایش داشته باشد
لیکن رسمیست سنجیده و روشیست پسندیده که بزرگان خدا اندکی از عطایای
الهی برای مخلصان درگاه و هواخواهان دولت بی اشتباه می گویند تا بقدر
خود ها شکرانه این مواهب والا نمایند و ثانیاً چراغی در راه تاریک سرگردانان
بادیهٔ ضلالت افروخته بشاه راه عقیدت و اخلاص را رهبری فرمایند و
از آنجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه سی و هفت که عین اشتداد
برسات و طغیان باد و باران بود بر نهجی که کهن سالان ولایت پنجاب کمترین

ازین قسم باران درین حدود نشان می دادند بمحض القای ربانی و الهام یزدانی
عزیمت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاده بود نهضت فرمودیم باوجود انکه جمیع اولیای
دولت قاهره را مرضی بنود و انها که بمزید عنایت اختصاص فراشته
رخصت سخن کردن در بارگاه اعلی خاقانی ما داشتند بروشنی که سخن سرایان
بان مزاج دان بعرض رسانند تاملایمی هوا و فراوانی باد و باران بعرض
می رسانیدند چون رهنمای این کار شگرف ازین دجهان آرامی بود بمسامعه
قبول نیفتاد و بتاریخ مذکور توجه فرمودیم و ازبدایع عجیبه انکه همین روز
دولت افروز که رایات اقبال از لاهور نهضت فرمود درهمان تاریخ کل
بخت برگشته مردازما بکار یاد کار قرابت میرزا یوسف خان به بعضی از اوباش
کشمیر اتفاق نموده بغی ورزیده مایه فتنه و فساد شد و از غرایب عظمه انکه
درهمان روز که بکشتی نشسته از دریای لاهور عبور می فرمودیم طهم
غیبی بر زبان گوهر بار ما داد که از بار یافتگان مجلس معلی ناکهانی برسیده
شد که این بیت از کیست درحق کدام کل بی مغز گفته شده است

بیت کلاه خسروی و تاج شاهی ٭ بهر کل کی رسد حاشا و کلا

رایات اقبال چند منزل رفته بود که خبر طغیان آن کل سرکشته رسیده
دانسته شد که مشیت ایزدی درین برآمدن آنست که سزای آن بدکردار
داده شکر الهی بجا آورد درین کار اهتمام رفت مخلصان را پایه

اخلاص

اخلاص فزود و کمراهان بی اخلاص را اخلاص پدید آمد و از امور عجیبه انکه
درین هنگام که خبر شورش کشمیر و بی رایی آن بی دولتان مخذول العاقبت
رسید ایزد بیچون بزبان ما آورده که اورا از همان لشکر او جمعی وقت قابو
یافته بجهنم آباد خواهند فرستاد و غریب انکه فرمودیم که ظهور این توفیق شایسته
در برآمدن نیر نورانی سهیل یمانی خواهد بود و این بیت بزبان مقدس آمد بیت
ولد الزنا ست حاسد منم انکه طالع من ٭ ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی
مگر فرمودیم همین سهیل یمانی طلوع نماید آن ناصل را سزایش داده خواهد شد
مادر او چون لولیانست در اصل خطای رفته ست که چنین ناشایستگیهای از
سیه می زند و نزدیک برآمدن آن ستاره اقبال بعضی افغانان اخلاص
اندیش که در سلک مخالفان بحسب ضرورت منسلک بودند باتفاق بعضی ترکمانان
حقیقت کیش که هم ازان کرده بودند دوش آن مخذول العاقبت را از
بارگران سر کل بیمغز او نجات دادند و از عطیات الهی انکه چنان بزبان داده
بودیم که از آغاز فساد تا بکوی عدم رفتن او کمتر از دو ماه زیاده از چهل روز
نخواهد کشید و چون اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یکروز مدت فتنه او کشت
دوازدهم امرداد ماه الهی سنه سی و هفت روز آغاز بی دولتی او بود و سنه
شنبه سی و یکم شهریور ماه زمان فروزفتن او بهاویه نیستی ست و چون کشمیر
مستقر رایات دولت کشت آغاز اشتداد زمستان بود قریب یکماه برای

آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شده درین اثنا بر زبان الهام ترجمان
میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت رایات بجانب هندوستان
چون عساکر گردون مآثر از پکلی بگذرد در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان
که داخل معسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند محظوظ و مسرور گردند و هم آسیبی
از کثرت برودت بآن گرم سران نرسد چه گذشت پکلی جائیست که هم روی بکشمیر
دارد و هم جای بهندوستان و نبارم لطف پروردگار خود را که چون چگونهای
عنایت میکند همان زمان که ما بدولت بعد از یکماه ازین سخن از پکلی گذشته بودیم
که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در آن روز دو سه دفعه برف بارید
و سرمهٔ بینائی اهل غوایب گشت مراسم سپاس الهی را چگونه توانم ادا کرد و بعد از
مورد چندین الطاف الهی ببدرقهٔ اقبال ایزدی نوزدهم ذی ماه الهی بلاهور نزول
اجلال واقع شد چون مهمات اینحدود بعنایت الهی بانجام یافت بخاطر اقدس
چنان میرسد که کافهٔ خلایق هندوستان که خو کردهٔ دیدار نور بخش ما بودند مدتیست
که محروم اند برای خورسندی اینها بیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه چیزی
کم مانده و بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان
میرسد که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشهٔ ممالک گشای از مکمن بطون بمنصهٔ ظهور
آید باید که شکرانهٔ این مواهب عظمی بجا آورده مسرت پیرای خاطر گردد والسلام

منشور حضرت شاهنشاهی سپه سالار خان خانان ولد بیرم خان در واقعهٔ راجه بیربر نوشته اند

اعتضاد

اعتضاد الخلافت و فرمان روائی اعتماد السلطنت و کشورگشائی فص خاتم شجاعت
و بختیاری آب گوهر حقیقت و جانسپاری سیف مسلول بازوی شاهنشاهی
و رمح مصقول معرکهٔ دشمن کاهی طراز آستین ابهت و جلال گوهر سریر دولت و اقبال
مخزن اسرار خلیفهٔ الهی مجمع اطوار خدادانی و هواخواهی مقدمة الجیش معارکهٔ جهان
ستانی تقدمة العیش کام بخشی و کامرانی مونس وحدت سرای حضور محرم خاص
الخاص سریر سرور رفیق طریق دار الملک دانائی حریف رحیق بیت المعمور دلگشائی
خلف الصدق اعاظم و اعلا واسطة العقد مفاخر و معالی مطرح انظار
عنایت مورد الطاف قدسی سرایت قدوهٔ خوانین بلند مکان عمدهٔ مریدان
سعادت نشان یار وفادار فرزند برخوردار مبارز الدین خانخانان سپه
سالار بمشمول شرایف سلطانی و وفور جلایل مراحم جهانبانی عز افتخار و شرف
استظهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که
اسباب خرمی آماده و ابواب بیغمی گشاده و از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش
الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر چشم زخمی بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر
ولایت سواد بجور تعین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت مرکوز
در حوزهٔ تصرف در آمده بود و افاغنهٔ ملاعنه که در خلال جبال مختفی
و متوالی بودند و روس لشکر بی ملاحظهٔ حزم و تدبیر تعاقب میکردند و اکثر
آن مخذولان را بقتل و نهب رسانیده متوجه آستان بوسی چون امری

از پردهٔ غیب ظاهر شدی بود زمام اختیار از دست دانایان لشکر رفته در
شعاب صعاب بی وقت باران روان می شدند و توزک از انتظام افتاد
و از اطراف کتل آن ناعاقبت اندیشان بقدر دست درازی کردند و مردم
سراسیمه شده راه را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتادند و درین اثنا
عمدهٔ محرمان راز زبدهٔ مصاحبان دمساز صاحب فطرت عالی عنوان مثال
بی مثالی نقاوهٔ مقربان درگاه خلاصهٔ ملازمان همواخواه انجمن آرای حریم
پادشاهی باریک بین دقایق آگاهی همدم دل کشای مخلص خاص محرم خلوت
سرایی وفا و اخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت نخلبند حدایق خلوص صدق عقیدت
طالب بی قرار راه حقیقت طلبی و جویی عاشق اطوار حق گذاری و حق بجویی نقشبند
طراز معنی آفرینی نکته پیوند بساط همزبانی و همنشینی دقیقه یاب سرایر سلطانی
رمز شناس عالم مزاج دانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای ضمیر آسمان
پیوند سر حلقهٔ دایرهٔ نکته سازان سرد فتر انجمن سخن پرداز ان جلیس مجلس
انس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور راجه پیر برکه خود را در محبت مادر باخته
بود و پیش از فدا شدن خود را در راه اخلاص ما فدا ساخته با وجود تعلق
دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با کرفاری ظاهری سراسر رقم آزادگی
می نگاشت ناگهان از نیجهان فانی و خاندان ظلمانی رخت اقامت بربست
و قالب عنصری او در هم شکست و سلوک براهی که همه را ناگزیر است اختیار نمود

دیباچه

و بجلباب خفا و نقاب عدم محتفی گردید [illegible] واقعه جان فرسای و حادثهٔ اندوه
افزای عیش مخمل سپهر مشاکل مبغض و مکدر شده و خاطر دریا مقاطر غبار آلوده گردید
اگرچه معراج کرم روان شاه راه وفا و وفاق است که در کار قبله گاه خود جان
نثاری و جان سپاری نماید لیکن چشم داشت آن بود که در خدمت بلند و تردد ات
ارجمند اینمعنی بظهور میرسید از حدوث این مصیبت بی اتفاقی ملالت تام روی
نمود و اقدام خرن و اندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس هزار افسوس
گه بادهٔ این خم خانه در دآلوده ست و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم
سراپیت تشنه فریب و منزلیت پرفراز و نشیب مستی این بزم را در بی حمارت
و عاقبت این سودا را در سر نجاریست بواسطهٔ بعضی مواقع که آمدن ایلچی و مردم
بیگانه باشد نگذاشت که خود متوجه شده نعش او را هم بچشم صورت میدیدم
و آن عطوفات و مهربانیها که ما را با و بود ظاهر میفرمودیم تا ارباب ظاهر را
حالت عنایت و التفات ما ظاهری شد که تا کسی که در راه با خلاص و عقیدت
رفته ما او را چه قدر میخواهیم اگرچه بدیدهٔ بصیرت این منظور شده خاطر نشان
ارباب معنی شده ست اما چون بعوام کار داریم این کره در دل ماند ست

کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست ∴ کدام دیده ازین حادثه جگر گون نیست

این تودهٔ خاک گذشتنی و گذاشتنی ست و این تیرهٔ مغاک پژمردنی و
انباشتنی پیوندهای همه بریدنست و خون نابهٔ اجل همه را کشیدنی اگرچه همیشه

خیال آن مسافر راه عدم [illegible] زمام انظر والا ذخیرست و بدایع شمایل آن مجاور
عالم قدس قدم بحضور اقدس ظاهر و از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن
شبه سیمابی معلوم که در نظر دوربین و خرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود
اما نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب عناصر و موالیدست از جدائی ظاهری
آن عدیم المثال آثار تالم و تحسر عظیم در شهرستان بطن راه یافته که عبارت
در تعبیر آن حال کوتاه ست و اشارت نیز بصد کوتاهی عذر خواه لیکن بدیدهٔ
سریرت و باصرهٔ بصیر مشهود است که آنچه از کتم عدم بوجود می آید و از ملا
وجود باز بعدم میرود باراده متکفل نظام کل ست خموشیدن به از خرو
شیدن ست و آرامیدن به از جوشیدن درینصورت بغیر از رضای بقضای
الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قویم و منهجی مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنت
نیز راه مصابرت پیش گرفته از ارادهٔ خود گذشته باراده الهی سازد و بقیه
انفاس نفیسه صرف مرضیات واجب نماید و لمحه بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی
نباشد خود میداند جمعی که از قید تقلید نجات یافته بسر منزل تحقیق پی می برند
و در هر زمانی کم یاب و عزیز الوجود اند فرض الوقت آنکه باداء وظایف
شکر این عطیهٔ عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهره وافر دارد اشتغال
نموده وجود با وجود ما را غنیمت گیری شمارد و خیال کند که در آن
زمان که پیش رو قافلهٔ فنا محمل اقامت ازین سرای عنا بر بندد آن یار وفادار

قدوه

قدوهٔ محرمان راز بوده [illegible] از جلایل عتابم الهی می دانستم
الحال خود ملاحظه نماید که غنیمت بود [illegible] چه درجه خواهد بود حق سبحانه و تعالی
او را در سایهٔ دولت ابد پیوند ما برخوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او
کامکار و بالجمله بعد از سنوح این نایبهٔ غریبه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه
تودرمل را با جنود و افواج گران ملایک وفور تعین فرمودیم و مشار الیه از روی
کمال تدبیر و تهور در اندک فرصتی تنبیه بر اصل نموده آن ملک را در حوزهٔ تسخیر
در آورد و المنة لله که خاطر از مهام اینحدود و بالکل فارغ شد انشاالله
درین نزدیکی دار الخلافة العالیه مخیم سرادقات خواهد شد درینولا که خاطر
اشرف متوزع شده عرضه داشت آن رکن السلطنة رسید و چون از
مطاوی آن شمایم ارادت و وصفا فایح و از فحاوی آن نسایم عبودیت و وفا
لایح بود فی الجمله اصغای آن باعث اطمینان ضمیر انور شد آنچه در باب تسخیر دکن
بجا آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست و همه بشرف تحسین و عز استحسان
رسید و از وفور دانش و کمال شجاعت او عنقریب است که خاطر از صوبهٔ گجرات
بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن باحسن وجوه نماید و باسرع اوقات
تمام فیلان و نفایس آن ملک را خود بنظر اشرف اقدس گذراند و آرزوی مرکوز
خاطر او بر آید و آنکه در باب استعفای جرایم کنکا و استدعای فرمان عنایت
نشان بنام او و جگنات و شاهم خان و غیرهم بطرز متوالی نوشته بودند بدرجه

تلقی و متلقی گردید و مناشیر [illegible] استدعای عراضدار یافت و یقین که
محالی که بجهت کنکا تعین خواهد نمود فراخور خدمتکاری و صلاح وقت خواهد
بود و آنکه در باب فرزندان امین خان و جام و کنکار خیال نموده است اگر خود
می آمدند اولی و انسب بود بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آورد و آنکه در باب
فرستادن فیل بانان اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در
وادی فرستادن شیخ ابراهیم سیکری وال بصوبه گجرات استدعای نموده بود
معلوم آن اعتضاد المملکت است که در وقتی که ما بدولت و اقبال بدار الخلافة
العالیه نزول اجلال داریم بجهت مهمات زمین داران آن حوالی باو رجوع
می شود و از رفتن او بآنحدود آن قدر فایده که اینخدمات را معطل توان ماند نیست
و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه آن اعتماد الخلافت متوجه فتح
دکن شود ایشان را کجا نگاه دارد بآن ملازمت فرستد نسبت او و فرزندان
دلبندان او درین دودمان معلی همچنان است که اگر بخدمات حضور
مشرف نباشند و یک لمحه از پیش نظر دور مانند بی تکلف خاطر اشرف
آن میخواهد که او و فرزندان او همیشه در پیش ما باشند گوش بر اخبار نهضت
رایات نصرت آیات داشته باشد اگر درین زودی معاودت بمستقر
سریر خلافت واقع شود احسن سفوق آنست که فرزندان را بخدمت فرستد
اگر معلوم شود که چند گاه بسیر و شکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت

درمیان

درمیان است در گجرات و هرجا که خاطر جمع توان داشت در آن جا نگاه
داشته خود متوجه خدمات شود منشور حضرت شاهنشاهی بخان خانان ولد بیرم خان
اعتضاد الممالک العظمی اعتماد الخلافت الکبری ذو الخصایل المرضیه و
الشمایل الرضیه صاحب الفضایل الصوریه و الکمالات المعنویه قدوه خوانین بلند
مکان مبارز الدین خان خانان سپه سالار مشمول عواطف شاهنشاهی
و وفور مراحم ظل الهی مبتهج و ممتاز بوده بداند که درین هنگام خجسته آغاز
فرخنده انجام که اواخر حوت و اوایل بهار است و زمان اعتدال و نهار
خاطر فیض مآثر را مورد صنوف مسراة تازه و مصدر انواع لطایف بی اندازه
می یابد طراوت و نزاهت آب و هوا باعتدال رسید و ابتسام و اهتزاز بهار
رستان نشو و نما بکمال پیوسته کوس نوروزی طنطنه عالم آرای و جهان
افروزی در گنبد دوار انداخته و آفتاب عالم تاب فیض رسان مزاج
عناصر و موالید گشته جنبش صبا جان های آرمیده را سلسله جنبان شوق
آمده طراوت هوا تازگی بخش دلهای ارباب ذوق شده باد بهاری
روح نباتی در قالب حیات نوباوه های عالم آب و گل دمیده و ابر آذاری
سراپای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده
صدای آب هزار معنی آبدار بگوش هوش آشنایان دریا دل رسانیده
آسمانیان را با زمینیان انظار رحمت و آثار تربیت تجدید یافته ابای

علوی با امهات سفلی انتساق و انتظام تازه گرفته اجسام اراضی باجرام
سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته ∴ هزار نفس فریبنده میکند
ابداع ∴ قوای نامیه در کارخانهٔ تکوین ∴ زبان سبزهٔ نورس بصومعه داران
حلقهٔ زرق و ریا بزبان حال خطاب میکند ∴ زاهد بشکفت گل تو پژمرده هنوز
شد باد روان تو پای افسرده هنوز ∴ از تابش آفتاب در سینهٔ کوه
صد چشمه بجوشید تو افسرده هنوز ∴ لب برگ درختان دلکش بغفلت گذاران
زاویهٔ تعب و عنا بلسان وقت این ترانه موزون بیرون داده رباعی
خورشید که فیضش گل مقصود دهد ∴ از شاخ طرب میوهٔ به بود دهد ∴
در میوه نگاه کن که چون افضالش ∴ حلوای تر از آتش بی دود دهد ∴
مشهود و محسوس ارباب دانش و بینش است که درین وقت که هنگام رسیدن
نیر اعظم است بنقطهٔ اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا را با غبار آلودگان
خطهٔ خاک چه قدر نظر رافت و رحمت زیاده میگردد متضرعان درگاه صمدیت
را کدام سجدهٔ نیاز که در ادای شکر این مواهب گوناگون قبول افتد و
کدام صیحهٔ خضوع که در موقف کبریا بشرف اصغا رسید بیت نه تنها
سجدهٔ سرد مبدم باد ∴ که هر مو بر تنم در سجده خم باد ∴ درچنین
فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از روایح
معدلت خسروانه معطر و مشام جهانیان از فوایح عدالت پادشاهانه

معنبرست

معنبرست و اسباب خرمی آماده و ابواب بیغمی بر روی دولت ما گشاده
زمانه هر دم مژدهٔ فتحی بگوش بشارت نیوش میرساند و سپهر از روی مهر هر
ساعت نوید نصرتی بمسامع مجامع جهانیان می افکند ایلچی سلطنت پناه
عبدالله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفایس هدایا و اصناف تحفه
بنظر اشرف گذرانید و ارسال کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران
سلطان حسین میرزائی را ضمیمهٔ اسباب یگانگی و یکجهتی ساخت والحق که
مشاهدهٔ کبوتران پری پرواز و از آمدن جوانان عشق باز باعث مسرت
خاطر اشرف شد خصوصا حبیب که سرخیل عشق بازان ماوراءالنهر بلکه بسر دفتر
هنرپردازان دهرست عشق بازیست که پیش از آنکه زردهٔ بیضهٔ ما سفید پیوند
دمی دریابد که این کبوتر را چند چرخ خواهد زد و قبل از آنکه مربی طبیعت روح حیوانی
در بیضهٔ بی مددکاری روزن در قالب کبوتر در آرد میداند که پروازی
هنر تا کجاست حال نوسی است در تشریح کبوتر و افلاطونیست در ادراک هنر نسبهای
شاخ در شاخ کبوتران را بیشتر از آن میداند که نقیب خان انساب طوایف انام
بقل علی چه نسبت توان کرد که در فن خود بوعلیست عبدالله خان از اندجان
و آن حدود طلب نموده با کل کبوتران دیوان بیگی وغیره مصحوب میر قریش
فرستاده معلوم نیست که در ماوراءالنهر دیگر کبوتران مانده باشد الحمدلله همه
بسلامت رسیدند و تعریف و توصیف آنها از آن دورترست که حمامهٔ خامه

در هوای آن بال کشاید و طاؤسی نگارین زبان در فضای آن بجلوه در آید

هر پری پیکری بجلوه و ناز ∴ راست چون مرغ شوق در پرواز

گرم خو همچو مغز برنایان ∴ دور رو همچو عقل دانایان

ره نوردان آسمان و زمین ∴ دانه چینان خوشهٔ پروین

همه گرم در بلند پروازی ∴ از فلک گوی برده در بازی

الحق تا مرغان اولی اجنحه از آشیانهٔ هوش در طیرانند مثل آن کبوتران
از کبوترخانه هیچ عشق بازی نه پریده و کبوتران نامی روزگار در هوای
برابری این کبوتران چرخ معلق زنان بال مساوات نمیتواند کشود و اگرچه
آن یار وفادار بحسب ظاهر از شرف مجالست و دولت خدمت مهجور و محروم است
اما همیشه در همه حال بتخصیص زمان فرح و انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده
باد آن رکن السلطنه پیش میفرمایم در روزی که کبوتران مذکور از نظر اشرف
میگذشت و خاطر ملکوت ناظر از مشاهدهٔ آنها منبسط و فرحناک شده بود آن
اعتضاد الممالک العظمی هم زبانیهای او را درین کار یاد فرمودیم در خلال
اینحال توهمی بخاطر پری زادان زیرک نهاد مذکور رسیده بزبان بی زبانی
التماس گذارش پیغامهای خود نمودند ایجابا لملتمسهم رقمزدهٔ کلک
جواهر سلک میشود که جمیع سرداران کبوتر خیل خمل سلامها و پیامها میرسانند

بیت هر که منظور شد سلیمان را ∴ چون نداند زبان مرغان را ∴ خصوصاً

آن

آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار پرکار بی بدل سلامی که دلهای ارباب
الا عشق را بچرخ آورد بل آرمیده دلان آسوده خاطر را در حرکت
و بازی آورد میرساند و ابلاغ پیامی می نماید که چون قاید دولت و
اقبال بمقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیلهٔ دعای سحرهای
ترحم بر احوال ما نموده بمساعدت تاییدات آسمانی بدرگاه گیتی پناه
جهانبانی که خدا اساس و قدرشناس است رسانیده غلغلهٔ
شوق جوانی در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه
و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده است ملتمس از هواخواهان درگاه
و دولتخواهان بارگاه خصوصاً از آن عشق اندیش خداکیش که از عمدهٔ
مریدان و زبدهٔ معتقدان این پادشاه عالم پناه ماست آنست که
برمز و ایما حسن طلبی در باب منتسبان خاندان ما نکند و سنگ تفرقه
در جمعیت قبیلهٔ جمیلهٔ ما نه اندازد که منتهای آرزوی جماعت ما آنست
که بتوفیق الهی در ملازمت حضرت ظل الهی باظهار شرایف لطایف و
ابراز انواع مسرات هنر و اصناف شعبده تدارک و تلافی عمر گذشته
نمایم دیگر سلاله خاندان لطافت و نقاوهٔ دودمان دولت رافع ملال
و اندوهی یعنی بصورت جوان سیرت پرکهی که دختر بی واسته
مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الاوصاف سرسبز است

سلام عشق التیام میرساند و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و دراز
روزگار بسعادت آستان بوسی مستعد شده زلیخا وار جوانی در سر
افتاده بهت میخواهد که با فرزندان و ابنای در ملازمت بوده خدمات پسندیده
که مورث انشراح خاطر و ابتهاج باطن و ظاهر گردد بظهور آورد اگرچه عمری
بمعشوقی نام برآورده بود اما الحمد لله که آخر بعاشقی اینچنین معشوقی سرفراز
گشت چشم داشت از سبیل عاشقان و طالبان درگاه ما خصوصا ازان
پیشوای ارباب طلب آنست که سهل ارادت در دامن صبوری پیچیده اجازه
هوا و هوسی که در مجلس نشاط انبساط ما خلل پذیر باشد ندهد همان بهتر
که بسوز هجر و بازند و با جوال ما پردازد دیگر سر خیل نامور یعنی کلبه ترا اگرچه
نام ماوز النهر بانه دارد اما خراسانی نژاد است و سر خیل معتبر کم پر اگر
بنام کم پر است اما سرفراز بلند پرواز است زبان حال او باین بیت مترنم
بیت هر که سبک سار سبک خیز تر ❊ مرغ سبک تر به پر و تیز تر
و سر نامداران مشعل کلان که در هالا روی از شعله کم نیست و بشوق استان
بوسی سر کرم است و آن بسیرت مردم یعنی سیه دم مکرد و دل عشق
باز ان بهت است که در پی اوست و آن بعبت پر کار یعنی مادهٔ کناره دار
که زره پایش یادار خلخال لیلی میدهد و زنجر جنون در پای عشق بازان
می اندازد و سایر کبوتران نامدار خوش سخن نیک رفتار که باصالت

نسبت

نسبت و شرافت حسب اتصاف دارند بر خیز از آنها با پرکار اتفاق دارند
و طایفه به سرکهی متفق اند و با لجمله چون هر یک زبان حال کبوتران فارغ
بال است تمام این کهن سالان نورسیده بهزار زبان توقع از انصاف
آن اعتضاد المملکت دارند که مادام که ما با بناء و عشایر و تمام قبایل خود در
پیرایهٔ سر بستان فلک آشیان که بام دولت و کاخ رفعت ماست مشرف
شده ایم سر های خود نهایم و شوقها را در پرواز آوریم جمعیت ما را متفرق
نسازند و پر و بال ما را بنات النعش نکنند و قبایل کبوتران بتمام استدعایی
می نمایند که اگر کسی به نیت حج میرفته باشد دعای ما را بکبوتران حرم که بر
گرد کعبه پرواز دارند بنویسند دیگر چون آن اعتضاد المخلافت را مهمان
نور در راه است باید که در آن باب کمال اهتمام بتقدیم رساند انشاء الله
سبحانه و تعالی در نصورت کبوتر های خوب با و مرحمت خواهد شد و حصهٔ آن
مهمان نواز خانهای نورسیده عنایت خواهیم فرمود و اگر در آن
باب تاخیری نماید از آنچه آن رکن السلطنت در باب خود خیال کرده باشد
از آن کمتر با و مرحمت خواهیم فرمود منشور حضرت شاهنشاهی
بحکیم همام در واقعه جایی نوسی الزمانی حکیم ابو الفتح گیلانی برادر او
حکمت مآب فطانت آداب حق شناس حقیقت اساس واقف موقف
معارف و معانی سالک مسالک دور بینی و کاردانی پرده کشای

غوامض حکمت الهی نکته دان رموز سپهر و سیاهی انیس مجلس خاص حلیس
نهان خانهٔ اخلاص نقاوهٔ افاضل انام سلالهٔ اکابر کرام جالینوس
الزمانی حکیم همام بجلایل توجهات ظل الهی و شرایف تفقدات شاهنشاهی
مستظهر و مستبشر بوده بداند که درین ولا که نهضت رایات آسمان سای
و جولان موکب زمین پیرای بسیر و کل کشت ولایت دلپذیر کشمیر که از
عطیات مجدد حضرت صمدیت ست باین نیاز مند درگاه کبریایی
شده بود بعزیمت انکه در آن گلستان همیشه بهار که کارنامهٔ قدرت
پروردگار ست نفسی چند بحضور باطن برآورد و صبحی چند چنین نیاز
بسجود معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد المنته لله تعالی که در زمان
خوبیهای آن ولایت که از گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون
مملو و مشحون بود با شاهزاده های کامگار برخوردار خلاصه عالم
نصرت شعار از راه شوامخ جبال که طیور و با وجود بال و پر مشکل ازان جا
عبور توانند کرد توجه اشرف تضمیم یافت حکم فرمودیم که چندین هزار
سنگ تراشان کوه کن و خار اسکافان فرها دفن یک منزل و دو منزل
پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راههای پهناور می ساختند و
قریب یکهزار فیل کوه پیکر بفراغ بال و وسعت حال میگذشت و دیگر خیل و
حشم و سراپردقات و خیم از دار الخلافت لاهور تا قریب نیل آب جا بجا و

بشهر کذا گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از التذاذ روحانی و جسمانی سیر و سلوک
عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان یکران عزیمت براه یکلی و دمتور
منعطف شد که سایهٔ فلک پایهٔ خود را بر مفارق آن ساکنان دیار کابل آن
داریم و روزی چند بسیر و شکار آن حدود پردازیم از آن جا که بادهٔ عیش
این جشن خانه را بخوناب غم آمیخته اند و بنای بقای نگارخانهٔ تنبیه انسانی
را از آب و گل فنا انگیخته در چنین وقتی بناگاه غریو واقعهٔ جانکاه روی نمود همه
عیش ها را منغص ساخته و عشرت ها را تلخ گردانید سرخش انکه موالک عالی
در حوالی دمتور ماباحسن ابدال رسیده بود تاریخ روز امرداد هشتم شهر
یور الهی سنه ۳۴ سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال سنه نهصد
و نود و هفت بجب سه نوشت ازلی حکیم نامی مخلص کرامی قدوهٔ محرمان اسرار
زبدهٔ هم نفسان حقیقت گذار دقیقه شناس حقایق معانی حدیقه پیرای بهارستان
نکته دانی نمکریز مجلس انس ساقی بزم کاه قدس طالب دوام آگاهی محرم صفای
پادشاهی بیدار دل شبستان ضمایر هوشیار مغز انجمن سریر امیر بشارت دولت
ابد مقرون موتمن سلطنت روز افزون مقرب الحضرت السلطانی حکیم ابو الفتح
گیلانی ازین سرای فانی دشکنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نمود حسرت فراق
دان از فراق صوری خود در دل اقدس گذاشته هرچند هیکل عنصری و قالب
خاکی او از نظر غایب شده اما شمایل روحانی و لطایف ذاتی بخجسته ترین صور

همواره پیش دیده حاضرست باریک بینان عالم مقدس مردن نشاء فانی
را زادن عالم باقی گفته اند والحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند پیداست
که روح پاک را از گذاشتن ظلمت خانه خاک چه تفاوت و در واقعه بغیر از تغیر منزل
و تبدیل مکانی نیست و نظر بعالم اسباب هم غایت امر حقیقت شناسان
و نهایت آرزوی وفاکیشان همین است که در قدم قبله دین و دنیای خود جان
سپاری کنند آن خود بر وجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و
سپارش بآن حکمت مآب کرد تا نفس واپسین هشیار بود و حیات مستعار را
باگاه دلی و خبرداری در قدم ما سپرد باید که آن هوشمند سعادت پیوند
از استماع این واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس و آداب دل
پسندان صورت لباس است ننماید و نظر مستقیم را بلند داشته وقوع
آنرا از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضا در دهد که همه را همین شاه
راه در پیش است و تحقیق هر کاری دانسته بهنگام خویش و ماغم آن غفران
پناه را پیش از پیش خورده ام اکنون استدعای طول حیات ما از واهب
العطایا بر همه چیز تقدیم نماید و از اعظم متاعب و شداید مصایب آنکه ازین
قصه پر غصه پانزده روز فروردی بیست و چهارم امرداد ماه الهی مطابق
سه شنبه سیوم شوال افادت و افاضت پناه معارف و حقایق دستگاه
علامة الزمانی فهامة الدورانی تذکره حکمای اعاظم متالمین شاطین اشرافین بنصره

اکابر

اکابر قدما علامه متبحرین مجموعه جامعه شرایف انسانی فهرست جریده جلایل لکات
نفسانی مورد بدایع ذو فنون مظهر کمالات افلاطونی کشاف معاقد علوم نقاد
جواهر محسوس و مفهوم عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بهمان بیماری ازین ظلمت
کده فنا رحلت نمود و این تحسر و تاسف همچنان تازه بود که واقعه حکیم مغفور مذکور
پیش آمد چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر قدر مآثر مشیت
ازلی و مناظر ارادت لم یزلی است در مقام ارتضا و اصطبار آمد آن حکمت مآب
که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقع هم کمال تبعیت اقدس ما نماید و خاطر
اشرف را متوجه انتظام احوال خود داند که درین نزدیکی عرصه کابل مخیم سرادقات
جاه و جلال خواهد شد و چون بشرف استیلام عتبه عرش مقام مشرف گردد
بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت بیست و هشتم
شوال سنه نهصد و نود و هفت کناره سند ساکران نزدیک اتک بنارس بکاشی

منشور حضرت شاهنشاهی بخان اعظم کوکلتاش ولد شمس الدین محمد خان نوشته شد

در هنگامی که خاطر مقدس منتظر آن بود که بزودترین اوقات و خوبترین
ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اکسیر سعادت است نماید و مشمول
اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات الهی اعلی خاقانی گردد خبر رسید
که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما شده است و اهل
و عیال و فرزندان را درین دریای خونخوار همراه برده است باعث تعجبها

شده که مثل او بندهٔ با اخلاص مستحسن الخدمت چندین حقوق ما را منظور نداشته
بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او عاقلی بی رضامندی والده شریفه
خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات و سیما طاعات چنین بی
استرضای او کاری نکرده اند و اینچنین عبادات و طاعات را مثمر ثواب
ندانسته اند او که طلبکار ثواب شده با چنین بیرضائیها چه بخاطر رسانیده است
و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل میرود امری که باعث چنین
بیراه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که نزد جمیع انام نکوهیده ترین صفاتست
گزیده باشد بخاطر هیچ یکی از دوربینان بارگاه عزت نمیرسد کی اراده
این مطلب کرد که ما ملتمس او قبول نفرمودیم فی الواقع اگر شوق آن مکان مقدس
دامن گیر همت شده بود بایستی رخصت طلبید تا مشقت او و اختیار چندین
اخطار آن راه دور و دراز منتج گشتی و مثوبات اخروی را آماده شدی
چه بخاطر او رسید که در مسلک بی رضائی ما و والده خود رفته اسباب
خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و میدهد و بی مشورت خرد دوربین
خود که در زمان تسلط واهمه معزول بوده در کنج خمول می باشد مرتکب
چنین امری که مستحسن عقلاً و نقلاً نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی
در رسیده بود تا رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت متوجه این
سفر شده بایستی که اهل و عیال خویش و فرزندان را همراه نمی برد عرضه داشت

میکرد

میکرد که مرا شوق آن مکان مقدس دامن گیر شده بود و فرصت اندک استمداد
از همت علیای شما نموده متوجه شدم و اهل و عیال و فرزندان در کنف عاطفت
کبریای شما سپردم اگر نا آمدن من از سفر محال جاگیر مرا بحال دارند که فرزندان قابل اند
و میتوانند که در ایام غیبت من سامان و سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آینه
از آنجا که او را در درگاه ما اعتبار است و خاطر او را میخواهیم ملتمس او بعز قبول میرسید
و اگر از نشناختگی مدارج علیای عاطفت شاهنشاهی این رای رزین را بخود قرار نمیداد
بایستی که فرزندان و اهل و عیال را بدرگاه معلی فرستاده معروض داشتی که
چون آرزوی طواف آنجای شریف طغیان نموده بود فرزندانرا بملازمت
فرستاده درباره هر یکی جدا جدا فوداً التماس میکرد یا برافت کبرای ما میگذشت
که اینخانه زادانرا بملازمت فرستادیم بدانچه رای جهان آرای اقتضا فرماید
هر کدام را بنوازش خسروانی عز امتیاز بخشند که هر آینه صورت مستحسن
خواهد داشت چه بلا پیش آمده و چه در دل گذشت اینهمه طرق خیر را گذاشت
و از آنجا که خدمات مستحسن خاندان آنهاست علی الخصوص والده چچی بخاطر
اشرف مرکوز است با وجود چنین اعمال اگر بخاطر آزاری رسید آنهم زمانی بیش نیست
اما بیزاری او بهیچوجه خوب نیست و نمیخواهیم که آوارهٔ دشت غربت گردد اگر
از هزاران عنایت و عاطفت ما یکحصه میدانست هرگز این اندیشه بخود راه
نمیداد و مطعون خاطر خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ نرفته است بهیچ چیز

مقید نشده وعزیمت استلام عتبهٔ علیه ما نماید و از آمدان خویش ما را مسرور
نماز دیجی را که از فرقت او حالتی دارد که کس مبیناد مرهمی بخاطر آزرده او
وخود را از وبال ونکال صوری و معنوی نجات بخشد وچون همواره بخاطر اشرف
بود که ایلچی کاردان پیش سلطان روم فرستند که مبانی محبت استحکام دهد که اکنون
مصمم شده ست از آنجا که رفته ست باز گردد تا بعد از رفتن ایلچی با همراه او تعیین کنیم
در مکه معظمه شده بروم رود فرستاده شود و متعاقب این منشور والای عاطفت
بمصحوب او یا همراه همین شخصی که این نخل دولت را می برد تعین می فرماییم و همگی
همت مصروف آنست که او ادراک ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن
ایلچی او متوجه آستان بوس گردد **دستور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه**
ومتصدیان مهمات مرجوعه این منشور الآداب الهی و دستور العمل کارآگاهی از منبع
عاطفت و معدن رافت شاهنشاهی شهرف صدور یافته که منتظمان کارگاه سلطنت
وکارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبال مند و نوئینان اخلاص منش
وامرای عالیقدر وسایر منصب داران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده
در انتظام مهام امصار و قریات و سایر کسرات فرمان پذیر باشند اول بطریق
اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای الهی را جویا باشند و بیارامند
درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه
خلوت و دست نشین نباشد که آنطرز در دودمان صحراگزین بست و پیوسته با عالم نشین

و در کثرت

و در کثرت بودن عادت خوب بنود که طریق اهل بازار است و بالجمله در ماند و بود
توسط و میانه روی بکار برد و سر رشتهٔ اعتدال از دست ندهد یعنی نه
کثرت کزیند و نه وحدت و بزرگ کرده های ایزد بیچون را غیر نگزارد و
بیداری صبح و شام و نیم شب و روز عادت کند و در هنگامی که کار
خلق خدا نباشد مطالعهٔ کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب علم اخلاق که
طب روحانیست و خلاصهٔ جمیع علوم ست چون اخلاق ناصری و اخلاق جلالی
منجیات و مهلکات احیاء العلوم کیمیای سعادت و مثنوی مولوی روم مشغولی
کنند تا از غایت مراتب دینداری آگاه باشد در تسویلات ارباب تدویر
وخداع ارجاعی نروند که بهترین عبادات الهی و نشانهٔ تعلق بسرانجام مهام
خلایق ست که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته بحسب
پیشانی بتقدیم رسانند و بفقیران و مسکینان و محتاجان تخصیص گوشه نشینان
و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش نمی کشایند بقدر
طاقت خیر کنند و بصحبت گوشه نشینان مجردان خدا جوی میرسیده
التماس همت نماید تقصیرات و زلات و جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده
پایهٔ هریکی را بجای خود دارد و باین میزان دانش اساس پاداش هر یکی
نماید و بذل دقیقه شناس دریابد که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی
و گذاشتنیست و کدام گناه پرسیدنی و بزبان آوردنی ست و سزاداد

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Mukatibt-i allm

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23229

File Description:
Part 1

پیدا کرده اند اگر مرروز مهرزای دیباوه بخبر ملاقات ایشان بکند سعاد تمندی
معنوی بی اختیار در هفته دو سه بار بصحبت ایشان میرساند در آبانماه سنه
سی و شش قلمی شد ایضا له شریف شوق و جلایل محبت که مرکوز
خاطرات آلوده بیان نیست اگر بیازارد متاع کرانمایه را بیازاری آرد چه از بسکه
مشتریان اینجواهر بی بها بازی خورده از خواهش اینمتاع قدسی بازمانده اند
کالا را در کساد بازار کشادن نه از آئین سود اگریست و نیز چون شناخت
این نسبت حواله بخاطر فارغ کرده اند در مشغولات جهان گفتگوی این
کردن و چشم تصدیق داشتن نه از آئین خردمندیست پس ازین بازآمده
سخنی چند در معاملات که در طریق خیرخواهی مناسب میداند ابلاغ مینماید اول
انکه اگر بعضی مدعیات در پرده توقف مانده بحصول نه انجامد طریق تمکین گیرند
درست معامله آنست که چون خاطر را آلوده نفرمودند بجهان و رخدمات
مرجوعه سرکرم بوده اهتمام نمایند چه جای ارباب اخلاص فکیف آنطایفه
که از درستی و راستی داغ بر ناصیه حسودان روزگار نهند صدالحمد که کمال این
مزاجدان زمانه نیست که آن اقبال آثاری از بنگروه والا شکوه باشد تا با
انکه در سرانجام مهمات و تقدیم خدمات نظر بر حالت خود انداخته در کرده
آوری نام نیک که محصور در شناختن پایهای آدمیان و باندازه آن تلاش
سلوک کردنست و در مراسم داد پرسیها و دستگیهای کارآگاهانه عمل نمودن
که همیشه توفیق اعمال پسندیده قرین ایشان باشد و زود بجس توجه و لطف
اهتمام آن مکنه بسنج و در پیش مهمات بگماره و خواه خیر اندیشان دوزبان

19/
Tufsilag. Palasitis
Butter-bur
Compositae
In moist boggy meadows
14 April.

صورت یابد حضرت شکرگزاری شاهنشاهی از انتظام صوبه بنجاب فارغ
شده و درین نزدیکی یورش نموده دستان پیش نهاد همت عالیست
چه خوش باشد که تا ازمان مهمات آنصوبه و خدمتها و دیسه بانجام
رسیده باشد معلوم آن شناسای حقیقت معامله باشد که محبت انتهای
شریف سرمدی راکه براستی و درستی و کارشناسی در خدمتگذاری
امتیاز تمام دارد بسیار دوست میدارم و از ملاقات اخلاص سرشت او
خاطر متمتع مدتیست که بخدمت بخشی گری الحذود نامزد شده از سابیکی
خدمت حضور رخصت او در پرده توقف میماند چون عرضداشت ایشان
در تاکید و ستادن این بخشی آمد آنحضرت که همواره متوجه انتظام
احوال نصرت انجام ایشان اند رخصت آنخدمت فرمودند نقش آنست
که در رعایت او کمال توجه بکار خواهد آمد در آبانماه الهی سال سی و شش
شد بحکم اعلی اللات الله تعالی اندات خیر اندیش را در نگاپوی رضا
خود وجهت وجوی مرضیات خویش سرکرم دارد بعد و دوری آش اوزو
شوق و محبت دانسته دوستان حقیقی را در انتظام مهام چون سرشتمان
روزگار دل ساده و زبان پرنگار خیال فرمایند شرح آنرا جز مسافه شرط
دیگر نیست امید که عقریب بصحبت سرشار خوشی صوری چنانچه بمصاحبت
بهجت افزای معنوی هوسنه سرور راست جوسوف کرده و افسردگی
دل که از میانه روی بهر سیده باشد علاج کرده ای هوشمند افعال صانع
بر کمال هر چند داغ حدوث داشته باشد در نظر دوربین موصه وجوب

ذات حق تعالی رفیع تر از مدرک عقول است فکیف بدرای عیوب
کوته بینان کردد کارکذاران قضاء قدر چون بلباس تعلل که سرتا
انتظام مجمع انسی است آورده اند در سر انجام آن کمال سرکرمی
وکوشش بقدیم رسانند تا هنکامی که خلعت تجرد و نشتند از هیچ حادثه
فتوری در خاطر راه ندهند وچون طلیعه اقبال یعنی مقدمه تجرد که
با عقل معاش نسازد و با سبب نپردازد و در رسد کشاده پیشانی و شکفته
خاطر باید شتافت و با تدبیر ناقص انکیس مناسب هر اندیشه تجردی
که بخاطر رسد از رعونات نفس و خدایع آن دانسته خود را از تکاپوی
اسباب بازداشت قرة العین عبد الله عمر وقت را غنیمت دانسته
همکی خود را بتطهیر نسازد و شطری از کرامی اوقات بدانستن مقدمات
علمی و پرداختن اخلاق عملی مصروف کرداند با برادران طریق عطوفت
رود تا از دولت بهره مند و از خجر برخوردار کرده و العاقبة بالخیر
بحکیم همام برادر حکیم ابو الفتح کیلانی ایندرونامه بست روز افزون از ابو الفضل
مبارک ورد مند بسوی یار کرامی حکیم همام که بدقایق حکمی و رقایق علمی
موصوف بوده یکانهٔ این روزکار است و نه حکیم همامی که منظور انظار
عواطف شاهنشاهی بود برسم رسالت بحاکم توران زمین رفته است
و نه حکیم همامی که پسر علامه الوری مولانا عبد الرزاق کیلانی بوده سرامد اقران
عراق و عجم است و نه حکیم همامی که برادر عزیز جالینوس حکیم ابو الفتح بود
محبوب القلوب ایندار است و نه حکیم همامی که مصاحب یازده ساله

Hellania glauca

a Stechuort

این زائم

Caryophillia
Alsinacea
In moist meadows boys
& ye margins of ditches
4 June July

این رائم است و نه حکیم همامی که ایخران وبستان خرد را از مسرتسان
روزکار سترده در حاشیه مکتوب ارباب رسم منسلک دارد بل حکیم
همامی که جمیع مراتب مذکور را سیر فرموده در تنکنای خاطر دانای خطای
اسرار تقدیر بل پذیرای اعلای انوار تجرد شده بطرز محبت در ربقه
وبطور محبوبیت در مرتبه جلوه کر است رباعی هر ساعتم اندر فون بخشد
خوزا اکاهی نیست مردم پیروزا الا انکس که روی لیلی دیدست دانا
که چه ورد میکشد مجنونزا منحواستم شطری از محاورات نفس و مجادلات
طبع نوشته مانم خود دارم لکن در نظر ثانوی الودکی شوایب رعونت نکذارد
که این شئون مانم نماید پس همان بهتر که لب بشکایت نبسته معتقد و زبان
کوتاه دارد ارشاد و دانی برادر اولا شکر صحبت فیض منقبت حکم الهی
که از دنس تعلقات رسمیه تخفیف یافته بدرد معنوی که صحبت بخش نفس
الامری همان تواند شد ملموست میکردد که آن برادر بقش تصور نماید که
در روزکار آدمیت و در شهر مردمی اینطور صحبت از مغتنمات عظمی است
فکیف در روزکار ما نیا انکه خاطر فیض مظاهر حضرت ظل الهی از جمیع
اطراف واکناف ممالک محروسه جمع بوده آماده عزیمت توران زمین است
وخاطر بوالهوس مشتاق سیر آنحدود لکن میداند که بمقتضای الحریص محروم
صلح نامه که پسند خاطر اقدس تواند بود با آورند اینعزیمت بر طرف شد
عنان توجه بشبخیز جزایر فرنک منصرف شد باری هرچه شود زود تر شود که
خاطر مترود خوب نمیباشد زیاده ازین رسمیات املا میکند و خود و شمارا

تصدیع نمیدهد هفتم ذی القعده سنه نهصد و نود و نه در لاهور قلمی شد

ایضاً کرامی نامه آنسرور فتر یکبارگی اندیشان دویم ربیع الاول عکسار این

ارمغان طاهر شوریده باطن گردید چه از زهگذر آنکه خاطر مکرر از آنکه از بیماری

ایشان آزرده بود مژده صحت که اساس شادی قدردانان همان تواند

بود رسانید اگرچه از توجه دایمی روزی نبود که اسمد عافیت آن نسخه

کمالات از درگاه صمدیت نخواهد اما اینکه در رسم عادت از شاغل

لایعنی بتقصیر معرفت ورزشاء عضری شرمندگی داشت و چه از همر آنکه

مطالعه آن رقعه کریمه موجب مکالمه روحانی نفس الامر میبود دل آزرده مندان این

مستهام را مهمانی لایق فرموده جهت آنکه درین بیماری که عافیت آن صحت

صوری و معنویست بعضی امور در پیشگاه خاطر خوش اساس برتو ظهور داده

که از کمالیه کفکتو پیروست اسد تعالی آنمتدن خیراندیشی را برومند ملک معنی

گرداناد و آنچه مهربانی و عاطفت فرموده درخداطلبی ایشان مشهور و بیار او سته

اند مطالعه باطن شریف خویش که باندازه آن در مسلک بیانی آورده اند

والا از انجا که ایکس آست هرچه از بندی و بدگرداری نسبت دهند اندکی از

بسیار گفته باشند این دو بیت حسرو ملک معنی مناسب حال خویش دیده مسکارد

مثنوی مرا این غول نفس دیو کردار فکنده اندر خرابهای بسیار کنون زین بادیه

ما کاروانم مگر کرکس رساند استخوانم امید که بهمت مردان بتکمیل نهاد سالار

بارگاه حقیقت عاقبت بخیر موزون باشد طاجیاتی که به بیگردی در دل جا دارد

و در ملک عنصری عزیز الوجود است چه حال دارد ایزد توانا او را مغلوب طبیعت

39 Cerastium arvense

achichmea

Caryophyllea
Alsinacea
In fields + orchards
L. May - Aug

مدارد اگرچه از صحبت دایمی و محبت صمیمی که با ملکی ملکات حکم حسن دارد

امیدواری چنانست که از عالم معنی بهره ور باشد حکیم روحانی را

سلام شوق افزا ابلاغ فرمایند مستعد کمالات نفسانی بر خورداری فتح

الله و برادران عزیز القدر بمدارج صوری و معنوی رسند ایضاً

خاطر حقیقت پیرای حق گرای آن نسخه جامعه الهی را اگر در ملک مقدس نظرت

نگاه می اندازد در بستان سرای رضای ایزدی سرخوش می بندد دل

بحوصله را ناکام رخصت داده از اندازه ماتم و قصه مرهم بازی آمد که

فرستادن نرسم در روصحت نامجه از آسان در زمان عشرت از بهر زه

کاران کوی بخردیست و اگر در عربده آباد عالم طبیعت نظر میکند آن

هشیار مست نشود رامد هوش نشا مصیبت غفران پناه حکمت انتباه میباد

که تریاقهای روزگار در آن تاثیری نمی یابد و هرگاه معامله چنین باشد از من تهی

دست همدان چه لایق که شروع در سوگواری و ماتم داری مسرت الصدر متعفر

قدر محمد خان نماید و انگاه انیمعنی اندیشه قسلی خاطر آن برادر گرامی محمود خضر

بی تدبیر گردد حاشا ثم حاشا چه میگویم الحمد لله که آن برادر از آرامگاه دولتخانه

معرفت بقدر مسیحا نیست که آنجا تراب کدر دارد نه نوحه گر العاقبت بالخیر

ایضاً دل داناودین دوربین بریمن و بسیار روزگار خجسته آثار آن نقاوه

خاندانطهارت بود در چنین روز مصیبت جانگاه که طبیعت بر فطرت غلبه کرده

یاری و یاوری کناد بر دل خداپی بازاد ان ملک بقا یار فش از خاکدان عنصری

اگر هوشمندان را مسرت افزا نباشد غم آرای خود چرا شوند تر صدر فهم عالی آن

آنست که بسر وقت این پیش پا افتاده همه هزار و شیخ دوری رسیده
بگلستان تسلیم مسرور باشند و اگر از تند باد عواصف طبیعی توقی افتاده
باشد امید که بمدد رقه توفیق ایزدی بمیامن صبر خرامیده غمخواری طبیعت
مرحوم فرمایند دیگر چه پوشید کجا استعداد مخاطب تجویز نماید که زمانی بر سبیل
بیمزه روزگار برد اخت غم افزائی نماید دمت توفیق تکحل باد بحسین خان برادر
قاضی حسن الحمد لله که خاطر مشکل پسند در قحط سال مردمی از محبت مردان مستقیم احوال
کنجور کنجینه شکر است و شکر اینوا الا عطیه انکه بدوستی صمیمی برادر گرامی خلاصه
خانواده انسانی نجیب الدین قاضی حسن که با فضایل مکتسبه و شرایف ذاتیه و هبیه
فراهم دارد و کامروای محبت ست خانه ایکس بر همنوئی اقبال و بمدد رود دولت
بر مکامن حسنات آن احسن الذات راه یافته دوست دار است آن بزرگ
زاده قبیله نفس ناطقه با نقاب بدنامی که بر دوش انجران بدستان جزو
واقعست این شوریده سودا شتان طلب را محبت کراست امید که بزودین
نهج نسب آمد رست کردار راست کفتار چنانچه از نخائب متحقق است از الطاف
نیز محقق کردد ای ابو الفضل چرا سخن را نافهمیده میکوئی محبت تو دلیل موذت اوست
ازین اندیشه نادرست بکذر و بدانچه لازمه وقت بود از ایمرز نامه نامی برادر
کرامی نوشته تکاهلی نموده بودی آرام دلان وحشت جای کون را در اضطراب آورد
الله تعالی کرداننده برخواطر صافیه خیر اندیشان باد اکرچه جمعی از بخت بلند راه بجرد
اختیار فرموده بکنج خمول فرو رفته اند اما پیوسته کروهی از بشر دلان تیز رو
که بدور بینی و تیز روی خود بر سر تعدیر و اسیده اند خود را تماشائی داشته تا تمام

38
Geranium sylvaticum
a Cranesbill Mountain
Geraniaceae
In woods, thickets, & paths
4 June July

ملایم از کذاشته اند و جمعی که بان آستان سعادت نرسیده اند راحت را
در محنت دانسته از شکایت لب خاطر بسته اند نیش روزکار را نوش
دارو و خزیده دانش والا و فهم درست بروز غم نکارنامه بحکم آید کیست
و لعل را اعتراض بر تقدیر ایزدی دانسته بان دوستی با آشتی باید کرد
از سر تقدیر کذشته برسم و عادت بخش کرده میشود المسئله که دوستان
دشمن کاه دارید که بزرکان روزکار در زجر حسدشان دم خوش نمیزنند باید که
بهیچ رسم خاطر را متوزع ندارند که قطع نظر از محبان و دلسوزکار سازکه یار
دوستان بردارند و منت بر دوش خود نهند بادشاه روزکار حکیم آموزکار است
بدریافت بلند و بافت ارجمند او بازار حاسد کاسد و متاع راست
کرداران رایج شما که از عهد درست کردار اید بر انچه اندیشه مند باشید و اکر
جمعی از دنیا داران سعد ولت از قضیه ناکزیر روزدان کارخانه کون و سر افراز
معرکه دانش جالینوس الزمانی غوثان زمانی حکیم ابو الفتح از حادثه جانکاه
افلاطون الزمانی ارسطو لسانی مرفتح الله شیرازی که دانش بزرک و بینش والا
داشت و ملک معنی را با عالم صورت فراهم آورده بود شماتت کرده خنده
زهر آلود مینمودند و مرسی بر خاطر افسرده مرده خود مینهادند آن برادر ایمقدمه را از
از تکدلی نوشته الا امروز انکرده مرحوم سیح مدان بره روزکار با خود آنمکنند که
هیچ دشمن بکند حیف اوقات بحرف اینکروه بکذرد اینجوش کج خرد را کنیده
بسنجش آورده والا روزبازار مردمی کفتار مهجور ست فو آهن ربای جذب محبت
حرف اورنه در بیطریق بکفتار فارغم الا بذکر یاد آلهی الا بس و ماسوی هوش من دور

شده ام و نه برگزیده پس از هجران بشری و حرمان عنصری چون پیر زنان کوی
نادانی چه نالش کنم همگی همت مصروف آنست که آن ساکنان سماء قدس
بگشاده پیشانی و شکفته خاطر بزمین معامله دان آمده آرایش صورت و نظام
ظاهر را برقع جمال گردانیده روزی چند بخلوة شتابد تا امروز که طیلسان
تجرد بر دوش نهاده جشن آرای بی تعلقی بودند کثرتی بود بس شورنده و جمعیتی بود
بس آزارنده اکنون که در لباس تعلق در آورده خلعتی کرامت فرمودند نزول
مدارج علیا را که جز صورتی بیش نیست در نظر نیاورده معموره خلوة قدسیه را در آرایش
نشاء تعلق دانسته سرانجام صورت بدستور انتظام معنی نمایند و آنمنحصر است
که فطرت خود را معزول العمل داشته در خور استعدادات روزگار بسر برند
و بخرج و دخل وارسیده بروش رفتار روزگار سالک مسالک معامله دانی باشند
بیست و دویم محرم سنه هزار قلمی یافت ایضاً له خاطر بهیچ چیز دنیا
که پیوسته در پی کردن خواهش است و از شرایف الهی و کونی خورسندی ندارد
و در دوستی دوست الهی محبت آگهی خو کرده خوی نیک بوستان ساز
خارستان صلح کل مردود جهانیان مقبول الهیان شریف املی پای بند است
تا آنکه افراط نموده باتصال معنوی اکتفا نماید و پیوسته صحبت صوری را که از
درجه اعتبار بیرونست از بس دوستی میخواهد الله تعالی آن بی سر و دل کونین درین
نشاء توفیق اعمال لایق سرانجام این عالم صورت داده در خلوت مقدس
از نظر کوته بینان پوشیده دارد بیت گر خواهشی کند دل شیدا مرا چه خرم عشق است
صد هزار تقاضا مرا چه جرم پرداختن معاملات صوری و دل بدست آوردن

سپاهی

37
Tormentilla officinalis

a Potentilla cinquefoil

Rosaceae
In barren pastures heaths & bushy places
4 June July

سپاهی و معمور ساختن جاگیر و سرانجام نمودن خدمات مرجوعه منافی
فطرت بلند ندانسته سرگرم خواهند بود حسنی را حسن خدمت و لطف
اخلاص بقدر سر براهی نشاء این تب راه نشود هر چیزی که موجب رعونت
نفس باشد دردیست بیدوا اول پایه اهلیت و برخورداری از صحبت
برگزیده خاطر دانای من آنست که همواره جویای بهتر از خودی باشد که در ملازمت
ولی نعمت باشد راه نمودم دگر تو دانی والسلام ایضاً له مجاری احوال قرین
عافیت است الله تعالی آن یگانه روزگار را در عقل معاش مطابق طبع روزگار
ظاهر آراستگی بخشاد از آسمان فطرت کار خاکستان معاملت آنچنان پرداخته
که داغ بر ناصیه ظاهر پرستان صورت معمور آباد آید امروز ما را بدوستی شریف
خطر است با شرایف معاملات کار افتاده و هوش با ما باید داشت و در ملازمت
خانزمان و سرانجام خانه و نگاهداشت سپاهی باندازه هزارم حصه فطرت خود بکار
نخواهند داشت و چون طیلسان صورت آرای بر دوش انداخته آمده است از
علم بعمل خرامیده بتکاپوی تمام خود را از بهترین اینگروه گردانند چنانچه از طایفه
ملک معنی اند اول قدم نیکان دنیا آنست که دخل و خرج را از مستبصرانه نموده از آن
گروه باشند که دخل افزون از خرج باشد زینهار که چون من همه دان هیچ کردار
نباشند اما چکنم که از فراوانی خدمات شاهنشاهی فرصت نگاه کردن بچیز دیگر نیست
تا بر هیچ کرداری و معایب خود معاتب باشم و پایه دوم آنکه با نکوهش کننده
خود خوش معامله بود و قوت غضبی را سخنان شنیعت که بیمشورت نیکذاتی
در شورش باشد باید که تقسیم اوقات را لازم دانند یکوقت از آن بپرسش

سپاه و ملازم و اوقسم دویم بدخل وخرج خود واکذاشت وقسم سیوم معاملات
مرجوعه پرداخت سخنان بسیار اند و وقت تنگ چه نویسد الحمدلله که مخاطب من
از یک گفتن هزاری میفهمد حسنی را باده نکوخدمتی ورجوع مردم وعنایت
صاحب بدمست نکرده اند و در انجاح مهمات غرض آلوده نباشد العاقبة بالخیر
ایضاً له الله تعالی آنکار خانه فطرت را توفیق جمع نشاتین روباه و در عین
فراغ خاطر توجه سرانجام نشاء ظاهر میسر کناد و فراغ حوصلگی و دوربینی آنست
که این جمعیت را دوده حد بسیاری از برآمدهای بام فطرت گذشته آباد ظاهر را
قابل توجه نمیداند و در دین تحقیق همه مراتب ظهور تجلیات الهی است
در نظر دوربین او ظاهر همرنگ باطن و نشیب بمنزله فراز مینماید و از دیدن
آمدن عوایض و کرامی نامها خصوصا که مشتمل بر سوانح کونیه کمتر میباشند بدگمان
بهم میرسد که مکرر ایشان را سر و برگ کمتر شده و غرضست متضمن احوال آنچنان
نامه ها سوال دارند پیشتر از آنکه در تجرد بودند نیازمندی طالبان بروش
زنانه و بس باعث گله مندی طالبان بود و امروز که در نشاء تعلق اند و
از بندبند[ه] دوان ازین روش مجتنب بودن مهر خموشی بر زبان مردم
نهادنست هفدهم جمادی الاول سنه هزار و دو نگاشیافت ایضاً له الله تعالی بس
تکوین و رمز ایجاد در سینه ناکامیاب و فارغبال کرد اما ضابطه کرامی نامیدنام
که چیست در هر سال یکبار قرار یافته یا بر حصول فرصت ارکارهای دینی معوقه
است باطرز مراکه ساختگی نیست تکلف بعمل می آورند یا مدار بران نهاده اند کدام
این باطل حقیقتستان آنچنان آرای مذبذب الحال به یکی در دل کذرد بنامه و نکاشته

Carex riparia
a sedge
Cyperaceae
Swamps, ditches
April - May

نخشند یا قاید اقبال رهنونی فرموده بدار المعدلتش حقیقت رسیده یا من از انجام
سلوک میفرمایند و یا دیکران از راه مدارا عوض از استکشاف آنست که با شما
مکالمه که خاطر بالمس ازان مسرور است در میان افتد حقیقت یکدیگر در نیابد
و مجاز را کفش نشاید ولیکن بسر نوشت آسمانی در تعلقیان مجازی و ایشان
رسمی در آمده است اگر یکبار کی ترک کفکو کنند همانا سر تشویرش و السه ما شد بس
ناکزیر مرتبه کشاده پیشانی و در حالتی کره برابرو این بار بر دوش خاطر کشیده منیوز
خصوصا که دل منحواسته باشد که مخاطب از آسمان بخود آمده بر زمین تعلق
خرابی چند شایسته نمایدای هوشمند چنانچه تعلقی شدن آنست همانطور
در خلوت سرای تجرد چمیدن و تجردی شدن آن کنار است که در نقاب
تعلق و انجوم خاکیدان طبیعت فتوری در دلبستان معنوی او نرود و چنان
زیست نماید و انچنان نشست و خاست کند که رابته حواران اینده و[ا]
حظی وافر بردارند و بیابی والا کرد از سر خودی نشایش کرده مطمئن خاطر
پایه نقش رسد ایضاً شریف سروی که بر استی معاملت و در مستی محبت سر کرم
بوده در خاطر جا دارد استدعا نموده که اندرزی چند نویسد که در هنگام
مفارقت صوری ناصح پیر یاور و واعظ مهربان باشد اگرچه خود را آماده امتعاله
ساختن و تسلیم بر کاغذ نهادن ساده لوحانه و کمان انداختن است که کذارنده
سخن و کذارنده کلام رموز دان نشاء صورت و خفاشناس علم معنی است
لیکن چه تخاطب من با کسی است که بر ترازوی قدردانی بر اتب سخن شناسی
داشته باشد و غرض آلوده دین و دنیا نبوده در چار سوی روزکار سود و زیان حبد و قرد

نماید بخواهش او خاطر را از آن اندیشه باز آورده کردار را خود چون
گوید فهمید کیهای خود را در رقم آورد ای جویای آگهی اول شورشی که در
خانه امکان بظهور آمد این بود که کار لقمه را آسان دانسته در تصحیح آن مداهنه
کردند و ندانستند که چنانچه غذاهای ناگوار روی طبیعی فاسد بدن و هلاکت
صوری بار می آرد همچنان غذاهای ناگوار روحانی که وارد مزاج آدمی میشود
باعث خرابی نفس ناطقه و موروث موت معنوی خواهد بود و هرگاه معامله
چنین باشد در این دنیا چکار آید بنابرین کلیه چند در لقمه حلال میباید ساعی
معامله دانی و خدا شناسی برنهج صواب باشد امروز که بار راستی و نادرستی
چون درستی و راستی محبوب جمهور عالم و خیانت و حیله در شیوع تمام و
ستم و تعدی رسم و عادت گشته و متغلبان دست تطاول دراز کرده اند
لقمه حلال بس دشوار است حق کسی بان متعلق نگشته باشد بدست آمدن صعب
متعذر بر بعضی بهمرسیدن اسباب زراعت از جمله حلال بدست آوردن
بس مشکل و قوتی که بوسیله آن قوتی فراهم آورد شروع در کشاورزی باید
بس عزیز و یافتن کمان طلا و نقره و امثال آن از محللات دور و بر بعضی جدا
اسباب کندن و برآوردن باید دید و میوه خود آنرا که ملک کسی نباشد و در راه
عینی که از آلودگی دست متصرف بشری منزه بود از معموره عالم بغایت دور
از اینجا بحال سایر محترفه و مکاسب چی تواند برد و قطع نظر ازین مغز معامله کرامت
از بسیار گفته آید نخستین قدم معاونه جان بالت و اول اندیشه سودا کرد
آنکه متاع او کران نشود و ضرر عالم را سرمایه بضاعت خود داند کوشیاهی که از نخبت

بعدادی Ornithogalum Nutans
Scilla nutans
Hyacinthus
Asphodelus
In fields & orchards
4 April Iran

بیداری ایشکار بجهت انتظام جهان خود را از معاندان ملهم کل گرداننده
اختیار نماید و کوشش سودا گری که محض از برای آنکه طبقات انام از غایلس هر دیار
محفوظ شوند بازار خرید و فروخت گرم کند پس کار لقمه از گلستان بحارستان
آمد اکنون از خارستان بهوستان می آرد هوش باش ای ارباب عقل
از مشیت الهی از افراد انسانی پرورد یزدی برد دوست و دشمن محمود و بهر
کوچه و منزل کوران خود خواه که جز صلاح خود و فساد دیگری در اندیشه نباشد
شان نگذرد بسیار اساس آدمی از عناصر متضاده اتمام یافته و اقسام اخلاط
و انواع تباین در نهاد هر کس مضمر پس خرد دور بین شناسد که ایزد جهان
آفرین که سلسله بنی نوع انسان را انتظام بخشیده عالم را آرای صورت و در هر
زمان بمناسبات معنوی و مرابطات قوی ملکی از افراد انسانی را که بظاهر
از یکدیگر وه نماید و بباطن پرورش یافته انظار قدسیه انزوی بوده بزرگ
یگانه الهی باشد برسند فرمانروائی جاداده او را بزرگ گرداند هرگاه
اگروه سازه نابرکنیت خدا بر سریر سلطنت بمقتضای خرد والا که جز را صلاح
عالمیان نظرش نیفتد و نیت حق طویت او غرض الود نباشد انتظام
عالم نماید و طبقات انام را با اقسام تباین و تخالف در وحدت قهری
در آورده بمقام قهر و لطف سر کرم سازد و کار شد که داد ارجمان آفرین
آنست بوجهی را از نیک معاملگی و حسن انتظام صورت بادشاه معنی بگرداند تا بتوسط
حصلگی و دریافت والا و عطوفت کامل ظاهر و باطن و صورت و معنی بروابط
بخشد پس بمقتضای عقل دور اندیش که مخالفت آن منازعت خدای جهان

آفرین است لازم آمد و شوکت و ابهت و عظمت صوری اینچنین نادره
افزون از همه بود تا ارباب ثروت را یارای فرمان نشنوی نباشد و شایسته
ریاست عامه تواند شد و املاک عالمیان که از حسن قوانین متقیه او مصون
میماند آن بزرگ جهان را حق نگاهداشت ناگزیر و تعیین آن بر ذمت همت والا
انفراخ حوصله دوربین عدالت گستر منوط گشته چه هر قدری که شوکت کبری
سرانجام یابد ناچار او را باید گرفت تا بوسیله کارخانه سلطنت بنظام آید پس
لقمه سپاهی در گرو عدالت و دادپرستی و دادوهی آمد و اهل تجرد که بپاسبان
جهانیان کاری ندارند روزی ایشان بس دشوار هر قدر که سد رمق اینگروه
باشد والی را دادن لایق و ایشان را گرفتن معقول پس ترا که در انجمن تعلق
آورده اند اول چیزی که بر فطرت لازم است آنست که بروز بروز در تزاید
اخلاص خدیو زمان حکمت پروران بالغ نظر اسباب دوستی در چهار چیز
منحصر داشته اند اول وصول حقیقی یا وهمی منافع دنیوی دویم حصول
فواید دینی و غیر آن از تعلیم علوم و اکتساب سایر هنرها و پیشها سیوم حریت
ذات و مستجمع بودن او ملکات فاضله را چهارم مرکب از اینها باید که قسم
کامل را از علت رابع اختیار کرده رونق افزای بزم اخلاص گردی چونکه از لقمه
و اخلاص درست آمد در حسرت تجرد مباش که ایزد جهان آفرین را دو نشاست
عقبی و دینی و هر دو مظاهر قدرت ایزدی اند موجودات را اول پایه آنست که
از اسباب انتظام گشته شکر ایزدی بجا آرد پس از آنکه اینمهم بتقدیم رسد و مستعدی
بیوقوع فتوری سرانجام آنمهم تواند نمود بدست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارکباد

اما بشرط

34
Plantago Coronopus.
Star of ye Earth.
Plantagineæ
In dry sandy or gravelly soils.
June. Aug.

اما بشرط آنکه والی کامل بدلخوشی رخصت دهد و گشاده پیشانی اجازت
فرمایند چنانچه در نشاء تجرد نیست درست و ریاضت نفس و دوام آگهی
عبادتست در طریق تعلق جز درستی نیت نیست که نمک هر دو یک است خلاف
راه تجرد عبادتست پس از تصحیح نیت که انتظام جهانیان باشد خود را از معاونان
عادل کل دانستن و گردانیدنست هر غفلتی که درین راه واقع شود عبادتست
بسیار بهوش باید بود و خدمت این نشاء نکرد که اخلاق ناپسندیده آن با ستوده
بزرگانست نه این نشاء باید که همواره در مهمات کلی و جزوی غرض را منظور
نداشته با دوست و دشمن سلوک یکسان نماید و رفاهیت برایا و معموری ولایت را
بهمین دولتخواهی شناسد و در پرسیدن معاملات پیرویها که از فروغ خرد
خود برخیزد تکیه کرده در ازمنه مختلفه بتقاریر متنوعه باید پرسید و فراست و
دوربینی را معاون اینحال ساخته اظهار حق نمود و همواره با نیازمندی و شکستگی
مصاحب بوده در تهذیب اخلاق که ملکات چهارگانه است اهتمام بجا آورد
و در رفع ازاله ملکات رویه هشتگانه کوشش بلیغ نماید مقرر عقلاست که دو
طایفه باضاعت وقت مطعون و ملوم اند مجدان غیر مستور و مستعدان غیر مجد
زینهار که ازین دو گروه نباشی و با طبقات انام اگر دوستی نتوانی کرد بهر وجهی
که باشد صلح کل در میان آور سینه خود را زندان کینه مکن و عاشق سخن خود مباش هر چند
حق بجانب تو باشد لجاجت مکن و حق را در خلوت بگوی خصوص با بزرگان
و قدردانی و حق شناسی روزمره خود گردان و راه مطایبه بسته دار و هرزه کاری
کمتر کن و بیست و چهار ساعت شبانروزی را در معاملات دینی و دنیوی قسمت

آدمیانه بجا آرد و هر هفته اقل مرتبه محاسب احوال خود باش که چند چیز
مرضی الهی بجا آمده و چند نامرضی و خوش آمد از اندازه پیرون مکوی و
باهر که کوئی البته راستی تلخ و خوش نیز بکوی که کفارت انشود و هر کاری
رو دهد صلاح و فساد آنرا بعقل خود مشورت نمای بمردم و اما غرضی نیز نمیتوان
آرو تنها برعقل خود عمل مکن و هرگاه اعمال حسنه از تو بظهور آید مستی نباید
مکن و همیشه از دلهای آگاه همت خواه و با خداجویان و گوشه نشینان
و مجردان توسل جوی و اعتماد حافظه نکرده نخستین در جهات یادداشت
بنویس و در اصلاح مردم اهتمام نمای و عبرت بین باش و دولتخواهی در کفاف
اموال منحصر مدان بلکه عمده آن تحصیل مخلص کارگذاران و بجهته خاطر قوی بر ضعیف
ستم روا مدار و از صحبت خوشآمد گویان پرهیز نمای و کسی که تلخ گوید بدرست
رساند عاشق او شو و سخن با اینغرضان معلوم نشود آزار است اعتقاد مکن
و دامن شب را بزاری گذران و خود را بدست غضب مده و چنان حلیم مباش
مباش که از تو حسابی نگیرند و مکلف مجوز و خنده بسیار مکن و دور شاید و جوادت
از جای مرو و مال دوست مباش خوشخوی و گشاده پیشانی باش و اگر با مال شوی
بهمات میرداز که مبادا در کار مردم خللی افتد و هرگز چون عامه خرج و زمان
وطالع را تهمت زده مدار بیت و پنجم آبان ماه سال سی و شش علمی هجری
بمشرف آملی الله تعالی علو نیت و حسن کردار و توفیق محاسبه و دوستی
جمهور عالمیان بادید مخالفت عظیم و دشمنی خویش فراخی حوصله بروحه آن
روزی کرداناد و در بنفحط سال مردمی اگر نویسیم ارزوری طاهری ملولم چه گفته

34
Veronica Chamaedrys
Germander Speedwell
Scrophulariaceae. 2.1
In groves & hedges. April & May

leaves
Flowers
really Commended for
diuretic infusions —
promotes secretions —
in genl. salubrious & medicinal in
nervous disorders — injurious to bowels
Water a greenish color. Pleasant
balsamic taste & smell. Solvent

makes better tea than
Common Speedwell 191

باشم در هنگام فراوانی ایکروده عالی شکوه جدائی امثال شما بر خواطر انصاف کرین
بغایت گران است اگر آهنگ تسلیم مفر ملک بنودی کارش شدی مدتیست که
از چگونگی احوال صوری و معنوی آنان ازراه مراسلت و مکاتبت آگاهی ندارد
امید که نیت خیر ما عمل شایسته قرین باشد العاقبة بالخیر شیخ حسنعلی موصلی
شیخ حسنعلی موصلی که بازاذکی خاطر و کم تعلقی مشاغل صوری در خاطر جا دارد
ابو الفضل را مشتاق خود داند و یقین او باشد که هرگاه طبیعت از بایه
دریافت که خواهش را دران گنجایش نیست فرودی آید خواهان صحبت صوری
ایشانست و انکه از استخلاص سفر موصل میفرمایند اگرچه در عالم تبریت معذور آید
اما در نزد معقول عذر دلپذیر بدست نمی افتد کجاپای خود را در طلب اما ای معنوی
آبله کردی که آهنگ حیست و جوی ملاقات آبای عنصری میمانی ای نارک فرصت
فرض چرا بیهوده آرزوی نوافل مسکینی بهوش باش که هنگام نکاپوی مقصود
بیشتر گذشت باقی مانده را ضایع مکن چه جای فراسم آوردن متمنیات عنصری
زیاده چه نویسد الله بس و ما بقی هوس شیخ ضیاء الله شیخ زاندان ضیاء الله دو
دارند خردمندان و ستاینده دانشوران و کماشته ایزد منان بر دانشته
حضرت سبحان در حرکات و سکنات جسمانی و روحانی رضای پروردگار خود منظور
داشته بگذشته خاطر دوستان خود خوش داشته بودند چنان خوشحال کردم
که پندارم ترا دیدم شوق صحبت دوستان از هرگاه در مشافهه ما جتهاد اما
و عبارات بعالم ظهور نتوان آورد غایبانه بنوشته تنها مقصدی بیان آن اندن
واز کوتاخردی نویسنده خواهد بود حاشا که خود را بآن راضی تواند کرد کاش آرزوی

طاقات قبل از زمان معهد از دست تا بمقتضای آرزو غیبت نشدی
و خود را لحظه از آن خالی ندیدی اگر ببلغ علم خود عمل توانستی کرد هرگز از
شدت الم و وری که موافق علم الله است جز خورسندی نداشتی تا بچه
چه رسد اگر اخبار قبض خاطر خود که در اکثر ماشی از فوت سعادت است دوست
دارند کان بحال را مسرت رسانم هر اینه بهتر از انست که باعلام انبساط خاطر
حق شناس خود که در اعلیٰ مشی از نمایا بستی چندست که بزبان خرد خوشی را
ناشایسته است و اما اول از املول کردانم الله تعالی بجوادث روزگار دلخو
نخشاد و سبع الاول سنه نهصد و نود و شش لاهور پیوسته شجاعت شعار خواجه
ایزد توانا فیروزی بخشاد کلمه سته دوستی یعنی نامه مامی آمنار زبهمنار سید اخلاص
و عقل و شجاعت نزا تبازکی خاطر نشان ساخت از انجا که همکی خواهش این
نیازمند درگاه ایزدی آسایش و آسودکی عموم خلایق است و اقبال شاهنشاهی
روز افزون و مثل شما یکتا دلان حقیقت منش سعادت پژوه یاور کار با
نشاب یکی گراید و فتوحات بی اندازه نصیب کرده و ابواب کامیابی کشوده
شود و جمهور مردم بدر آیند و آرزو ها بر آید ترانه شادمانی گیرند و خلود دولت
پیمال را طلبکار شوند چون نامه مقدس رسیده بود که شاهزاده بمقتضای جوانی
و کامرانی به بیاده پیمائی و خلوة دوستی میکذرانند و اهل دکن از دیدار اطوار و
نابودن یکی از بندکان خاص شاهنشاهی که عالمیان بر کفایت و کرداری او اعتماد دارند
باشد کمتر رجوع بدرگاه می آورند ایخر خواه جهانیان تا که لحظه از بساط قرب دور نمی
ساخت رخصت ایخدود فرمود چنانچه فرمان سپهر مکان شد که شاهزاده را روانه درگاه

34
Parietaria officinalis
Comm. Wall Pellitory
On old Walls Rubbish in shilter
places - 4. June. Sept.

والا سازد و خود را در انتظام مهمات ایخدود دارد و اگر وقت اقتضای آن
کند شاهرخ مرزا و رستم مرزا و شهباز خان و دیگر امرا که در صوبه مالوه و اجمیر
تعین اند طلب دارد و نیز باین نام بردما مزمود ند که بمجرد بوشته فلانی خود را بدو
رسانند و نیز فرمان شد که اگر داند بمجرد آمدن رایات اقبال ضرور نیست آنرا
نیز عرضه دارد که بالغار خود را رساند ظل معدلت بر مفارق آمد یا اندازم آنرا
سر نوشت ایزدی ایچنین بود برخی معامله نشناسان از ظهور ایخادثه برهم خورده
بودند بهر یکی دلاور نشان داده بود و کفت همان انکارند که اشارا رو آنه
درگاه ساخته ام و از انجا که اقبال روز افزونست همه پذیرفته ازان بشوریدکی
برآمدند و تکیه بر عنایت الهی کرده پیشتر کوچ نموده هر روز در اصلاح حال مردمان
و اهتمام توپخانه و تسلی تاکرد پیشه و فکر ملک کیری دارد و مردمی که بجانب
ایشان نامزد اند هر کدام انجا بود بخوبی تسلی نموده و سنادهٔ آنچه در باب بخش نمودن
مقصرات ایشان نوشته بودند انشاء الله تعالی بتدریج صورت خواهد یافت و حق
بر فراز ظهور خواهد آمد و انکه در باب کومک شوشه اند جمعی و مکرر روانه خواهد کرد و بخزانه
خزانه میرسد و همه کار ها خوب خواهد شد بالفعل هر انچنو نزدیک ایشان بخشی نموده
دفع همزوان نواجی خواهند کرد بتفصیل منصبداران و جمعیت هر کدام را نویسند
و اکر احتیاج شود نواب میرزا یوسفخان نیز بمدد ایشان میرسند بلکه فقرا توپخانه
و فیلخانه و کرنل لشکر خود را نیز میرساند و بحکونه اندیشه بخاطر راه ندهد و در لوازم
کشور کشائی همت بندد و چنوا نکرده که برسات نزدیک رسیده هر چند لشکر بسیار است
کار ناکرده و کرنکی را در سر حد برار کذاشته خود متوجه میشد خاطر آن بکانه دلاور آن

جمع باشد اگر هر سه بدکن فراهم آیند بتایید الهی و اقبال پادشاهی و نصرت
اولیاء دولت قاصدان در هفده روز آمدند که چهارم شوال پیشخانه پادشاهی
باینصوب برآمد من خود در عرضداشت نطلبیده ام غیر از آنکه بمیرزا شاهرخ
دو کلمه نوشته ام که اگر متوجه اینصوب میشوند مناسب میداند و شما را از خود
میشناسد هر رنگ قولی که بکس میدهند بهتر خواهد بود چنانچه در پنجند روز غم و غصه
خورده اند چند روز دیگر صبر نمایند و مدارا کنند بعد از آن هر طور که میخواهند
صورت خواهد داد زیاده چه نویسد **ایضاً** الله تعالی آن نقاوه خاندان
عز و اعتلا را در حمایت عنایت دارا د از صحبت ایشان بسیار خوش شد
و آثار هوشمندی و سعادت منشی از ناصیه احوال برخواند اگرچه فهمیدن آدمی
بیکدو صحبت بس دشوار بل مشکل لیکن چون شناسائی بتجربه چند آمیخته
و لختی در بنوادی ورزش کرده قدر اعتبار را میشاید دادگری و عفو از گنه
کاران و پرسش دادخواهان و آگاهی اعتبار از همه بر خود لازم شمرند و بر بستها
که قرار یافته بود نوشته فرستاد و مکرر خوانند و شناسائی را بکردار رسانند که
آبادی صورت و معنی در ضمن آنست دیگر از ملازمان و متوطنان آن دیار از
اهل تعلق و تجرد که در رسائی و بیغرضی و خیراندیشی امتیاز داشته باشند بفراوان
کوشش و نیروی سخت بهم رسانده مامور گردانند که هرچه بفهمیدگی خود بدانند
در خلوت بملاحظه میگفته باشند و از و آزرده نگردند و از مکرر گفتن اندیشه ننمایند
عزیز من بیشتر مردم خوش آمد شنوند و جز آن دوست ندارند و آدمی زاد
بواسطه مشاغل نتواند رسید ناگزیر بخت بیدار آگاه دل آنست که چنین دوستداری

پیدا کند

33
Cerastium vulgatum
a Sp. of Mouse Ear Chickweed
Scryophyllea = Alsinacea
Very common in waste places
⊙ April - May

پیدا کند و اگر ناپدید باشد بتکلف چندی را بهم رساند که بآئین گزین دولت
چهره افروزد العاقبت بالخیر **نجم خان** ایزد تعالی نیکوکاری بخشاد در ینولا
مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید و آنچه نگاشته بودند روشن شد اگرچه
خاطر از رهگذر چیزهای ناخوش آزرده بود از درستی مزاج ایشان از کینه بدگوهران
آنجا بهجت یافته و از اینکه درین سانحه چنانچه باید پرداختند بجهت خوش گویان
خانه خراب کن زمان زمان فرصت از دست میرود بغایت آزردگی دارد
و از عرضداشتها که بدرگاه مقدس فرستاده بودند شرمنده است آن سعادت
که در پیشانی شما دیده بودم اصلا اینها بآن موافق نمی آید بهر حال گذشت آنچه گذشت
اکنون فرصت از دست نداده تدارک بآمدن خود نمایند و اگر آن صورت
نه بندد و خوش آمد گویان برای آسایش خویش راضی نشوند در ساعت فرزند سعادتمند را
روانه اردوی منصور نمایند و جمعی که از ناسک ترمک برخاسته آمده اند باز
بهمان حدود روانه سازند تا زود به لشکر فیروزی اثر ملحق گردند الله تعالی از
ناشایستگیها نگاهدارد حقیقت اخلاص و جوهر فطرت آن نقاوه دودمان
سعادت خاطرنشین اولیای دولتست و همواره ذکر جمیل ایشان در محفل
مقدس شاهنشاهی میرود زهی دولتمند بخت بلند که بقلاوزی سعادت ذاتی
خود را منظور چنین خدیو صورت و معنی گرداند هر آینه از برکات نتایج این پیوند حقیقت
طراز مطالب دینی و مقاصد دنیوی دلخواه صورت خواهد گرفت پیوسته حقایق
احوال نوشته خود را بیاد میداده باشند و آئین کاردانان عقیدت گزین آنست
که همانطور که در پاسبانی یکجهتی خود میباشند در تحصیل همرنگان و هم پیشه های خود

میکوشند ظاهر است که آنتعاشش در هر کار روز به خواهد بود نیک اندیش حکمت روزه
حکیم همام سفر ملک معدلت گزید همایون اشارت کیهان خدیو جهان شد
که اینقدوی راه مراسلت مفتوح صازد مادکه هر آرزو که مکنون ضمیر حقیقت شیون
بوده باشد باعلام آن خوشوقت گردانند العاقبه بالخیر بمیر قوام الدین سیادت
وسعادت مآب عقیدت و یقینه نتساب امیر قوام الدین مرتضوی شریف
بتوجهات اختصاص یافته بداند که سوسته از عرایض او آثار رشد و کاردانی
و اخلاص و سرپراهی و دلسوزی و کفایت ظاهر میشود و خاطر آدم شناس نکته
دریاب را روز بروز در دریافت خوبی و ادب او دلیلی استوار بدست افتد
امید از درگاه الهی آنست که انچنان که در دل ما جا دارد همانطور بل زیاده ازان بر
عالمیان ظهور یابد ایعزز فطرت بلند را در توجه بامور دنیوی که از خواب اعتبار
راست و از سایه پیقرار تر پیش خجلت زده میاید و بغایت شرمنده می سازد اما چه
وچه چاره سازد که او لا خود آمدن پیش بزرگی آنرا گفته ام نامزد نیستم که خلاف آن
کرده راه تجرد که قبله همت منست پیش کرم تا بنیاد رورده احسان صاحب و مربی خود
کاوبعت بحقیقت نیستم که این را منظور مدانسته کوشه عزلت که پیش نهاد و دور بین
منست اختیار کنم هرگاه قصد چنین باشد سخواسته باشم که نان سیاهکری خورم که در زمان
روای زمان از دو رویی و رمز کج نشین خمول گمان برده است بمقدم سازد خوش بغمت
رسید کی بجا آرم تا از زمره نیکبختان حقیقی باشم تو که از خانواده وحدت مردان کرده
بهمت از سود اکری گذشته بعزت و اخلاص محرم و رود ل ساخته نوشتم تا در مهمات
سرکری و سعی که نمائی داخل عبادت تو باشد نخستین کار انست که در او فوتی و معموری

29
Stellaria Holostea
a Stichwort
Caryophyllea
In grover thickets & dry hedge bottoms
common 4. May

الخال

صالح بسیار اراضی و رفاهیت رعایا خصوصا رعایای ریزه کمر اجتهاد بر بندی
و تا بتوانی چنان کوشش نمای که واصل بتحصیل تو زیاده از بسیار عمال باشد ملاحظه خرج
و کرایه نمودن از جنس عالی یا اسفل و در هر چه فایده دانی در رو ستادن آن تامل
نمائی چون دلرا از منافع رسمیه روزگار که بخنده و پیشکش و رشوت باشد بحمد الله
که کدر ندیده ام و خوب کدر ندیده ام اگر در سرانجام مهمام اهتمام رود کاری که
خواهم بعنایت الهی پیش برم و سرخروی درگاه صاحب خود گشته کامیاب
صورت کردم حالیه بتوفیق ایزدی کامروای معنی گشته نقش مراد را بطلوه ظهور
و هدیس رزنه حقیقت او لازم است چنان سامان کنند که مزیدی بران متصور
نتواند کرد آنچه در باب رسد اعلام بخشند که ترا اهل دانسته نوشته ام
علامی و تفسیر بعضی ابواب یا فاتح ابواب علوم و حکم یا رافع اعلام یاد
ونعم عرفنا بفضلک ما لا یعرف علما من علمک ما لا یعلم بحمدک یا من
ارسل الی الخلق رسولا امینا و بشره بخطاب انا فتحنا لک فتحا مبینا
للروح خیاله جلیس الخلوات للعین جماله انیس الجلوات اضعافا اضعاف
رمال الفلوات اهداه الله من صلوه الصلوات صلی الله علیه و آله و اصحابه
واحبابه و سلم و بعد فهذه التحفه فتحیه و هذه اقل تلثه منزله الداعی احقر
الفقرا الملتجی بلطف الله تعالی و تبارک ابو الفضل ابن شیخ مبارک فتح
الله تعالی علیه ابواب فضله و افضاله و بین له آیات جماله و جلاله لازال
حضرت سلطان السلاطین کهف العالمین ظل فی الارض امام المستظلین
یوم الارض مالک الشرق و الغرب ضرغام غابه الحرب المؤید من عند الله

المشيد بحمد الله سيفه مفتاح القلاع وذكره مصباح البقاع من صار فى مضاف
خلافه سال به الوادى فطار به العنقاء ومن طار على فضاء انقاده طلب له العيش
وطال له البقاء سعد معمر قصر الفتح فى ساحت العلى وغارس نخل النصر فى ارض
المكارم تخمر راح الروح فى طبع لطفه وفى قهر آثار ثم الاراقم خلفه قاع
من مساحت اذيال همته ارج النيابة النبويه وساح من مسالك انهار نعمته فلح
المطابعه المصطفويه منشعاع نور الهدايه والرشاد ودعوة الحجوة وهو لكل
قوم هاد شبكت طيبات الغيض حبايل شمايله وتسلسلت حوبات الجود من
مناهل محافله لقد تنسم ريح العدل والاحسان فى مهب شمال مكارمه و
تبسم روضه العلم والفضل من مصب زلال مراحمه حافظ حدود الله بحد لا رسم
للمحارم فى اياته ولا حد لا ان يتعدى من نفاذ احكامه نهر المكارم معروف من لدنه
وضد المعروف فعل محمول لا يسند اليه احاسن الالقاب طالعه الكعبه جماله ايا
من الاوصاف عاكفه مطاف كماله فانظر كيف استراض رياض الشريعه مسان
اقباله غب فى نبولها وكم استفاض غياض الطريقه من معان نواله بعد خمولها وانظر
الى علو شانه ولاحظ سمو قدره ومكانه فان اقبال العالم من ادنى غلمانه وآ
حد الملوك من مقتنى اقدام اركانه لا بغيض احد فى التساوى والتوازى والتفا
عاشق له فى المعارك والمغازى ابو الفتح جلال الدين محمد اكبر بادشاه غازى
لازال اعلام دولته مرفوعه من لسمك الى السماك وجباه الملوك مغبره فى تراب آ
بالاماك ولما كان دعاء مزيد دولته متوطنا فى لسانى وتوجه حصول فتح ونصر
ممكنا فى جنانى لاجل انى بمياس من الزمانه الاوس شرفت بتحصيل جلايل العلوم

26 June
4 July

Trifolium pratense
common purple clover
Leguminosae
In meadows &c. flowers in
grateful tufts appears

فى اوان الصوف

فى اوان الصوف الملقى عن غوامض الفهوم وطان فى فتحه حصول المطالب
وفى نصره الوصول بالمارب فاذا حصل له فتح جديد على ممالك الشرق
بافناء العرق الطاعنه بالقتل والعرق انشرح صدرى اقتضى بانه انشرح
وتزايد روحى ومسرورى حينا بعد حين فاثرت التهنيه بهذا الفتح ان
افسر الوقف الاول من سورة الفتح لما فيه من اجتماع خمسة اشياء
وهو الفتح المبين وغفران الذنوب المتقدمه والمتاخره واتمام النعمه والهدايه
الى صراط المستقيم والنصر العزيز وهذا الخمسه كاركان الخمس لهذا السلطان
وهى المقدمه والقلب واليمنه والميسره والساقه فمقدمته جته انا فتحنا لك
فتحا مبينا وساقته وينصرك الله نصرا عزيزا الان الفتح والنصره اوله واخره وس
والحقه قلبه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر لانه وقع بعد المقد
ولما فيه من ذكر اسم الذات للملك المقوم كما ان لقلب الجيش مقر الملك
ويمنته ويتم نعمته وميسرته ويهديك الى صراط المستقيما وتخصيص اتمام النعمه
باليمنه لحقيقه بزياده الشرافه سرعت فى تفسيره وتاويله واوردت ما لا
بد منه فى تحقيقه وتفصيله واورعيته فوايد شريفه سحق بها اذناب المدققين
وفوايد نفيسه حلت بها زبر المتحققين وزوايد نكت افيضت على الفكرى القاصر
ولوايد فقره صيغت من عيص ذهنى القاصر والمرجو ان يقبل هذا التحفه الفقيره
وفاتحه الفتوح الالهيه وان تحلت صورت مرادى فى مرات افضاله و
فانه مقصودى بكسوه اقباله نعم بقيت ان وجه مرادى برى فى شغل نواله
وصور مقاصد مشاهده فى جمال مواهبه ومناله فطوبى لسعى وسيرى لجهدى فجعلت

قوتی و مالا مدمن قبولی و دعای بقایه و بقوت هذا القوت اشتغل بدوام الدرس
و ذکر الحی الذی لایموت فی الخاتمه حقیقه الحمد لتحقیقه علی تیسیر اختتام هذه التفسیر و
توفیقه و عونه علی الفراغ من تنمیقه و تنقیش بسویده و تحقیق الحمد لله الذی هدانا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و من قلبنا با تمام مارجونا و انجاح ما التمس
خاطرنا ایاه التاریخ العربی الفت رساله خلت عن نشط اسمه مقرنا بسبع
السبط تاریخ نامه بدایا الاخصی من تسمی ممات الفتح اللهم اجعل لنا محوا فی
اشراق تباشیر طهور نورذاته کالدره فی ورق البوح و تجلیاته بحرمه النبی و جمال
حاله و اصحابه و آله نظم منت خدایرا که کهربای شاهواز گرد ذات ممکنند
با نجم برابری ز الماس فلک سفته در سلک انتظام آورده ام چنانکه خوش
آمد بجوهری از قدر درخورست که هر کوری ازان سازند کوشوار خور شید
خاوری بهر نثار شاه که کوهرشناس عقل چون او دری ندید پاکیزه کوهری
سلطان عهد اکبر غازی که بر سپهر خورشید کسب کرده از وذره بروری زر
بخش حسروی که ز افراط جود اوست خورشید عاجز از عمل کیمیاگری در عهد او
زنبکه هزار رواج شد عیب است هرچه هست بغیر از هنروری ازین عهد باد شه
جهد او ستاد طبع نمود یاری توفیق یاوری ده سال و بیش کاوین مدو
تحصیل کرده ام ز علوم معتبری دو چراغ خورده شب آورده ام بروز معذورم
ار نماند دماغ مراتری شناسا منم که بعد هزار آرزوی دل بخیم نمود سوی جنابوری
دارم خیال انکه دماغ امید من از عطر التفات تو یابد معطری دست مرا
بگیر که دستم ز کار رفت در بحر بیخ بسکه نمودم شناوری آنچنتم دارم

ازنظر

27 Geranium molle
Cranesbill
Geraniaceæ
very common — ☉. April. Aug.

ازنظر بنده پرورت ازعین التفات برین خسته بنگری تفسیر لکش است
موشح بنام شاه تاریخ نام شده تفسیر اکبری
ابوالفضل من مبارک که از مایه سایی مراورق مداوی بیماری خود میجوید چون
خرد آبله پای او از نکاپوی خویش و کفت و کوی خود باز نماند رجع القهقری
نموده و دست بدامن هر خاری میزند سمکسار نایافت را رفتار کوکنار
چه خواهش کدام از کوتهی حوصله از زمدهای مرده دل زمانه سیر آمده جویای
همنشینی مردهای زنده روانست و از امتلای حیات حسی در جوش
بوده بعضی مستوفات زمانه را صرف سخنان طایفه که صحبت ایشان ارزوی
دلست و نیکذاتی از حرف و صوت گذشته بعمل شایسته پیراستن متعلق
بعضی منظومی ملایقه است نمیماید و دل هر زه گرد را بهیچ خویش میسازد
و از بلاغت و فصاحت که بیش از جامه مستعار نتواند بود تنگ آمده سیر
شرحی که شیخ شرف الدین منیری بر آداب المریدین شیخ عبدالقادر سهروردی
زبان بی تکلفی بلغت فارسی آورده است مینمود و انچه مقتضای وقت
که بحث بقدر نسبت فرزندی دارد خوش می آمد میونشت تا انکه بتاریخ سلخ
ربیع الاول سنه نهصد و نود و شش در لاهور فراغ حاصل شد و نفس
اماره دیوانه را زنجیر گسست الهی بسته زنجیر دریافت خود کردان یا خود
کرامت کن که باری از بند بهیمات اول نه ایستد و بر سواخ کونیر اگر خورند
نشود صابر بوده اعتراض بر تقدیر نکند استغفرالله انچه خواهش آباشد که
از بازاراده باز آمده در کلاز رضای خاطر آسوده دل کرده استغفرالله ثم استغفرالله

در خلال احوال که خاطر فاتر را از مکونات
ملال تمام دست داده بود خصوصا از صحبت اضداد زمان و اخوان روزگار
که طبیعت را از خار تمام عارض گشته اگرچه بواسطه موانع ضروریه که ضرورت
آن از هیکذر و مارت همت و قلت فطرت بهم رسیده خود را در مضیق حجابت
برادران رسم محبوس دارد اما بیدرقه عنایت بغایت حضرت وجود در
عالم معنی از بن تنگنای پرآشوب کاه کاهی کالبرق الخاطف نجات یافته مثل
مرغ وحشی که از استداد بودن در قفص بعد استخلاص سراسیمه شده راه مطلب
فراموش کند و بهر طرف از ممر اضطراب و دوشتابد اینکس نیز بیتابانه تا مجالی
شتی میرفت در اثنای این حیرت و سرگردانی خاطر را غیب بصحبت کدیتهای
که زنده دلی و فارغ خاطری اینها متیقن جمعی و مطنون طایفه بوده باشد تا اگه
کذر بمطالعه طبقات صوفیه که از تصانیف شیخ عبد الرحمن سلمی که از کبار متقدمین
است افتاد و بمناسبت انحالت و اذواق که بهیچکدام اعتبار ندارد و آنچه
خوش آمد در قلم آورد و ترصد از اخوان حال و مال که بر نمیشوده نظر انداز مدت است
که این ملتقط را بانحالت قیاس نموده اگر اعتراضی نمایند بانصاف نزدیک خواهد بود
بیست و ششم رمضان سنه نهصد و نود و دو در فیجور نوشته شد

از خاصیتهای این مجرد مقید آنست که تمنای آنرا دارد که در زمان بینوائی و تنهائی
که برعونت تجرد گرفتار شد این کجلول ترشی در کاسه سر این هوشیار سرمست
و تا بقدر بعالم افاقت آمده راه فشار خود را کم نکند و آنچه از آسمانه لاغوی
اینفزه انگاشته است از اسباب پرید و فریبی بکذراند الهی دست خواهش عجول

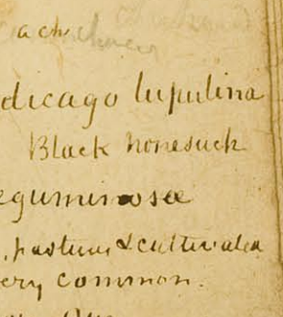

حریص را از دامن تدبیر خود باز داشته و حواله بکفل خود خانه داشته بوی ظاهر
کردان تا شرف دولت آرامی که مرامی را در انجال نباشد مشرف نشود و
از بند نعمت کشی وجود خلاص شده در بیم نیستی نباشد عبد الله را کجا شکر کذار
وجود است و حکونه او را ارتس عدم پناه و عابر و او را نداند امید است و نه و ایهم
ای ابو الفضل شرمی از خود بدار که از عبد اللهی بعید العلم آمدی و از انجا افتان و خیزان
بعید الطبیعی اکرچه مدتی در کسوت ارباب علم بودی ترکانه همت تو کجا شد که جوشی
بزند که از بند بندکی نجات یابی دل ز نشان از زوی
اضطراب و نادانی رهین آنش و قرین شورش بود کرد سرای جهانیان میکشت
و بپای شکسته و چشم نابینا در مسالک اطوار جهانیان سلوک نموده مشاهده خورده بینهای
بنی نوع خود کرده طمع از ارتقا بمدارج سعادت بخود میکرد و از مخادعات نفس امارة
و اهل و غافل بوده از فروفرستکی خود در وحل جهل و خلاب شقاوت خبری نداشت
تا انکه رعونت تماشا باطلب مدا و او در مطالعه شرح آداب المریدین شیخ شرف الدین
منیری روزی چند مقید ساخته خاطر فاتر را بران داشت که آنچه بمساعدت وقت
پسند خاطر فضول افتد رقم بند قلم نامحرم شود و بنابران شطری از اوقات
نامضبوط مسوس را صرف آن نموده سخنان دلاویز خود را مسوده بماند و از
رد و قبول تماشائیان مطمئن خاطر بوده او لا شفاء بیمار خود تا بیاید و ای مفلسان
بیمار طلب چشم دارد انچه زاز است که بینایم و انچه مزخرفانست که میکوم همان بهتر
که مهر خموشی بر زبان هرزه کو بسته ازین مجال کوئی باز آیم و بخموشی مساز کردم
رباعی کر عاقلی حدیث تو کم کفتی راه سخن کفتکوی محکم کفتی ور سوخته چند فراهم کفتی

برکفته بکریمی وماتم کنی الهی بنده بینائی بدا باشهپر عنقای و دل بحاصل را باجله
توانائی بدرگاه رضا و تسلیم برده صلح کل عنایت فرمای و از کشمکش کون
وفساد نجات بخش استغفر الله ثم استغفر الله اگر دعای دعاگو نمی بودی ازان
گرد اب بچنانی که زبان طلب بدرگاه کرم تو کند بمقتضای حکمت بالغه انجا
بایستی بطهور آورده دراز کرده بودم کی سر بری آوردم
خاطر اعجوبه من درحیرتست که بعبارت درنگنجد نمیدانم که چسان از عهدهٔ آن برآیم
ابیات هست بیدای حکمتش پیدا نیست پیدا کنار آن پیدا قدمی چند عقل
سرگشته هرطرف رفته باز برگشته وچون قاید تقدیر ازل انچنان انچندان
درکل مانده را بمقتضای حکمت بالغه در آزاد ابنای دنیا در آورده بمثابه در
شاغل لایعنی و نیوی منهمک ساخته که لذت حیرت که موجب فنا رست نظر
وبستی قابلیت کاهی هست بیدا و ازانهم باز داشت زنهار ای فسق و فجور کار
هر روزهٔ ما وی پر حرام کاسه و کوزهٔ ما منخند در روز کار و میگرید عمر ما
وبر نماز در روزهٔ ما صاحبا دیانا لایل عما یفعل شما نمیدانم که چه کردم که مسبوق
آن شده ام که از عبد الهمتی بعبد الطبیعی آوردی اگرچه وثوق بر جلایل آلاتیو در
درجه اعلی است که اینحالت جز تائیدی نباشد امابر استان چو تو کری در پیوره
مینیام که از عبد الهمتی بعبد الدراهم والدنانیری بناری چند کاهست که فطرت با
طبیعت من در نبرد است و در کشمکش ابنای زمان افتاده ام نه قوت گریز نه قدرت
پرهیز و ماجی صبری نه که از عشق بپرهیزم من بختی نه که باو دست در آویزم من دلی
نه که از میانه بگریزم من دستی نه که با قضا در آویزم من سبحان الله عز

21
Sarnum amplexicaule
Y. Henbit.
Labiatae
In sandy fields. ⊙ Febr. June.

حالتی و شگرف مقالتی پیش آمده که با مرد اهل کرفتار و طاهر را اسیر اردوزکار در جنگ
نه مرد انکی که پا از میوحل بیرون کنم و نه توتی که سر انجام طاهر بتمام قیاس باید کرد که
با مور ضروریه این لباس پرتلبس چقدر توان پرداخت و بمقتضای رابطه قدیم طایفه
از خلان وفا بموجب دلسوزی که لازم طبیعت دوستان این نشانهاست
در انجاح مقاصد و مطالب ساعی بلیغ مینمودند آثار صدق نیت و حسن طویت این
طایفه چون نزد یک یقین عرفی بود و جهالتشان از حالت سره این شوریده
قریب بیقین نفس الامری نه روی منع داشت و نه رای قبول تا انکه غره رمضان
سال بنصد و نود و یک قرار بران نهج داد که از کلیات امور واقف شده بجود
یکدفعه بآن پردازد اللهم حصاغ الهوا حبس النفسانیه و الوسواس الشیطانیه و سرما
بمقام الوصول و اوصلنا بعالم العقول برخوردار آستانه معرفت رجای کسادهٔ نانی
تواند بود که بفراخی نشاط عکساری کونین پیش نهاد همت او باشد ما خوف
کره برابرو که اکسرو و همه جهانیان نصیبهٔ او شود که او با بنا و مائی آشنا روبنا
و بزرگ ایندرگاه که میتواند نشانین را از اسباب والاست آنمایه دریافتی تواند بود
که از خوف و رجا و قبض و بسط فراتر شده عم و شادی برابر اوست خاطر مقدس او راه
نباشد بیجا نیستم که فراتر از مقامی چند رسیده خود چون کوم دریافته خود را فرموده
جواهر سلک نمایم لیکن چکنم که دانش جهانسوز فطرتسوز من چرخ آنمنده بخاطر
شوریده میرسد که آن تیزرو اول مصاحبان بزم عزت جهان آفرین را سایه آسا
بلند پایه و انگوه کن دوم ملازمان بارگاه سلطنت را پرتو سیما زوار و آن دورین
سیوی محرمان خلوتخانه شهود را نمونه است پسندیده حمد که حاسد مرا پیش از هر کس

درانداده وای محبوس داشته سزای او را در گریبان او دارد ای نفس بشری من از نهار
که در نهاد خود منافقانه انتقام پوشیده میداری وای معامله نافهم نزاکه روشنی
از دریچه ورس را نه ساخته اند چرا اندیشه ظلمتسان سبک راه تو میشود اگر به یکی
نوار سیده ورد شمنی تو کمر اهتمام می بندند همانا که پیمار حد اندازه تریض یکبار
صحیح چطع داری اگر بدانگاشته با تو راه مخالفت پیش وارند و در مبدء علم خود را
عبادت مسلوک میکنند تو چرا بیهوده سبک تفرقه می اندازی و الحق ازین پیمار
بی تمیزی زیاده ازین چه میخواهی ای نفس من از کم حوصلگی خود یا ملهی و رتوکه از کرده
بد نهاد آن خداع و مکر منشی از گذشته و کردار تو گمان خوبی برده ام این رنگ حرف
میزنم و کرنه بدی را بدانگاشتن و با او نزد محاربت باختن اگر از خدا اندیشی
دور است در معامله دانی چه دور باشد ای کاش دشمن من نفهمند که من از وجد رنگ
آسوده ام تا هراینه از ملامت نامردانه خود باز آمده ظاهر و باطن همرنگ کنم تا
افتادی و گاشکی خیزانیشی که در حق دشمن داری با حق آشنائی مراکه راه مداهنه
نداند دوست طفل مشرب حقیقت نفهم من بداند تا بقدر از دوستی من رنج نرده
نشدی کی از حیض کفت این زن قحبه منش من که معامله نفهمان او را نفس ناطقه دکروی
از بیزروان عرصه داشن نفس اماره نامند طهارت یافته تا بین خموشی کراید استغفرالله
استغفرالله الی این الخواهش را عبدالله ساز مقدم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود
و نه ورد الی السلطنت لاهور نگار شیافت

الهی من دوستدار جنابم ... جهاد شمنی که دشمنی عالمیان باشد چه عطیه است عظمی و موهبتی است کبری که بمن

فروغ خرد این را از اسباب دوستی فزائی کرده بمنی نوع خود کرد انیده ام

24.

Senecio vulgaris
Groundsel or Simpson
Compositæ
every where. ☉. at all seasons.

عاشقم بر قهر و بر لطف بجد ... الهی من دوستدار جنابم ... عاشقم بر قهر و بر لطف بجد

اگرچه سکر اینکه مرا بوسعت آباد آورده از شادی و غم نجات داده بزبان شکر
پای بعبودیت از اداکنی اما بس بار کران بر خاطر برادران من که منی نوع من اند نهاده
یا مرا زود از کثرت آباد وجود بخلوتخانه عدم سپهری فرمای یا کرانی ازین گرانبار
کوی شیب نادانی را چاره نمای مرا که از اسیری این قحبه رعنای دنیا باز خرید
برا بجه در طویله ابتعلف خواران زرنبنده میداری منکه کنده اخلاص بر پا
دارم و زنجر گران مروت در گردن و ترازوی خرد و فروخت معامله در دست
چاره آنندیده ام که سرمایه هستی خود را که چهار گوهر گران بهاست یعنی جان که
راس المال کم معرفت طبعان باشد و مال که خلاصه جواهر سود اگران پست همت
تواند بود و ناموس که در میان خواجه و دنیا و کناس عالم و قحبه روزگار مشترکست
بهترین اسباب بندگی بندگان پندار پرستست و دین که عصای کوران راستی
و درستی است در کارسازی صاحب و پادشاه و دولی نعمت خود نثار کرده به بینائی
گشاده مسرت پرای انجمان کردم الهی آنچه حاصله از جودی که داده و خورآن داده
او کار میطلبی و از سان همتی که دارم چنین پایمال خواهشم ای هستی بخش من مرا ازین اندیشه
بگیری فرد بجار سوی مراد فی فتاده ام که هنوز ... بچاه یوسف من به که اندرین بازار

بیست و ششم ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه در لاهور

خزانه اش نگونکاران تواند بود که رحمت عامه ایزدی را مخصوص طائفه ندانسته خود را
از آلایش خواهش پاکدامنه برسند تسلیم نشسته تفویض کل نماید و ازان فرو تر آمده بدینی
بود که بزم دوستی با دوست و دشمن و خویش و بیگانه آراید و ازین کمتر آنچه

تواند بود که اگر به نزهت سرای محبت نتواند رسید باری بقلاوزی محبت خدا
و ادبرساطت رضا رسیده بخاطر گشاده خوشنودی خدا در رضا مندی
خود داند و اما از آن بسیاران بسیکه اتقی بود که اگرچه رحمت شامل الهی را مخصوص
شناخته است لیکن گه از زده و طعن مخالف آرمیده صلح کل در میان آورد
ازان کمتران سعادتمند ساده لوح تواند بود که هرچند بدولت سرای محبت
کل و نزهت آرای رضا کل و دارالامن صلح کل نرسیده است اما بروشنی که از راه
عقل ناقص با تقلید کامل آورده اند بمدد اخلاء ریا بیک و بد آموزش رام دوانه
امتثال و اجتناب مینماید و مراتب ایشان طبقه گرامی چون مدارج ایشان مظلوم و مجهول
که منزل او فروتر از نهایست از پایه اقصی بیرون و از خیطه بیان افزونست
ابوالدنیا آن بیست فطرتیست که عجوزه بد روی دنیا را عروس تنها نشاسد
لیکن از آنجا که بمشام جان او از دولتخانه همت نسیمی رسیده است چنانچه در اضلال
این نامردم فریب از جای اطمینان و مقام آرام رفته کامیاب خورسندی و شادمانی
میگردد و در ادبار این بیوفای دوست کش دشمن نواز پایمال اندوه و ملکد کوفت
غم نمیشود آبن الدنیا آن بیدانش است کور باطن که در آمد و شد این سرد فرومایه
بی حقیقت نادان برآورد اما افکل خسران زده شادی و مام است که در حصول
سراب فنا انتظام جوصله شادی او سیر و نه نفس آرزوی او در نشیمن آرام و
در انعدام این نیت همت تا معده مام روزگار او برپای خواهش تلک عقد الدنیا
آن بی سعادتیست که با فراهم آورد کی تنه کیهای سابق در حصول مقاصد میان

alsine media.
common Chickweed
Stellaria
Caryophyllea.
Common every where in waste
& cultivated ground
⊙ March - Nov.

Stellaria media. Wills.

راه راستی و درستی انحراف میورزد اما در دفع نگاره ایشان مزور از
جاده طریق منحرف شده است بدامن مکر و حیله کرده نجات خود را میجوید انالله
آن پیدولتست با فنون بدی و بدکرداری که سمت و کرامت نکبار گی از
راست و درست کفتاری و درست کرداری مکسوشده و در جلب ملائم و دفع
مضار و در مراتب صوری و مدارج ماتمی گریوه مهلک گرزت قطع نموده
و کمر بسته مکر و خدیعت است در مهر ماه سنه سبع و ستین از دول زمان قلم
آمد بر مستبصران هوش افزا پوشیده نماند که مقصد اصلی و مطلب انسبی
در یافت ذات و صفات ایزد لیست جل جلاله وجوند کا اینکو هری بهاد و
کرده اند کرد هی مکشف و شهود دست همت بدامن مقصود زده اند و طایفه
بوسیله جمله دلیل و برهان رسیده علیاء این مقصد ارجمند برآمده کامیاب دانای
کشته اند فرقه اولی اکر بوجودی کرویده اند انجماعه را صوفیه کویند و الاحکمای
اشراقیه خوانند و طبقه اخری اکر بنی را اعتقاد دارند متکلمین نامند و الاحکمای
مشائین دانند انخلاصه تحقیقی آنست که سید جرجانی در حاشیه مطالع از محققین
نقل مینماید الهی آنچه مرضی تست مدان هدایت فرما منه ابوالفضل مبارکشاهی
عفی عنهما مهتدی نشده راه هدایت شناختن و بیده و ریا کوری او و حرص
یا از امید خوشش را به بی انصافی دست و گریبان داشتن و دانسته خود گفتن
هرزه کاری و نایافته خود را بیان کردن بیخبری بخوشی حرف سراکشتن و کمان
ای جویای راه معامله ما مستعد خطاب چه احتیاج که مقدمات معنوی کلمات را
در قسمی اندر میان آرد و مابی استعداد خود چرا از بیمقام حرفی میزند و ما محرم را راز کو

سرای سلطانی را بهدا کر شناسای معرفت و آشنای حقیقت گشته یعنی قطره از
دریا و ذره از ریگ بیابان بدست افتاده منصب و ربابی یافته کمر بسته
پاسبانی باشی و کرنه پا از اندازه بیرون منه و بیهوده مخروش که مبادا نوحه دل آزار
تو باستان خاقانی رسد نوزدهم صفر سنه هزار مرقوم شد ای ابوالفضل

با وجود مبنائی چرا رقم آگهی بنام خود می نهی و با چندین دانائی بر آنچه بر تو پنهان
الهی بر خود می پسندی دید و دریافت اخوان از منه سالفا که بحبل طول دور
میان خرد پیشه زمان ما از امام فاصله است و آنستی که مبلغ محصولات تجارت
مجمل در کلیله و دمنه املا میفرماید تا بدلاوران روزگار ما چه امید داشته شود زود تر خود را
بنگاپوی هرچه تمامتر اگر توانی از خطاب اسباب برآر تفاوت از منه و بنات
ایمار از آنرا که بر تو خوانده ام و نکته بران کرده با تو میگویم برای آنست که خوگرد
عادتی و الامزاج روزگار پایدار از عنفوان بیدانش تا حال که نه آثار شش معلوم
و نه انجامش پیدا در نیکی و بدی و نشیب و فراز یکسانست حیف باشد که برای
آلایش بی ثبات که جز نمایش و چشم احول ندارد و خلاصه زندگانی را در انتظام
اسباب لایعنی حرفهای و از حرف بلند و دریافت ارجمند که کاهی نقش و فنون
تو ان باز یافت میدهد فریب بخوری که راه بس دراز باریک و خطرناک است
همراهان که پیش قدم کرده اند در اول قدم فرو رفته فهمیدنها اگر بکردار درست
پاک از لغزش شتاب ریا را آسته مکرر و بدانکه چه چیزانی عظیم است و لهذا
می روم میفرماید بیت هر کرا عقل نقصان اوفتاد کارا و فی الجمله آسان
اوفتاد چه با وجود نکمال معنوی و بال ظاهری ندارد سبحان الله تا کاه کردن صد

25 Ranunculus bulbosus.

Ranunculaceæ

In pastures & meadows common

24 May.

اعتراض چندای میکنم ذره امکان را در رکاه وجوب جز خامندی و خورسندی
هرچه کند نشان بد و لئی است چه تماشاست که خود معاینت و خود معالجه
وهم بیمارم و طبیب مسهل کجاست که معده خاطر را از اخلاط فاسده و انتهای
رسمی پاک ساخته بجلای ضمیر مشرف سازد و از حسن صورت و سیرت که
دام نابالغان راه طلب است نجات بخشیده فنای کلی و اتصال حقیقی بخشد
سنه نهصد و نود و شش ببلده لاهور نگارش شد روزی از زور ناکه
مشوش بسوده ملفوظات شرح اداب المریدین مشغول بوده دل هرزه کرد را
بای بند سخنان اسطایفه ساخته بمقتضای ماخولیای که داشت سودای خام
می بخت از برادر دینی و داور یقینی حکیم ابوالفتح که در بیضحای وحشتاباد
بی آدمی معنی آدمیست و بوی مردمی از انکرامی نهاد خانواده نفس ناطقه بمشام آن
مسکین نمیرسید و قوت جان و قوت عقل میکشت این رباعی بر سبیل مناسبات
رسیده میخواست که عبرت و حیرت آن نامه را بانجام نشوید نماید لکن چون
بشوریدکی حال ربای را مناسبتی تمام بود بذکر آن اختصار نمود رباعی اسرار حقیقت
نشود حل بسوال فی نیز در باطن حشمت و مال ماخون مکنی دیده دل هیچ سالی هرگز
تدهر راحت ارقال بحال هرچند خاطر بجوصیاشه حرچه کمن هزده امد و ای
و بتوفیق وصول مرساند الحمد لله علی ذالک ابوالفضل ابن
از هستی موهوم و نه طول از پستی اعتباریست ماخولیای ذاتی
بازپیتابانه بنگفت سخن کرینی آورد رکاه به بهانه غذای خویش نکته سنجان کلام
میفرماید رکاه بخیال معانی برادران فطرت زله برده است رکاه برای

چنان طبیعت که اخوان معاشرت اند در ستود اوراق کوشش دارد ای
چشم و سرمه ده که خجالت زده و بالست تا از وحشت باد کفت بهر نگاه
خموشی رسیده نظارگی باشد اسد بس و باقی هوس در مفتح سال چهلم
الهی ایند و کلمه نوشته شد ای نفس معربد اگر آهنگ انصاف طرازی
در سرت هست یا خود بقدر دریافت خود در شش معامله برد و زی و مارا در
عینی که فرزندان آدم اند باندازه عمل خود خلعت سود و زیان سرانجام
دهی و اگر از فروغونی که در نهادت مجمور ساخته اند این کفار مرا نمی فهمی
بیماری خود را از دوای بیماری دیگران چه میجوئی و مرهم جراحت خود را
علاج مرضهای جهان چرا میسازی طبیعت حقگو بمن که دوست از دشمن نداند
و آشنا از بیگانه نشناسد از رضامندی دشمنان و ماخوشنودی دوستان
که شاد و غمگین خواهد بود من که در ماتم طلبی از نمی بار خورد ارادت در عاشقی
چگونه کامروائی طمع داشته باشم اختتام مکتوبات شیخ شرف منیری
از مکتوبات چندی آن تشنه نشان یافته آب که جستش تشنه کرداند و نوشیدنش
قشنه تر شرف الدین منیری سخن چند که بر خاطر بوالهوس و نفس مخادع خویش
می آمد بنیت نوشتن ایام تجرد رسیدار دوای نفس اگر در بطویت
سدادی ورزی و ؟ وی داری جهدی در کار خود کن و مردانه قدم بردار که اگر
بمقصود نرسی یاری صاحب همتانه در راه رفته تماشای مراد ماه الهی سزد
وسه در دار الخلافه لاهور نوشته شد مدارا آنست که در خصم خویش
روئی و گشاده پیشانی حق فوت نشود و مداهنه آنست که در دل معاشرت

28
Alopecurus agrestis
one of 3 fine grasses Ray 2.v.108
3
Gramineæ
in cultivated fields & by way sides
⊙ July

حق در پرده کتمان نماند یا بطلان در منصه ظهور جلوه کند شکر آنکه در
کلیات براه مداهنه نرفته ام که در کیل همان نگنجد و اندوه آنکه
بعضی جزئیات با کلی مداهنه رفته که در کالبد زمین در نماند ابو الفضل
که با دشمنان همواره خیر اندیش بوده آهنگ دوستی دارد با دوستان
چرا نیست آدمیانه نکند لذت اینمعنی عذر خواه طعن مدگوهر است ابو الفضل
که بیگانه وی همت و جست و فطرت بر استانه صلح کل اقامت دارد و اگر
دوستان تنگ حوصله کوته نظر که مدارا از مواساتش نشناسند و جنگ را
از صلح جدا نتوانند کرد از ایزد خود مسالمت میباید الله تعالی از اندیشه
معصیت گریزت و کیدت برادران کنجشک حوصله مرا کبیر اوه مرا از
اعتراض بر حرف دوستان که چرا دوست با دشمنان دوست ما
با ما تا که دوستی او با ما نیز از همین قبیل یکسو نگذارد ابو الفضل که با خود
میبازد و با دیگران شطرنج دوستی الهی چه منحواهی که او را بروشی دشمن
خود کرد اندیدی و جهانی را بطرزی در کمین او داری صبر از ناداران
آمد و شکر از دانا صبر که با داغ پنهانی در دناکی و مارچاهی ایزدی ممدود
کروهی از منشوایان کارخانه انتظام پرستاز کوتهی و یاران خطا بیت
الهی و انش کو را که برید انشان تفوق بخشید کرامت فرمای و الا در کنج
خمول بیدانشی خورسند دار از بی انصافی کویم یا از کوری دانم که خواهش محال
نامیم و چشم اجابت از واجب داشته ماشم مراتب مهربانی و میدارج
عطوفت خدیو جهان از اندازه کفت بیرونست و الکناه از امثال ما کونه

نظران کرفتار مضیق بشری بهرحال امثال بفرمان قهرمان خرد که مالامدرک
کله لابترک کله کلمه چند نکاشته قلم ضراعت میشود میفرمودند که بیچاره آدمی
باوجود فروغ خرد در ظلمت طبیعت درافتاده راه نجات خود نمیجوید و باوجود
چندین نعمت که برای او سرانجام داده اند قصد جانداران نموده خود را
که محرم اسرار ایزدست کورستان حیوانات میسازد و از برای پرداختن لقمه
چندین جاندار را بیلاخانه عدم میفرستد میفرمودند که کاسکی خسم غصری من
بمثابه کلان بودی که اینمعامله نافهمان کوشت خوار از کوشت اینکس سرشته
بجاندار دیکر نه داختی فراخی حوصله عطوفت را شرح دهم یابیندی و از
دریافت والا بیان کنم اکر نوکر نمی بودمی ممدوح پادشاه نمی بودمی حرف
چندان از مهد کی خود کفتی هرایینه از طبعی کوته نظران کوی نشیب نادانی امین
بودمی استغفرالله منکه دست درکون زده ام وازرد و قبول بمدکان
جهان یکسو کشته بلیه شناسایم از اعتراض کوران نمی عصا جه اندیشه
مندباشم هژدهم محرم سنه هزار فریب آب چناب که حضرت بسکار
برآمده بودند مرقوم شد تجرد منش وحدتی را عشق کنج خانه نشان صحبت
عقل است وکثرتی تعلقی را دوستی خلوت پیاری نفس پنجشنبه هژدهم شعبان
سنه هزار و یک ابوالفضل بن مبارک را که بهمت خداشناسان فراخ حوصله
ازتنکنای جنک کل بصلح کل آمده دراز دحام عام خلوت کزین بود سفر
اقلیم محبت کل پیش آمد امید که در انملک مقدس او را توفیق اساس خانه
شود تا مستعد سفر جاویدای رضای کل کرده و آنجا نیز نشیمن دلکش بدست

11

Chelidonium majus
Celandine
Papaveraceæ
In waste & thickets especialy on a
chalky soil. 4 May. June

افتد تا شایسته صحبت مسافران آسمان نورد راه تفویض کل کردد و در آن
دارالخلافه ایزدی رسیده توطن کزیند تا بوقت مسعود شناور محیط مطلق
کشته به نزهت سرای دولت جاوید عمر اندیاید رفیق مرغ مرجان ناصح
خموش کویا مشیر مومن رهنمای رعونت آشنای دوست رو
دوست صداقت نشان سرآبان هر منزل زبانبدان هر دیار مبانی
هر معامله ترجمان هر زبان ناخدای بحر محیط کشتی بطلاح زاد ورا حله
بهترین سفر تا درو پود این لباس بدست افتاد یعنی در وی چند منزه از
نقش رسمی را پیش کرفت تا در سیاحت حقیقت و مقدسات معرفت که
معین اینمعامله باشند نوشته آید و سایسته ان آسامی کشته مدتی مطلع مرا
مدینه فاضله باشد شورش باطنی را چاره کرامید و حیف این راه و آن
برد افسوس که شیشه جانی از تو بدر رود و اندیشه واپسین رفتن
سودا انکیز است مثنوی بچنه کردو از تغیر دور شو همچو یران محقق نور شو
کار پنهان کن تو از چشمان خود تا بود کارت سلیم از چشم بد بیش
سنانان کر خطر باشد یجان لیک نشکیبند عالی همتان مینه وسواس
پیرون کن ز هوش تا بکوشت آید از کردون خروش سرشکسته منت
این سر امیند چند روزی جهد کن تا وی نخند قبله جان را چو پنهان کرده اند
هر کسی رو جانبی آورده اند انکه پیدا و سبب را جان ما کی پسند دل بر
سیمهای جهان این سیمبار نظر بر پرده هاست کای نه هر دیدار صنعش را سزاست
دیده باید سبب سوراخ کن تا سیمبار اکند از نخ وبن تا سبب پیدا کند

لامکان هرزه واند جمد کساب دکان خودم آن باشد که نفریبد ترا جزو
نوش واهای این مرا کام زانسان نه که نامیانند تا که او از چاه واز کو
وارهد ای مرغ که هنوز این سر کردان کوی طلب چاره خود را کفت واشته
با من خموشی نمیکراید کار آمد حصه مردان مرد حصه ما کفت آمد اینت درد
دفتر صوفی کتاب و حرف نیست جز دل اسپید چون برف نیست زاد عالم
چیست آثار قلم زاد صوفی چیست انوار قدم از هزاران اندکی اینصوفی
اند دیکران از دولت او میزیند روچنین عشقی نجو کر زندند ورنه وقت
مختلف راینند خطبه تازه جنونی خاطر پریشان را ز فراهم آوردن
این سفینه داشت و من عبد الخواهش را در دولت سرای عبد اللهی
ساز خجلت کرد اینده ندانم اینداست یا دشمن جان منت ابو الفضل را
که بسر نوشت آسمانی مورد اضداد است چکویم فکر از پیشتهای او تو سیم
فعر کو کم فطرتی و پست همتی او در اندیشه دور بینان بارکاه دانش بکذرد
و اکر از غالی فطرتی و بلند پروازی دو دور بینی و تیز روی او را شرح تو ان
در معده فاسد زمان و زمانیان کجا کنجد بهر حال بوالعجبی است که اکر
خرف را بمروارید فروشد سود کند و اکر مروارید را بخرف دهد فاید بر
حمد الحمد که بعنایت ایزدی تو نکر خاطر نیست که کیمیا کران روزکار مفلس و تهی
او بند نه از دوستان بر خاطر او بندی و نه بر دشمنان از و کزندی دشمنان
از و فارغ دل و دوستان از و خورسند بهات چه میکویم در معامله جای
او که محل رواج بازار نیمز است نه دوستی بکار آید و نه دشمنی آزار رساند مجلا

16.
Fedia Olitorio.
Corn Salad. or Lamb Lettuce
Valerianella Olitoria Monch
Valerianae
In corn fields. O Ap. June

ازانچه بعهد و قصد یکان از آسمان فطرت بر زمین دنارت فرود
آمده از شناسائی مزاج زمانه خورسندی نمیاید و خود را از عاشقان
این نشاید اندمسودات این سفینه است از انجا که معاصقی با جهان
آفرین است محل معذرت نیست و چون در کروه تعلقیان در آمده داد
دستد باشان نماید عذری که پسند مشکل پسندان خود پسند باشد
ندارد پس همان بهتر که در بخش بسته آید و بدانچه سلطان وقت
فرماید امتثال نموده از طعن و تحسین یکسو آید و آغاز این سرمایه ماخولیا
بیست و دویم رجب سنه نهصد و نود و هشت در دار الخلافه لاهور نهاده
امروز که بیست و هشتم مهر ماه الهی سی و هفت سنه شنبه چهاردهم محرم
سنه هزار و یک است در عرصه دلکشای کشمیر تازه جنونی در سر افتاد این نشور
نشور ستان طلب را شره سخن کزینان و کزیدکی خود را خزیدن برین آورد که
برکی رنکین از سود ای خود آرایش دهد و ورق چند را که بزبان رستم تناض
نامند و بلسان تحقیق ماخولیا نامه خوانند سیاه نماید حالت مذبوح خود را
خاطر نشین دوربینان عرصه پیش کند الحق از کشاکش اندیشهای تباه نجات
فرماکه بر حافظ خود نیست تا مهد مکرر نوشتن نمایم و حالت سنجیده نیست که
بر کزین خود اعتماد داشته باشم ابیات دولت اکر همدمی داشتی عمر برین نیز
نکذاشتی در دلم آمد که کنه کرده ام کین ورق چند سیه کرده ام اکرچه محرک
خاطر در تسوید این اوراق بر داشتن مناسبات خویش بود لیکن بحمت در دست
آمدن فرصت و دشوار بهم رسیدن آن و نیز در آمدن اینکس با تعلقیان

متاع پرست و محشور شدن با این گروه از خوش آمدهای این طبقه را که
خروار خرمن خرمن بهم میرسد آنچه خوش آمد طبیعت بود با مخالفت فطرت
و مباینت مشرب برداشته نیز داخل این مسوده ساخت دیباچه بیاض
ابو الفضل بن مبارک که بتائید ایزدی از صلح کل فراتر گشته نزد محبت
با طبقات انام میبازد چنانچه برای مهمانی برادران فطرت بیاضها سرانجام میدهد بجهت
آشنایان معاشرت نیز ورقی چند سیاه میسازد ایزد تعالی او را بخود مشغول
ساخته فارغ خاطر گرداناد الله بس و ما بقی هوس عنوان بیاض بر اصحاب فطنت
و ارباب عبرت مخفی نماند درینولا که بحسب تقدیر از زاویه عزلت برآمده در بازار
کثرت افتاده است و همواره در مداهنات و مساهلات قصب السبق از
اخوان الزمان برده اگرچه در نظر کوته بینان اعتبار بیمدار دنیوی که محل حسد
اکثر برادران ظنی است یافته اما در معنی پیش بالغ نظران بازیچه بازاریان
اسواق نفس الامریست اعاذنا الله تعالی من شرورنا و شرورهم بیاض چند
که این بیاض از انجمله است در ازمنه مختلفه سیاه کرده میشود و اکثر از آن مزخرفات
لاطایل است معلوم نیست که عشر عشیر آن مرضی خاطر که دست روزگار گردد
او نتواند رسید شده باشد و هذا ایضاً من اقسام الجنون فان الجنون فنون
نمقه العبد الاقل ابو الفضل بن مبارک عفی عنهما فی سنه اثنین و تسعین و تسعمایه
آنچه آنرا وادی ایمن دانسته در مفارقت کچکول بآن تسلی میجست
چون بنظر امعان ملاحظه رفت او را سزاوار اجزای کچکول دانسته چنانچه
خود را از نظاره جمال او محروم بودن لایق ندید اینچند جزو مخالف بصورت

موافق

17 Plantago lanceolata

Plantagineae

In meadows & pastures 4 Jun July

موافق بمعنی کچکول را جدا داشتن از آن پسندید و این گنجینه اسرار ایزدی را
گنجور شده هر روز راتبه از آن بدل دانا تعیین کرده او را مصاحب روز
تنهائی که از مکنونات خاطر دور اندیش است دانسته منصب بزم آرائی ملک
تعلق داد تا در آن روز بیگانه وار یا مثل آشنایان روزگار معامله نکند و انیس
محفل دل و جلیس مجمع جان گشته از اندوه و شادی که فرزندان ناخلف خوف
و رجا اند پاسبانی کرده بزرگ زاده مرا بدست ملایم و ناملایم نفروشد بیت
متاع گرانمایه کاسد مباد ٭ وگر باد بر رغم حاسد مباد ٭ سبحان الله چه قسم جنون
گرد سراپای خاطر میگردد و منکه همت در بیدلی داشته ام و روزی نیست که از آن
دولتخانه بمن اولشی نرسد اینچه ژاژ است که میخایم و اینچه کجرویست که می اندیشم
ابو الفضل اگر کسی ترا شناسد که تو خود را میشناسی خرد بخشا از رعونت دانش
و حلاوت کردار باز داشته از خواهش و بیخواهش نجات بخشیده محرم خودم
ساخته بحیات ابد موصول ساز سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور قلمی شد
کچکول مجموعه ایست که راقم این سطور در شوریدگی احوال بعضی سخنان
طایفه علیه صوفیه را مسوده کرده بود و از نادانی خود را از ینطایفه دانسته از
علم بعین آمد و خیال میکرد آخر بتوفیق الهی از جهل مرکب بجهل بسیط آمد امید که
بعلم شتافته بموطن عمل خرامد سررشته معاملات دنیوی آنگاه
از سر کار خود نگاه داشتن چون راه مخالفت سپردن با فطرت بلکه طبیعت بود درین
مدت که چه بمثل پست همتانه دنیوی و چه بغیر آن در شکوه گروه بی عاشقان دنیا
مبعوث است بسر وقت آن نمی آید و همواره این را از طول امل و شور حرص و

طغیان آزد استه بهمات سرکار خود نمیرسند تا آنکه هیشم رمضان از سال نهصد
ونود وهشت که دل دور من در کرد سرایای جهان وجهانیان مبصرانه نگاه
میکرد در بازار خرید و فروخت وسود وزیان زمانیان برمکامس خواطر مایلیا
ومشتریان وفنون آرایش وکوشش ایشان کالا را نظاره کرد وسخن چند با خود
درمیان آورد که نوشتن مشتبه بجوز وفروشان نکندم نمیشود کوتهی سخن آنکه بعد از
گفتگوی بسیار برین شد که بکلیات امور وارسیده ضوابط جزیه قرار دهد وبرای
تذکار ونگاهداشت تذکری چند بقلم نماید که اگر نفسی چند در معامله جایگه سرای کار وان
ورباط باستانی است مهلت میدهد وخود هم بسر کار با منتظم میشود وهم این
نفس اماره را که بتوفیق الهی از زواجر خردمندی بلجام آهنی مقید شده واز
زخارف دنیوی باز آمده جبر داده یک بزرگ بزرگ زاده نگاه میکند وتوابع
صوری حسی نیز از نگاه کردن این مرد نافریب نامرد معشوق بهم میرسد وهم خواهی
که از زمکدر فطرت وفطرت وهمت طبیعت میر نجاند که یکمرتبه جمعی ارقدوما
محنت آثر را فراهم آورده در کار پادشاه خود خدمت شایسته در خور حوصله
خود تقدیر ساند وبنرد مردانه که کارکرد های بی انصاف جز انصاف راه نباشد نماند
تا دور بینی وآدم شناسی این برگزده ایزدی بر مردم بر تو طهور اندازد وبعنایت
هدایت جمعی شود وسم کوته بینان چشم اندیشه که پوشته در خلوت خود زبان
طعن کشوده میگویند که چه لایق با وجود ما قدیم الخدمت جنگ آزما طالب علمی را
از خصیص حسی با وج کسی بردن ودر ری سر آمد سپاهیان آوردن مقبل بر دل
ورزبان اینها نهاده غرق عرق خجالت کرده اینده آید وهم اینکس بدرقه توفیق

الهی از بار شکر نعمای بیشمار فرمای والا بر آمده در میان کروه نادان زیست
آدمیانه نموده سامان پذیرد واسباب این خواهش والا کار از ترکیب بدیع
مذکور پدید آمده است سرانجام یافته کامیاب صورت ومعنی شود واکر
مهلت نمیدهد وفرصت کل چیدن از زمانه نمیشود باری در تنبیش واستظام نیت
جزم پذیرد وکردن ایجهان خدای چه بهتر باد غفلت بوده بکنم عدم فرو رفتن
پس ایکار بجهته تصحیح نیت بتوفیق ایل که مانع قوی هر بار بود شروع کرده شد
منا الکسب ومنه التوفیق نقله ابو الفضل بن مبارک عفی عنهما چون خاطر فاتر از
گفتار بی کرد ار نشر شد وخجلت زده شد از گلکول حیا کرده معارفت جست
وآنرا در کوشه نهاد ودل هرزه کرد چون به بیاض عادت کرده این بیاض را
بمصاحبت یا مساومت یا مواعظت اختیار کرده والله یهدینا الی الصراط
المستقیم

زود بکیما خوای زراعت کن که خوش گفت آنکه گفت
زرع فلانان نشن زرست ودر پلیشت باقی هم زرست ای برادر انچه زارانست
بیخایی آنکه معده آرزو پر کرده اندوس وجود را طلاوه می کند در مرتبه قناعت است
ودر رتبه صلح کل ودر حالت محبت کاینات ودر مذاهب بحقیق مایه نظر ان
مکون را راه نیست تا بمکونات آلوده امکان چه رسد ودر بند رکاه صلح کل کوا
ومحبت کاینات زندوقه از نجاست که گفته اند حسنات الابرار سیات المقربین
بخاطر مرحومی رسید که عدم توجه بمکون چه معنی داشته باشد واز انجا بهاویه بطلان
افتاد برادر بیچاره ممکن زاد ریافت حضرت وجوب از قسم محالست
وطلب محال امریست عبث لیکن مسکین ممکن که بصاحبت نفس ناطقه مسر

Gramineae —
Seeds nutritive — bases of bread — usual food of men & the animals —
Almost universally wholesome — a few poisonous or acrid quality — the bran of most contains an acrid resin, to get rid of which the seeds are hulled or pearled, by steam & dried & ground in mills — the Stems contain a saccharine juice Ig.

Anthroxanthum Odoratum
Sweet scented vernal Grass
Gramineae
In Meadows & Pastures
4. May June

Nearly resembles Canada Hay & Indian Reed — dried
used for tea — gen. sweetness of new hay
root aromatic —
12lb of hay or almost 14lb fill a pint for horse
regularly worked — Ig 1791

شده است وحکمت علمی رسمی واجب دانسته آن تخیلات اولی اولا تخلیه
رذایل وثانیا تحلیه فضایل نموده بمراتب علمی میرسد وازانجا که از حسن
وقبح که اعتباری بیش نیست گذشته حسن صورت وسیرت را که دام
تزویر است از نظر انداخته بخلوت خاطر مستعد گردد و در نزهتگاه خاطر
عکوس وعکوس راهم آنجا راه نیست سبحان الله العلی العظیم نمقه ابو الفضل
بن مبارک ببلدة لاهور سنة ست وتسعین وتسعمایه تحفة العراقین
خاقانی مبدع سخن ومخترع معنی حرف سرای جوهر ستای خاقانی در ستایش
آباد جهان مزور نویس را بایش وجراحت را بامرهم ترکیب داد
وتحفة العراقین نام نهاده است اگر عراقیان ثنا دوست آنرا در نیافته
بنجکی برداشته پرستش نمایند کوسالار ممیز وگوجویای تمیز نادر جناب
حرفی چند بمذاق نقش الامری گوید که شورش جهان آسوده بار نیارد
همان بهتر که من چون همه مردم کمند عشق این درگردن خاطر انداخته
زله بردار باشم وار نجوارش ناگوارش که هشیاری فطرت را واغ
ناصیه طبیعت نور چراغ است پاره در مطاوی گلگول خود که در بوطن
حاضر زبان مخصوص آنرا ابو الحرص میخوانند درآرد شاید که معده آنرا
سیاه کننده کاغذ وتباه کننده دل را از نسبه کاری پری پدید آمد و
از کتاب مکتوب پرداخته از نقش بیعاشش گراید باری بهرحال بمقتضای
خواهش فطرت خود که آن در معنی از مطالب طبیعت است یا بموجب
جویای طبیعت که در لباس فطرت بلیس سیاه دلان میگیند یا بملاحظه

19 Lamium incisum
L. defoectum With
Labiate
In Wast ground O May.

دیگر ازین صاحب مدحتان آنچه خوش می آید یا برای اضافت طبایع
معاشران زمانه درخور باشد برداشته صفحه برداشته پای فکر
ساحت الهی او را بخود مشغول داشته از مکونات که جهار سوی اسبوب
بارگذار والله بس ومابقی هوس الحمد که این نگارنامه معنی دل
نشین وشوار پسندان وگزین نکته سنجان برآسته آمد وبدستیاری
ایزد یاوری بخش گنجینه گشای معانی است این بوالعجب نامه که عیش پایدار
دلان وخواب فسانه غنوده بخت است فراهم شد از انجا که این شورش
خاطر از فزونی خدمت وفراوانی پرستاری خدیو خداشناسان
آرای صورت ومعنی سکندر شکوه ارسطو دانش تحقیق طراز مقلد گداز
پایه افراز جمشید وجم شاهنشاه کشور وا تسلیم ابیات فی مورست از
کین تا بمهرنش سر مو بیست از سر تا سپهرنش هران پیشه که برخرد
زد اهنش سر فرود زید بارگاهش بنارست برسی دانش جایگاه
باید پرداخت واینجا مسکذا در مرا سر مایه بخت وری واکثر معاملات
اندوزی دانسته یکی برنائی در جهین کار بسر آورد بر چیدن سخنان
دانش اندوزان دل نهادی تا انگه زنان شنیده انگیز وخرخ فتنه پرداز
دهم ماه صفر سال هزار وچهار هجری واقعه شکیب ربای جان گداز
برادر یک کرد ارقلاوز حقیقت پژوهان دانش آموز روزگار
ارآی تیغ وقلم علم افراز مردی ومردانگی کامبخش ناکامان مرهم
روزگار خستگان گنجور اسرار شاهنشاهی دستور العمل دستوران

بیت ۱ دوی او چون بزرای او اخر وخت آفتابی بآفتاب آموخت

بردی کار آورد و دوانش به نیرو روز ناکامی نشستند و حقیقت زوهان

ماتم آرای حق پژوهی گشتند عشرت را سر بدیوار آمد و فرخنده کی از گو

روزگار سترده شد اگر آن نیرو و زور و راستی که با آسمان در او تخمی و تبز

در افتادی انگاه آسودی که تا رو بود این کهنه خیمه از هم بگسیختی و بپوشند

روز و شب را که ستردن بر آو انش محنت است از هم بگسلاندی بطلیموس را

بودی سوی اینجمه کبود انگه نشستی که طنابش بگسستی و رودست من بخ

رسیدی چنانکه آه بندد طلسم او همه در هم بشکستی فنی فی آسمانیان بر

زمینیان خون میکریند و زمانه از زمانیان سور میخورد تر است تر دیک است

که چرخ از روشش باز ماند و او راق سال و ماه هم نورد دیده آمد شنوی

وقتست که وقت در سر آید سیلاب عدم زده در آید وقتست که مرد کیان

انجم هم نعل بنفکنند و هم سم استغراند آن بزنگ صورت و معنی

که عیسوی دم او مرد کانرا جاوید زندگی بخشیدی هر گز تنگ مرد کی نبیند

ولیکن از وی آزرمی زمینیان ازین سپنجی سرای رو در کشید و دیرین آزرومی

آسمانیان بر آورد تا هم آنان قدر کامبختی و اندازه و آرستگی او در کنند و هم بیان

دانش و نیک اختری از سر نو براندوزند قطعه مهر کردون و انش و منش پیر

ابر اجل چالک بهفت او چو جان بود و جان نمیرد و من زنده را مرثیه

مدان کفت و درین تیره روزگار عشرت سرشت مردکی خاطر خسته ماند از

دریافت برخی از بازماندنی نامهای منظوم و نثر انتخاب نموده مجموعه سرانجام داد

16 Pedicularis sylvatica
Louse-wort Red-rattle.
Scrophulariaceæ
in heathy pastures. H. Jun. July

Nauseous. acrid — its juice or a decoction used of old as a wash in old ulcers. Kills lice. yet said to breed them in cattle that feed on it. - G. Lee

بود بوکه تخمی بیماری جان بگلبن و دل خونین دوا پذیرد و در بن

مرکستان بگریکی و برگ ریزه دوستداری همزمان بگرو غمزدای که در

مردم زادنشانی ازان وا دید نیست بدست افتد و نفس دوا مه منش

تجرد فریب را که پیوسته رهزن قافله دار مسکی است آندر نگذار

پیشوا زیان بهم رسد مهمات ابکار ستر ک که نخوشگاه دانش

منشان هشدار حرام است نه بزور مازوی من هندی نژاد بر اکند

وقت لیکن خاطر نا شتا از کرسته چشمی معنی بجای کوهر جوف

ریزه را بر گرفته نزد دشوار گزینان سرمایه شرمساری سرانجام نمود

و دل کوتاه بین از نشکنی سحن سراب را دریا دانسته بیغاره گاه

و در پنهان خورده بین گشت بیت آنچه یاقوت گفته قناعت

چه فروشی که جوهر قناعت ابو الفضل بن مبارک که از مطالعه کلمات

قدسیه تیز دان عرصه شهود و در پنهان بارگاه وجود در خیال

باطل افتاده خود را از مطمئنان وحشت جای کون دانسته از قناعت

این کروه والا شکوه میکرفت و نفس مکراندوز را از صیقل کل کدر زدا

تجرد عام رسانیده از سرخوشان بزم معنی دانا نده بود که ناکاه حسن

سانهری را که از همرهان مخصوص نفس هرزه اندیش او را مصاحب روز

تجرد انکاشته بود پیمانه هستی پر شد اطمینان خاطر را سر لسنگ آمد

و دل مسلم آغوش رضا را پرده ناموس دریده شد کاه کاه نفس را

بر دل میکرفتم و کاه جرم دل را بنفس حواله مینمودم تا انکه دل پرده

Diag. Hexapetaloideous herbac: monocot: ovt a superus Ovarium - a hel
aphumaceous regular perianthium - a pale soft testa - a simple
Style - capsular fruit

جای این نفس اماره میدرید نفس از بوالعجبها و ذوفنونهای خود شاطکی
دل میکرد روزی چند این سرکردان دبستان دانائی را بلطمه خجند
سرخرویدست که بازیکاری سرایخود سرای خود فروش نجاک مذلت
درافتاد یعنی مصاحب حکمت و راستی و معاون خدامشناسی و
حق پرستی امیر فتح الله شیرازی رخت هستی بربست و غلغله در رزم اطمینان
و ولوله در معرکه رضا قوی تر از اول روی داد این بی آزرم را پیش از پیش
پرده کار دریده شد از انجا که پیشه او خدیعت بست و اندیشه او تلبیس
خود را بهزار حیله در لباس دانش اهتمام داشت تا انکه بسر نوشت اشنا
در فطرت برادر همت یار معاشرت مدد کار مهاجرت حکیم ابوالفتح کیلانی
مسافر ملک بقا شده و طشت ناموس این مزور از بام افتاد و مکار بازار
حیله اندوزی کساد کوفت و روش شد که این ابلیس بتلبیس مناقدت
وقت دریافته نام دل برخود نهاده بیکار کونین را اصلح کل نامیده است
و ناخوشی فراوان را رضا نام کرده نه در وسعت آباد خاطر نشانی
و نه از صلح کل اثری و مدت مدید از کروه عام بود با مال اندوه الکد بود
وچون کوران صورت و معنی ناشکیبا بوده جزع و فزع میکرد و از انجا که از
مشرب عذب راستی جرعه بکام جان رسیده است از مطالعه کتب صوفیه
بسبب احترام آن باز آمد و از کجکول خود که ناصح بیغرض و واعظ بیریا بود دوری
جستم و این سفینه را بخاطر مشغول پیش گرفتم و بخود گفتم که طرفه معامله در پیش آمد
ما پیدا و را بهر ما پدید وضعف در ترازید و دستم در پیراهن پیش شیار بلدبود

15 Luzula campestris

Juncus campes. Lin.

Juncee

In dry barren pastures

4. Ap. May.

ویا از نکیم

و با از نکرد و هر چه مناسب حالت بوده باشد از زنگاه پیشینیان
در یوزه کرد و در مضیقه مجرد بنویس و خود را چنانچه مدرسه تحریر و ملاز اعلی با دانی
نادان داشته و نموده ابجد خوان مکتب دانش کردان روزی چند برین نگذشته
بود که رعونت نفس با هدایت حق سرکوم مطالعه سخنان بلند انطایفه که قدوة
العرفا شیخ فریدالدین عطار برشته نظم کشیده بودند ساخت آنچه مقتضای و
خموش می آید نگاشته میشود و بعد از فراغ آن بمطالعه دیوان حکیم غنائی مشرف
شد و سرور در انتخاب حالت خود از انمجموعه دانش نمود الله تعالی از رکت
انفاس قدسیه بار یافتها و نظر کردهای خود او لا ظاهر و باطن اینجران انجمن
او بنش را از اعمال نامرضیه مطهر ساخته با وصاف پسندیده خود مزین کرداند و
تا نیاید وام اکاهی و شهود الهی مشرف داشته بصحکاه رضا و خورسندی
دارد ثانیا بدروه عنایت سعایت فراترک برده بعالم اطلاق و فراغ
مطلق رسانده محو کل ساخته اتصال حقیقی بخشد در وقت مراجعت از کابل
نواحی پشاور در دهم ربیع الاول سنه نهصد و نود و هشت رومی شد
دیوان حافظی دانش پذیر کلمات قدسیه حکیم حافظی که صحبت به از خودی
در یافته مسافر ملک بقا شده و قوت او بفعل نیامده در پرده اخفا محجب کشته
همت مرا بشورانید و فطرت مرا شست و شود او من فریب خورده سخن را
از قول شایسته بفعل بایسته که در کوی اشتباه مانده بود شناسای مرتبه کرداند
و من ساده پا بگلیم نهاده را که از بد مستی سخن شناسی خود را از عاملان کار
و معاملان بلند خیال میکرد مفلس عمل و اماندهٔ جویای کردار نیک ساخته ای

Leguminosæ. Pea tribe. Pulse.

1. Saccharine matter
2. Acids
3. Gum
4. Cathartine
5. Oleo-resin
6. An uncrystallizable principle
7. A mucilaginous acrid
8. Astringent principle

Exo. Position. Equinoctial Zone, & both Temperate zones but chiefly in the north. 1771

Hortus extremare important.

بادهٔ وانائی برکم حوصلهای کوی نشیب طلب جم جم داده بزانزان بازار
صورت را که در شعب خانهٔ این نشاء فانی که دیو ریاست و جسم بمزدوری
برون از کارهای اوست و نادیدنی وری بزور بینی گرندن از بیابان بکهای
والای او نام برزگی و اسم سروری یافته اند بدست کرد اینده کاه نشین
کرد کاه بحتین پذیرساخته خدایرا سپاس که من مخمور هستی را جرعه از
جام دانش چونکوتم که کرامت نفرمود و حال انکه این قطعه که طراز خلعت
اهلیت تواند شد در پیشنهاد ضمن این عهد که با فحوی رعنای جهان چون
خنان عشق هازم نه بسهو و نه بعمد قدرت داد و این آرزیب مرا با کی
ملیت قدرت ما مستند هست فلله الحمد اما انکه افسر دکی خمار مرا علاج
نماید یا مشورید کی خاطر را سود مند آید عطا مکرد هر کاه لباب خم انشائی
حکیم سنائی و خاقانی چاره خمار مرا ساخته از امثال این جرعه ای خمار افزا
که بر سبیل مذرت ازین ابو المدیح مجا بنده ترا وین چه کشاید باری مقصدی
پست فطرتی بشری که در نهاد این جویندهٔ راه دیانت بنده مقصود است
بمناسبت خود ازین ابو الاجداد عبارت سخن چند بر داشت و موجب
عطوفت علیای ایزدی که در طینت انکس ودیعت نهاده دست قدرت
بهنیت ضیافت برادران صورت و مصاحبان معاشرت ازین بازار
پر اسباب متاعی چند بر گرفت الله تعالی اورا از خساست بشری
نجات داده از مدارای سودا کری بازدارد سته در کنج خمول و کم نامی
طیب خود کرداناد تا پرستش ایزدی را شایان گشته مسافر ملک بقا شود

Diag: Polypet: decol: with a terminal style & solitary simple superior ovarium perigynous definite Stamens - epalbuminous seeds - pericarpal ovules/10. ovula. Leguminous fruit & alternate stipulate leaves -

Herbaceous plants shrubs or vast trees. extremely variable in appearance known by papilionaceous flowers. for they are found no where else. but still more invariably by leguminous fruit / dil the sometimes a drupe -

کاش او را سخن خود انقدر نفع رساندی تا از حضرت نایاب مراتب دنیوی
نجات یافته بکلبهٔ سرای خورسندی برسیدی اگر چه قلیل هرزه کرد میداند
که مقصود از گفتگو می نگشاید و از حرف و صوت جز دوری روی نمیدهد
اما از تباهی طالع و تیرگی جزو حص خصین را چکوید خانه در کوی اهلیت اساس
نمیدهد و سر آسیمه کرد سرایای نشیب و فراز صور و اشباح و پست و بلند
الفاظ و معانی کاه کامیاب و کاه کام طلب است برجی از زمان در مدارج
علو و مراتب حکمی خلوتکاه دل را کارو انسرای شبه و شکوک مساخته
دریا فکنی را که بسوزن نتوان دوخت و برشته نتوان بست بر قامت
فی استقامت خود میدوزد و سطری از اوقات خراب را با دان الکاسته
در مواجید شهودی و وجدانی از کتب صوفیه که از فواتح جوصله بر فراز وصول
برآمده حرف سر اشده اند سر کرم کرد انیده بتحیل با صحیح مشغولی خود را
مشغولی خداداد انسته خلعت رعونت را سر انجام میدهد و بیوسیر از روی
سر اسیمکی و سر کردانی در عربی و عجمی و نثر و نظم مشغول بوده اصنام غیر مکرر
راست میکند اکنون که از انتخاب دیوان خاقانی فراغ یافت و سخن چند
که باندازه وقت راست آمد بضمی برداشته جویای عزی و یکرات الهی ارتند
باد خواهش یامنی برسان بیست و سیوم شهر صوسنه هزار در دار السلطنت لاهور
رقم پذیرفت دیوان انوری نگارخانه معنی نقش آرای صورت
دیوان انوری که صد وام رنگین و هزار کند بوقلمون در کردن کارشناسان
خط حرف سرائی افکند غلغله در اسپهان بی تمیزی یعنی نسبت اما وسی اندا

14

Genista anglica
Petty whin
Leguminosæ
Shrub. on moist boggy heaths. frequent
May. June.

Genista or Gorse, in Tribe Europæan 9. spinosa
Plant attenuant & diuretic
determind to the Skin occasions
nausea - 181

الله بس و ما بقی هوس پنجم ربیع الاول سنه هزار و در لاهور این نقش
بدیع صورت بست دیوان ظهیر فاریابی کارفرمای ایزدی این
مجبور خود را در سراپای بزم رنگین عام فریب ظهیر فاریابی در عمل و آ
سنگ ریزه چند را باندیشه تباه گهر بودن سرمایه سرور دانانده بر دا
فرمود ای ابو الفضل بو العجب ذاتی گاه ما کون در نمیگنجی و گاه در اوراق کون
عاشق وار در پیچیده تو که در پایه شناخت مراتب نشیب و فراز خود عاجزی
دم شناخت طبقات عالم چرا میزنی تو که از بازار حرف سرائی بخلوت خموشی
خرامیده بودی چه شدی که یکبارگی رجع القهقری رو بداد و در باد پیمایان
مدح در افتادی این نفس ذو فنونت چگونه بخیال باطل آنکه اسباب جمعیت
مراتب سخنوری که از اسباب والای دانشوری است سرانجام میابد ترا
موی کشان بدار الفتن مداحان هرزه گوی برد اگر از تنگی حوصله بی سخن نتوانی
بود در ملک سخن قحط نمیباشد از معاملات معنوی و صوری که از صدق فروغی
داشته باشد حرفکی میزنی و هر چند تو از گروه تجرد نژادان بوده و روزی
چند قهرمان تقدیر گردن و چشم بسته ترا در تعلق آباد آورده است و از آنجا که
سعادت اصلی داری چشم بینا داده اند که نشاء تعلق را که در نظر کوته بعضی
از ارباب تجرد خارستانست در دید تو از مظاهر الهی در آمده گلستانی میکند
اما زود باشد که بمامن اصلی مشرف گردی الله بس و ما بقی هوس
حدیقه حکیم سنائی سخنان خرد افزای و معانی عقل آرای حکیم ثنائی غزنوی
که از ظلمت آباد تقلید فرا ترک رفته در مشرب عذب تحقیق بوی بمشام

13

جان

Ranunculus Aquaticus

Ranunculaceae
in ditches & Ponds. 4. May. June

جان فرجام او رسیده پذیرای پرتو نور اطلاق شده است این شناور
لجه معانی را خوشوقت ساخت و یکخومن اطلاقی را که با تقلیدیان از معامله
فهمی معامله صلح داشته از همت خرد خواهان حجت اینگروه بودم تا در حین
فراغ خاطر بار محبت را از خلوتگاه دل بر آورده باشم نه مطاع صلح را
محبت بخشیده لله الحمد اگرچه از ثنائی قصیده گوی درهای آبدار بی بها که
گوشواره خرد والا را سزد بر گرفته بودم اما از سنائی مثنوی گو کیمیا گر
شدم سنائی اول اگرچه برادر مهین حکیم خاقانی خرد پرور است اما ثنائی دوم
ابو الآبائی او را در خور اگرچه دل از سخنان بلند حکیم حقایقی نور پذیر گشت
آن لذتی که از کلام اعجاز مقام حکیم مجدد رو بداد در قالب کفت در نمی آید و چرا
نباشد که آن مستمند دینی بود این پابند عقبی و آن دریابند گفتار تجرد بود و
این آراینده کردار تفرد شکر ایزد را که بعضی از حالات خود را از حدیقه الحقیقه
انتخاب نموده سیزدهم سال نهصد و نه هجری فارغ شد بدار السلطنت لاهور
اما ازین روی که ده هزار بیت نبود هنوز خاطر تشنه سیراب نشد امید که
از حدیقه تمام نصیبه وافر بردارد الهی از گفتار بکردار راهی بخش و از کردار بفراغ
دل و جلای خاطر مقامی عنایت فرمای نمقه ابو الفضل بن مبارک عفی عنهما
کمال اسمعیل بحرف آشنائی که در اوایل دیوان کمال اسمعیل رقم ثبت کشیده
بود بکمند ارادت در آورده در خارستان بی بوستان ستایش و در مرکستان
جان کنان خواهش و در هیجا زار سفله بر آور کشان کشان برد و گاه خاطر
بهیچ خورسند را باین مشغول میداشت که مدارج سخن است شاید حرف سرای

مذکور در اثنای سخن حرفی چند از معامله دانی و حقیقت شناسی در میان
آرد که بقدر شعورش دل بحاصل را تسلی پدید آید و هر گاه هرزه گردی
خاطر بر بن خیال تباه می آورد که مراتب سخن است اگر بدولت سرای حقیقت
نمیرد و شناسای نشسب و فراز کلام میگردد اندوگاه اسیر طبیعت بود
مثل زنان زیور دوست و مختنان زینت آرا هنگامه مداحی و معرکه هجا را
از نظارگیان جهان پیاستاده بود و هر چند دیوانش جا جا افتاده
و با بخالت قدری سقمی همداشت چون اینکس متوقف ایزدی در کوچه
نااهلیت خانه ندارد در تحصیل کتاب درست کوشش نموده الحق
و خیزان گاه با دل خویش و گاه با خاطر تیره سراپای آن نگارستان
صورت که مایه فریب طفلان و دراسن المثال بازیچه هرزه کاران است
نظری انداخته چون ترکان یغما نیک از بد نشناخته بینی چند از ان رد اشت
تا از اجزای کحکول که ابوالفرا ایام حنون منت باشد و این اختتام کند
و در معنی افتتاح است ششم صفر ختم بالخیر و الظفر در دار الحرف لاهور
صورت یافت الله تعالی تهمتی شدنی بعد از رشدنی کرامت کناد و بر
بعد از تهمتی شدنی میسر گرداناد بحق الحق برنشست کتاب اوصاف
الاشراف خواجه نوشته اند همانا که روزگار دست فوارش خیلی بر سر
بطلان خود کشیده باشد که مثل خواجه نصیری را با مثال این معدمات
کوباد اردیا خال بارنشی بر اهتمام خود کشیده باشد که مثل من طالب جمله کمال
در حارستان منازعت انسوده خاطران کوی عدم می اندازد و ظاهرا

Capsella Bursa Pastoris
shepherd's Purse
Tribe VI Lepidineæ.
Cruciferæ
Common everywhere in waste places
March – No

manufactd cold & dry
like d'Obel & Penè Marginat
ovensis – It is binding
& stops blood – (Culp)

که زمانه خدیعت پیشه ماضی و حال را بانگام خود کذرانده جویای در هم او
استقبال است آنچه هرزه درایست که جرم نفس بداندیش را بر زمانه
می نهم ای ابوالفضل بگریز از سر سام شده است که ناگاه ناداشته زبان
اعتراض بر زمانه میکشائی و گاه دست از و بازداشته نفس را پس میکنی
مجبور استعداد را زبان کوته و دست بریده و پای شکسته داده اند نه بهوده
مخروش و با خموشی هم اغوش باش بیست و چهارم ربیع الاول سنه نهصد
و نود و شش اللهم اهدنا الصراط المستقیم نمقه ابوالفضل بن مبارک
این مجموعه ایست وسط المطالب که ساده لوحان کوی نشیب را
بپایه وی اجمال بر صدر فراز که در معنی منزل میانه روان مسالک مقاصد
میرساند و هوسمندان بلند پرواز و وریس را از آهنگ فراز به نشیب آورده
سرگردان بادیه طلب میگرداند نگارند این نقوش ابوالفضل این مبارک
و در کشاکش بلند و فطرت عالی و گرد ایست و زبست و زبون
ماتم و سور را بور و ستا لی ثبات پای باشد شهریور غفار روزی گردان
هرمزد هم ذی الحجه سنه نهصد و نود و هشت بدار الفاخره لاهور جمعیت عن الافات
مجموعه مشتمل بر سخنان خرد پروران و دانش منش که تذکره آثار حکیمان
و تبصره مرشدان آینده روشن دل تواند شد بر سبیل عاریت حقیقی
و ملکی است عرفی بهجت افزای خاطر مشتاق که از کوهتی متکلمان زمانه منگ
آمده ارحیات حسی سیر دل بوده باشد با انکه خط مغشوش که بر طبیعت تازک
بس گران باشد داشتا ما از انجا که روزبازار فطرت بود و او را نظر

Saxifrages — Saxifrage tribe — according to Decandolle whole order

Aphis — more or less astringt. — ye root of Heuchera Americana is
called Alum root —
to the known species — yield idea of leaf little thicker more crisp
to their name than their virtues — [illegible]

Car. poor — natives of mountainous tracts in Europe & northern parts
frequently forming ye chief beauty of that rich turf with is found
near the Snow in high alpine Stations

Some grow on rocky old walls & in hedges rows — or near rivulets or in grove [illegible]

کدازرشش و بدهر صنفی رفان حقیقت پرا باخود خاصه سخن دلذیر مراجه
او فتاد که در گشتاکشی انبازی در آیم و طبلیان آزرم از دوش خاطر برگرم سخن را
فطره سخن را با ستایش نیست حاجت تو در یا را خروشیدن میاموز نکوشش
محرمان خود باز کوید تو بیل را مرا میدن میاموز ناکام دست ازان باز داشته
نیرنگ سازی زمانه میکارد و فسون پند نیوشی و عبرت پذیری میدهد بسال
سی الهی منصد و نود و سه هجری آنفارس عرصه سخنوری را بسیج آن شد که رزم
خمسه راجولانگاه طبع آسمان کرای سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار سه هزار
بیت کوهر افزای پیش کرد و مقابل خسرو شیرین سلیمان ملقیس نوباده از
بستان سرای دانش سر برزند و بجای لیلی و مجنون نل و دمن که از دستانهای
پاستانی هند و ستانست از باطن فیاض تراوش نماید پنجهزار بیت پیرایه
بلند نامی کیرد و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آمد
شود و در بحر سکندر نامه اکبر نامه قرار کرفت که در هما نقدر ابیات فهرستی
از جرایر سکوه شاهنشاهی نکاشته آید در همانروزکار بخشش کتاب شد و
با آئین پیشینیان در رموز حرفی بسلسله بینی چند سامعه افروز کشت و مجلسیان
در نیرنگی نقش و سخن و قلم آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان دانستان
از دریا بار ضمیر ریزش یافت و دیده وری آن یکانه آفاق منتظم شد کشور
خدای آنچه زنمای حقیقت را بکرامی خطاب مرات القلوب روشنائی ملک و ملکوت
کردانید از انجاکه همت آویزه پیش طاق اکهی بوده خاطر شمیده بهیچ چیز نمیپردازد
و بجهت سرکرمی و دلاویزی هر زمان نقش دیکر بر روی کار می آورد و سفلی پیش نهاد

Polyspet: dicot: with perigynous definite Stamens. [2] ovaries — adhering more or less to the Calyx or each other — indefinite seeds & no stipules [4]

Leafy elegant herbaceous: flowers — often growing on patches — Stamens with white flowers — exceptions leaves and glandular stems. — some with yellow flowers — others red — none blue
Calyx sup. or inf. — Sepals 4 or 5. cohering at base — Petals 5 or more [2]
inserted into lobe of Calyx — Stam 5 or 10. perig. or hypog — &c.

برجمال معنوی افتاده از رافت عامه که در نهاد او منطویست همواره بمطالعه
او پرداخته بخون جگر سواد صورت او بر بیاض دل می آراست و بی انبازی
شارکان تماشای مخدرات سخن حکمت نموده مسرت آرامیدند و همواره
بخاطر میرسید که بجهت عموم نوپذیری و شمول خرد پروری دفعه انجموعه کمال را
از رس لباس برآورده بپرایه که همه سواد خوانان عربی توانند نظاره جمال
عالم افروز نموده پوشانده شود تا مستبصران معنوی دولتمند حقیقی کردند و
اکر وقت فرصت دهد ترجمه فارسی که ساده لوحان محروم ازان بهره ور
شوند نیز کرده آید سد الحمد که نخستین مطلب بانجام پیوست و کم جای بخاطر
شورین مشتبه ماند عبارات مطوله متعلقه را بکمتر تامل بمساعدی وقت حل کرده
آید انشاالله بس و بافی هوس خانه از کفتار و کردار برخوردار ساخته آید از کردار
تو نکرد اناد و بما من دل رسانا د این کرنیج حکمت را بدخیره روز بخرد ضمیمه کلول
کرداینده امید که بکار آید شیخ ابوالفیض فیاضی بنایش ایزدی و
ستایش الهی کرنامه کرامی صورت انجام برکرفت و دریای پراکنده
برشته انتظام فراهم آمد ژرف نکاهان سخن پرای بکوداند که بردکمان
آسمانی از بهانخانه معنی چکونه برفراز حروف خرامش دارند و کوشان کوهرین
الفاظ چه سان بتانخانه دل و رشده بزم آرای نشاط اند شکرفی مضامین تازه
طراز و نیرنکی پکانه لفظهای آشنا رو کوید چه پرتو عقل آمد این آفاینست
آشناداند که این پکانه نیست از انجا که این بنیاد کویا بکویا شناسائی باشد بخرد زبان
خموشی سرایند لن سزاوار بنود کدام یار اکه در بالسبو در آورد کجا بیزو که محیطی بقطر

12

Saxifraga granulata
White Saxifrage
Saxifrage
in Meadows & Pastures. 4 May

× with Runners White flowers
× Narrow leaved S. —
× London Pride S. —
× most of species —
except in jaundice — obstruc. & Scrofula [9]

Saxifraga tridactylites —
Saxifraga granulata

Diag. Monopet: dicot: with a superior 4 lobed ovary & irregular unsymmetrical flowers - in opposite nearly sessile, axillary cymes resembling whorls, sometimes as if capitate - (Li)

Herbac. plts or under shrubs with quadrilateral stems & oppos: exstipulate leaves - Calyx inf: 5 parted - persistent - Corolla monopet: plaited, hypog: bilabiate - Stamens 4. didymous inserted in corolla - Anthers called - Ovarium deeply 4 lobed Style proceeds from ye base of ye lobes of ye Ovarium - fruit 1-4 small Nuts in ye persistent calyx seeds erect (a. T.T.)

عزیمت میگردانید تا آنکه دران نزدیکی عنوان هر پنج نامه سحر آگین با برخی از داستانهای
هوش افزای نشاط آرای سوامع آگاه دلان سخن شناس آمد و از والا بسیجی
بپایه انجام نرسید و نیز چون بنا شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند فطرة
مقدس کیهان خدیو بدان کم پردازد و آنگروه خیالی را در پیشگاه دولت چندان
منزلتی نبود و با اینحال از دیده حقیقت طرازی آن یکتای بزم شناسائی را
بنظر شاعری نگزیده خواهش میفرمود که جواهر آبدار از لجه ضمیر آسمان پیوند بر ساحل
شیوا زبانی افتد لیکن ارادت درستی و سعادت یاوری با آن نیروی سخن
سرای انجوش درونی کمتر از آن سرچشمه دانائی تراویدی خویشتن را از گروه
بادسنجان قافیه پیمای برکناره داشتی بیشتر همزبان خاموشی بوده در حکمت
نامهای باستانی ژرف نگاهی بکار بردی و پاسبانی گرامی انفاس کرده در صنایع
ایزدی تامل فرمودی هر چند دمسازان نیک سگال در برافراختن آن پنج کاخ والا
اساس سخت کوشیدی سودمند نیامدی و از گشایشهای روز افزون معنوی
همگی آهنگ خاطر ستردن نفس هستی بود نه نگارین ساختن پیش طاق بلند نامی تا آنکه
سال سی و نهم الهی بدار السلطنت لاهور اورنگ نشین فرهنگ آرای آن دانای
رموز انفس و آفاقی را طلب داشته اهتمام پایان بردن قرار داد فرمود و اشارت
همایون بران رفت که تحسین بافسانه نل دمن بترازوی سخن سنجی سنجیده آید
باندک فرصتی الغونه اختتام بر روی کشید و پایه والا آفرین برگرفت و دران
کارنامه جادو بساط طلسم آگاهی نگاشته آمد چنانچه خود میسراید مثنوی بانگ قلمم درین
شب تار بس معنی خفته کرد بیدار بگداخته ام دل و زبان را کین نقش نموده ام جهان را

صد سحر و فسون بکار بستم کین نقش بروی کار بستم بر خواب نهد فسانه بازار
من گشتم ازین فسانه بیدار شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهلم یکشنبه
دهم صفر هزار و چهار هجری در گرمی آراستن این نامه گوهر آمود فرمان در رسید
آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ بازپسین گشاده پیشانی بشهرستان تقدس خرامش
فرمود ابیات قالب خاکی سوی خاکی فکند جان و خرد سوی سموات برد جان
گرامی بپدر باز داد کالبد خاک بمادر سپرد جان دویم را که ندانند خلق مغلطه
گوئیم بجانان سپرد صاف برآمیخت بدردی می بر سر خم رفت جدا شد ز درد
ناظوره سخنوری بسوگواری نشست و گروها گروه مردم در تنگنای غم جا گرفتند پادشاه
حقیقت شناس را دل بهم برآمد که چنان حکمت پژوه مدحت سرای رو در نقاب
کشد و آن صدر نشین چار بالش بزم اخلاص را ساغر زندگانی لبریز شد شاهزادگان
والا گوهر زبان تاسف گشودند که اوستاد دانا دل و مزاج دان دانش آموز
از نزهتگاه حضوری دوری گزید نوئینان بزرگ و اعیان دولت را گلدسته
شادمانی از طراوت افتاد که سرآمد دمسازان بزم و رزم را پیمانه عشرت برگشت
و فروبستگان مقاصد را نفس در دل شکست که گره گشای دشواری روزگار رخت
هستی بربست و ره گرایان بادیه غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد که منزل آرای
آسایش خاطر از جهانیان برگرفت نوردان آگهی طلب بغمکده تنگدلی نشسته اندیشه
سفر از دل ستردند که سخن آفرین حقیقت گذار را چشمه زندگانی انباشته شد تهی
دستان آرزومند را خار ناکامی بپا شکست که کامبخش بیخواهش بر کارگاه تعلق
آستین برافشاند و همچنین هر طایفه را شیون خاص برگرفت و اندهی تازه غریو افسوس

Labiatae - the mint tribe - yields vol. oil. Hypop. Lavend. &c

Geogr. Positive general. but more in temperate regions. - abundt in hot dry exposed situations, in hedgerows, meadows & groves. not commonly in marshes -

Ptics. Tonic. cordial & stomachic owing to ye presence of an aromatic vol. oil & a bitter principle. with are ye universal feature of this tribe with do not contain a single unwholesome plant - or even suspicious species

Perhaps ye most singular quality is their containing an abundance of camphor. with seems to exist in ye whole tribe & to copious in Oils of Sage & Lavender as to be worth extracting - (Li)

Nepeta Glechon Benth

Glechoma hederacea
Ground Ivy.
Labiatae 14.1
Hedges & dry ditches

Ranunculaceæ — a narcotic ppls as Aconitum ferox
— hunzeh — — Helleborus niger
— acid — — Ranunculus flammula
Caltha
Staphisagria

Eee Poem Europe — Indies (a 77)

تا چهار شهر بند و در سیه خانه سم زار رو زگار جای داده چند و چه چاره
سازد که از نشاط کس غم زمانه آسایش ندارد و نفس آسوده کی بر نمی تابد
خشک شد یارب زیار بهای من دامن لبهای من بی نهایت
در دل دارم از و جان اگر دارم حجل دارم از و سبحان الله ابو الفضل
مبارک را در نگاشتن اکبر نامه که بقالب نثر ریخته نماید مکنون ضمیر ما
خاطر آن بود که توجه بخیل سرای بوستان سخن آفرینی بسیار خاطر این هزار
دله بر خواهد داشت از نیرنگی روزگار بوقلمون اندیشه و از دونی گوهر
و تا هنگام آن پیش آمد که کس بدان روز نماند و سرانجام سخنان دلاویز
از آزاده گرای نرهنگاه تقدس بمن آشفته دل پیچان بازگشت مت بسی اندیشه
کردم پیش و پس را بحکمتهای او ره نیست کس را در بن بستان زمان
باید در و کرد خموشی را بحیرت پیش رو کرد ناگزیر با خاطر ژرمان و حالت
نژند بخیال همزبانی اندر ساز دل افروز و تصویر بقای ذکر جمیل در آرد آوری
تصانیف افتقباس دانش فزایان کوشش منش گرفت روش
شد که از و شوار پسندی و بالا روی از نشر پیشین نقش پیچاه هزار بیت
از صفحه هستی سترده اند و آن بعنبان تخیل گاه را از پیش طاق شناسایی
انداخته سال چهل و دویم الهی بنگاپوی خاطر سراسیمه و دل صد جا در گرو
پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد امید که همگی تازه رویان
شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بستان سرای الفی فراهم آمده انجمن
افروز نشاط گردند در بن دو اوده جویای بیانش شوریده خط که در ایام بهاری

Polypetalæ. dicotyledons. with hypog. stam. & petals — Inflorescence various (Ord.)
Herbaceous plts — with deciduous opposite or alternate leaves hav. gen. a dilated
half sheathing petiole — Calyx of 3–6 sepals. — Petals 5–15. distinct in one
or more rows — Stamens hypogynous — No medullary rays — anthers bursting by longitu-
dinal slits — pistilla numerous on a torus — fruit distinct simple
carpella containing oblong non seeds without an aril — Embryo straight in a mealy albumen
a 1.5

x rising from a lower surface than Pistil.
o receptacle of a compound fruit.

برگشید و استان حاعقه ریز و رکالبد گفت و ریاید پای چوبین قلم و رتو
مگرد و هر گاه جهانیان از حال چنین باشند اندازه مردمانی من و شند از صورت
و معنی تواند شناخت و پیش دل و افسردگی خاطر چگونه در حوصله قیاس گرد
شد از بجز دل افروزم روز شب تیره شد از آه جگر سوزم روز شد روشنی
از روز و سیاهی ز شبم اکنون نه شبم شب است و نی روزم روز حال آنکه
این کثرت آرای وحدت کزین جز او را نپذیری نداشت و نه رسم ما سود
درونی از و سر انجام میگرفت نزدیک بود که پیوند عنصری ایخیران انجمن افروز
گسیخته گردد و تار و پود هستی یکبار گی از هم بگسلد لیکن ما قضا آورش چه سود
و نیز ره با سپهر چه کار گراید ابیات اگر شکایت کویم ز رحج نیست صواب
و گر عتاب کنم با فلک چه سود و عتاب چنانکه خیمه نیلوفری مرا نبگشت شکسته
بادش میخ و گسسته بادطناب ما گزو کنج خمول گزیدیم بجانکاهی سر راه انتظار
نشست و شغل ناخن زدن بدول و جگر پالودن پیشه گرفت قطعه ما کاروان
آخریم از دیار عجم او مرد بود پیشتر از کاروان برفت سعدی همیشه بار فراق
احتمال داشت و بین تو نتوان شکر که زو ستم عثمان برفت تبهات نیروی
آرامش ندارد و شناسائی بکردار نیکو اید کو ناکون دانش بیاوری بجانست
و چاره تسکین او و زینه شورش بیت هزار جهد بکردم که واغ هجر بپوشم نبود
بر سر آتش نیستم که بجوشم اندر زمانی شاهنشاه خدایبن و عاطفتهای افقدر دان
حق پژوه مرا بکریوه صبر آباد پای آورد و بجان بخشی و دل دهی آن ادب آموز صورت
و معنی بار دیگر و رچار سوی و نهی گذارده شد جاوید بآن اسپهد ملک و ملکوت

6
Caltha palustris.
Marsh Marygold
Ranunculaceæ.
In marshy meadows & margins
of ponds, rivers & brooks.
4. March &p. May.

Scrophulariaceæ — a calthodic principle in Gratiola officinalis, Scrofularia nodosa, Digitalis purpurea — hedge hyssop, figwort, Water figwort

Gen. Point. General over yellow.

Properties. gently acrid, bitterish, suspected pills.

اورا در از دل دوستان تازه بود و نو باد و ز وطعنه دشمنان دور باد و سخنان
محمدت آبروی بفرق قلم تقدم میزند نی فی قلم خطابه می‌کند که تصویر نگارین
سرای سیاس الهی از قدرت نقاش حدوث و مصور امکان بیرون نشست
اگر بنای آسمان و عمارت زمین بنایش او نموده آید در خطوط شعاعی بصیرت
ازان مکوهیده تر نباشد که پادشاه جهان آرای را بتعمیر دیوار کابین و سقف حجله
ستایش نمایند و اگر در نگارشگرف برنگ آمیزی مجردات بامادیات که مرتفع
موجودات عبارت ازانست توسل جویند هرایینه شرح جمال غیر متناهی را بآمد
آویزه متناهی نرداخته باشد که خطوط شعاع دیده عقل همه را بر سر هم افزایی
بقیاس کمال اوست چنان که بگرمابتاب پیمایی سبحان الله اینچه خطاطی
که نگارش میباید کلک بقدر منصب جامدیت نقطه وجود را بصور ایجادی و نقوش
تکوینی نوشته است مثنوی من که در تنظیم جلال از کجا دل ز کجا وین پر و بال از
کجا هم زور بش دست بتهی بار گشت وهم تهی پایی بسی در نوشت شمس خرف
نشناس این سواد نورانی از انوثیت بار آمده و در ایجاد جلایل نعوت پادشاه
زمان پیروفت مرشد روزگار مت هم نور ده چراغ دینش هم چشم و چراغ
افزینش نور آگین مسکرده اند و زبازل انکفاء آثار نتایج حق شناسی و ایزد پرستی خدیو
زمان نگارین میبارزد دست را با دل همزبان میکند و قلم چوین را با زبان کوشتین
همراز میکرداند یعنی شکر نعمت منعم حقیقی بر دیباچه اعلان نقش پذیر میکرد و انوده جهان
زمان ما را طراز زمانهای پارسائی کرداینده و صورت را پایه معنی بخشیده ظاهر را
همرنگ باطن ساخت تقلید را تحقیق کرداند چرا زمانه نبالید و چگونه زمانیان نبازند آن

Monopetalous dicotyledons with a superior 2 celled capsule. Irregular unsymmetrical flowers, albuminous seeds & an anthotropous embryo. Herbaceous plts. seldom shrubs. Leaves opposite. Inflorescence. Vernal

when a straight embryo lies in a dicotyledonous opposite. & third of the poem.

خامه نگارا فسنگرین ملک تقدس بود بنظر در آمد بوزن مرات القلوب ابیات
دشوار خوان جهره افروز شد بهمزبانان محفل نکتهای روزگار براز گوئی
نشست چون ترانه نویسندی انگروه سامعه آبهای همت افشرده بنور
آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانیدند و هر طایفه بطوماری نگاشته
بیت بیت آنرا بکار تیز جد استاد و بر سطح کاغذ پیوند داده سامان داستان و آسان
نمود و ترتیب کزین و سخن تازه آرایش یافت از ابداع برکات هر گوهرین
که اندیشه ازان مسوده بتنظم ابیات آن چهره نمایش افروخت و هر دور
شاه وار که در سلک انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی بر گرفته آمد از انجا که
فطانت قافله سالار بود بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فضای
انتظام آنرا ای آفریدند غازه حسن تالیف برروی کشند و بتائید استادی
برادر زاده والانژاد خود را بپیام زندگانی جاوید او و مراشادمان کردو ایمن
حیرت فزو گرفت مثنوی دل من ازین داستان تازه شد دماغ نشاط برافروخت
بفروخت زانگوهر هوش من چه گوهرسته آویزه گوش من بوکه دلهای آسوده
سرمایه تومندی آید و بپرایه تقدس آن نورانی گردد و از انجا که آگاه دلان
پیدا رمغز سرنوشت انجام را از ناصیه سرآغاز برخوانند و حسن خاتمه را که از گردد
قبول دلها پدید آید از خوان نیک سگالی و خیر بسیجی برگیرند نسیم پذیرائی بر
دل میوزد و نوید جاویدهای در کاخ حمای فطرت خروش نشاط می اندازد مثنوی
بحمد الله این داستان نخست بطرز فرینده کردم درست نشاط اندر آرد
بخوانندگان مفرح رساند بدانندگان باین نامه نامور دیرباز نماند بروزگار

8

Veronica hederifolia

The herb in great estimation among the Germans — in disorders of the breast, both catarrhous & ulcerous — & for purifying the blood & humours. — Infusions of leaves, with or not ungalded lb. chalk & tea, separate sensibly in reaction, Lewis

Scrofularinea 2:1

in cultivated & waste ground ☉ Apr. May.

روزگار رهنمای کهتار بود امروز معرکه گرد راست ازروز نقش راه نقاش
پرستان روی امروز شعله دار ابهری در دست داشته رهنمای نقشبند
حقیقی است آنروز صورت با معنی انباز بود امروز زهره و در خلوتکده وحدت
همراز اند آنروز دانش را پای برجا نیامده بود امروز سلطان عقل بلند سریر
وان نهاز معنوی و نشاط دوای از برکات ذات مقدس ایندا در دست
ایزد شناس جهان آرای زمان ماست فرد انگه کردون دانتظام امور
ناکرده شاگرد اوست استاد بهت سهر برآرای اقبال او رنگ نقش معنی میبندد
نگارد دولت روشنی افزای چراغ هدایت بلندی بخش ایوان تکمیل مت مبارک
جمله پاک بینان بیدار ترین شب نشینان نیز جهانتاب صورت و معنی نورزم
او فروزدانش و دادخوانای خطوط ابدی و نواحی دانای نقوش انفسی و آفاقی
مثنوی شهنشاه بنظیر خود رخش جهانگیر و جهاندار و جهانبخش ارقم سنج حقیقی و مجازی
جهان عقل اکبر شاه غازی خداوندا تو ای شاه جوانبخت که آمد سایه اش بر ایه
تخت ظلال چتر دولت بر سرش دار مراد هر دو عالم در برش دار از بیمن
ایزد پوشناسا عالی کوهر والا تبار مصدر جلایل خصایل برخوردار ی مستجمع شرایف
شمایل حق پسندی وحی گذاری عزه ناصیه سعادت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال
درة التاج سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی فروغ دودمان آجلال نور
پرور نیر افضال مستوفی مرضیات الهی مستبشر انوار طاف اللهی رفیع ترا لقاب
و بهم شاهزاده دانش پیوند سلطان سلیم را در هنگام عنفوان شباب و اغاز
جوانی کرامت الله تبارک و تعالی و ظلال ظلیل آنسر برآرای اقبال کمال بهری

صوری و معنوی مشرف گردد بعد عان قضا و قدر از عطیه خانه ایزدی عقل دور
بین و دوریاب و کمال سعادت و فراخی حوصله کرامت فرموده بدین
حق بین آن نهال اقبال را سرمه بینایی کشیده آمد او لا نظر بر جلایل حقوق بندگی
افتاد فرزندگرهمت در بندگی بست فرزند بود خود را جوئی ساخت تا با
نگاه ژرف در شرایف زرگی شاهنشاهی انداخت نطاق تازه اندر بست
مندی برمیان دل بست تا ان عظایم انوار انیهادی آفاق در پیش طاق دیده
عالی او جلوه ظهور فرمود چندین کمندارادت و عقیدت بر گردن جان
انداخت را بعادر اندک فرصتی تقلاوزی بخت بیدار در بحبوحه دولت حقیقی
کشود و مراتب چهارگانه اخلاص که تیزدوان عرصه آگاهی را بد شواری فراهم آید
باسانی بدست دولت او آید رضامندی پدری و عاطفت نادشاهی و هدایت
پیری و تربیت مرشدی در عمر و دولت و سعادت و حسن خاتمت او انش آور
چاپخمن قدردان دوربین رازندگانی دراز کرداند تا بوسیله آن انا الحق
شناسی او زاید و نیز او فزونی دولت را بمشران عنصی تهنیت کردند که همواره
چنین گوهر والا در سایه عاطفت و تربیت شاهنشاهی بمستلذات صوری
و تمتعات معنوی کامیاب آید و مهنیان علم قدسش او را نوبد زیادتی سعادت
آورد و بعینی ذات قدسیه آنمجموعه هوشمندی از عالم اسباب فراتر دیده
بگلشن سرای معنی که گلستان همیشه بهارست مشرف کرد تا انگه مرده نیندازد جهان
نیانست او را آیینه حقیقت نمائی کرده از ان قدم پیش نهاده صور اشیا را
مظهر نور حقیقی باشد و این پایه آگاهی طی فرموده یک نور داند که در مظاهر گوناگون

Meadow Crapes Succeeds well when no water does. Heating, mowing & good for Sewing — June 1776

Cuckoo flower — Depuratiui & antiscorbutici — Ladies Fingers
The Women antiepileptic Ladies Fingers tops used still more successfully in Epileptic fits. 1796

5 Cardamine pratensis Ladies Smock — Cruciferæ — Common in meadows & moist pastures. 4. Apr. May

Cruciferæ. contain nitrogen in ye composition. Therefore easily putrify
& ferment wh. oil. by distillation. — gen. of Stimulant - but
when dried lose their antiscorbutic quality. — seeds soon
lose ye vitality. unless kept moist in a cool place — always
first attacked by lice in a hortus siccus - ℣. 106
does not contain a single unwholesome or suspicious species (Par)
boiling in baking wh. carry away any excess of acrids -
most natural of ye orders - (J.J.)
seeds universally abounding in acrid
oil. with wh. ye prepa
rations seem to agree -
Li
Geo. Position - temperate
zones - tropics & north
frigid. zone -
Prop. a vol. & pungent principle
q.v.J.J.

چراغ معرفت شناسند ظلمتی است در دوی هزار نور بل نوریست که خال یار سندی
چشم ماخود دارد نقش و نگار اقلیم آگاهی است بل سواد اعظم سهر شستان
معانی شب تاریست که بوارق هوش ازای او ستاره بر سیاهی که بار ان
روشنی آرد طلسمی است کجیه معنی را که بافتاد کی روا نی دارد و با خموشی کو با نی
و با جاماند کی بلند پروازی و چون لغت کو نی آن یار د فخر ع لو شه
پیوند الهی او انگاشته میشود و مقدمات معنی از بارگاه عالم ایزدی به نسبت خاص
که نفس ناطقه را با نخاب کبریای احدیت است اند کی ار سیار دران کوهر آمود
تجرد لمعه ظهور بخشد و سلطان دل او را بشهرستان خیال که در معنی بر رخت در میان
مجرد و مادی و ستند تجردی با تعلق و اطلاق با تقید اکتساب نماید و از انجا گاه
بر بام زبان شافته بدریچه کوش فرا آمده مرحله باطن و رو ابط تعلق گذاشته
بخلوتکده دل میشتابد و از انجا بوحدت بعدش رجوع صعود مینکند و گاه فرمان
روای دل انصاف آسمانی سیر رابی را حله زبان بوادی مادی روانه میسازد و از انجا
به بر و بحر قلم و مداد عبور نموده بر صفحه صفحه خط مجلی میکشاید و از انجا بار اقامت
ارشاه راه باصره بدار الملک حقیقت طبل رحیل بلند آواز میسازد باید دانست که هر راه
نوردی که از دار العلم دل بعمل خانه صورت آید سوای آن مراحل که گفته شد چهار
منزل دیگر است که قافله معنی ازان بگذرد و آن عبارت از چهار حالت است چه
اول در دل اندیشه انگارد پدید آید که آنرا خاطر نامند و حدیث نفس گویند دوم
دلرا الم بجذاب نماید و خلجان پدید آید که آنرا میل و هیجان خوانند سیوم داعیه
جزم در سر کار کیرد چهارم انگار از پرده خفا به مجلای ظهور شتابد باید دانست که چو پای

Polypetalous dicotyledons with hypogynous stamens - Lat.
Herbaceous plts. ○. ☉ or △. very rarely suffruticose.
Flowers usually yellow or white - seldom purple -
Leaves altern.
Insects ... none. (Li)
Sepals 4. deciduous. [2] crucial
Petals 4. cruc. alternate with sepals
Stamens 6. of wch 2. shorter. sometimes 4. tetradynamous. + opposite ye sepals

طهور و ارد از ان بلند تر شتافته تلون ظاهر و مظهر از وجه دریافت او من تفع
کردد و جز نکیو ز مطلق در پیش خاطر او شعشعه طلوع نبخشد و مژده رسانان
ملا اعلی جز نکی عاقبت و شایستکی آخر کار در سانید مذکه از تجمندی خویش
در لجه حقیقت بکنائی در آید و نقاب دوئی و حجاب مائی و توئی بر خیزد و همواره
اینکلد سته بهار هوشمندی در مراتب حالات تماشای حسن علی الاطلاق
میغر ماید و محال حسن را که مرات جمال جهان آرا است در پیش نظر داسته
خاطر فیض مند خویش را بانیطر زدانا پسند عشرت کزین و شادی آمود دارد
در ینهکام مسرت فزا از اقتضای انشاء جامعیت بخطوط استادان
کار پردازکه در حسن و سان جلوه کار ظهور و محل انکشاف نور مقدس است
و در دیده دور بینان حقیقت شناس جام کیتی نمای حقیقه مطلق توجه عالی مبذول
داشت و الحق قلم مدیع خط آسمانی هندسه پیشه از برکار قلم ابداع چهره
کشای روحانی کتابه ایست بدست بقدیر نقش و نکار یافته بلکه آیینه جهان
نمای و اصطرلاب حقیقت کشای معنی است که براعالی خیال وجود تعبیه نموده اند
تا دیدبان ظاهر و خبر رسان باطن باشند و ترجمان سخن دل و مژجان و قوت
دست و سویدای ضمیر است اکر وساطت او نبودی بساحتابی کونی و الهی تا
ماندی سخن نایده افضال بر حاضران بزم دانش آرایش نبخشد و خطرای آگاهی جویان
دور و نزدیک خوان نعمت ترتیب ندهد فرد اکر نه قید کتابت بودی کجا ماندی
سکفته معنی رنکین و لفظ جان پرور اکر خط نبودی سخن رمذکانی ندانستی نمودی
از کذشتها ارمغان کمتر رسیدی صورت پیمان پیکر و وده انکارند و معنی کنهان

Antiscorbutic.
used in conse-
quence of
certainly determined
tastes acrid. bitter & spicy.

Erysimum alliaria
Jack by the Hedge
Sauce alone
Cruciferæ. 15. 2.
common in hedges. ○. May

MUL 96

آگاهی نگاه ژرف درین منازل و مراتب آمدن و برگشتن هودج نشینان معنی
کند تا بسا از حقایق تجرد و تعلق چهره گشا و جلوه نما گردد چون بآئین خاص حسن خط
نگاشته آمد باز بطرز دیگر حقیقت آنرا مینگارد و شرح حسن دیگر بزبان قلم میدهد
که عالم تصویر از بدایع نگارخانه موجوداتست و حسن گوناگون در طراز هستی
او جلوه دارد و حضرت پادشاه صورت و معنی سخن بلند فرموده اند و آن
آنست که صنعت تصویر آدمی زاد را بمعرفت ایزدی رهنمونی میکند علی الخصوص
مصور را که بقلم غرایب نگار صورت آدمی را چنان شبیه مینگارد که بیننده
در حیرت فرو میرود و لیکن آنجا نگرامی و آنگوهر دریافت و آن حرکات دلفریب
نتواند از هزار یکی بظهور آورد هر آینه بعجز خویش و قدرت ایزد تعالی اعتراف
نموده شناور بحر معرفت مبدع کل میگردد و الحق بملاحظه این دریافت بعضی
از ساده لوحان که رقم انکار برین صنعت بدیع کشیده بودند سر خجالت در گریبان
عبرت فرو برده نقش طراز اقرار گشتند و چون نقش و نگار این تصویر نگاشته
لوح بیان شد بتازگی بطور خاص حال خط نیز ظهور یافت که خط قسمی است از تصویر
چه آن تشبیه آرای عالم علوی و سفلی است اگرچه در بسیار جا صور اشیا نگارش میابد اما
بسا از قدسی نژادان معنی را نیز در گریبان غرایب نجس آورده جمال آرا می شوند
و بسا از معانی خلقی را در حالت تصویر آورده آدمی صورت پرست را از
راه بمنزلگاه معنی رهبری میکنند و خط تصویر خاصیت که صور حروف را که
هر طایفه برای فهمیدگی و فهمانیدن مطالب و مقاصد قرار داده اند بطرز
مخصوص نقش میکند و همانطور که در عموم تصویرات صورت بر ذی صورت دال

است

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Mukatibt-i allm

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23229

File Description:
Part 4

که بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است و بسا تقصیر بسیار اغماض
کردنیست متمردان را بنصیحت و ملایمت و بدرشتی و نرمی بر تفاوت
مراتب ره نمونی کند و چون کار از نصیحت گذارد بستن و زدن و بریدن
عضوی و کشتن بر تباین مدارج آن عمل نمایند و در کشتن آدمی دلیری نکند و
تامل فراوان بجا آورد مصرع که نتوان سر گشته پیوند کرد و تا تواند آن قابل کشتن
را بدرگاه فرستد و حقیقت آنرا معروض مقدس دارد و بهر وجه که حکم مقدس شود
بتقدیم رساند اگر در نگاهداشت آن متمرد یا فرستادن موجب فساد باشد در آن
صورت او را از هم گذراند و از پوست کندن و در ته فیل انداختن و امثال
آن که سلاطین کبار کنند احتراز نماید و سزای هر یکی از طبقات مردم را آنچه
فراخور حالت او باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست همت
را لت سودمندی و هر کس را بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد رخصت
دهد که آنچه ناشایسته بر غم خود باشد در خلوت بگوید و اگر احیانا گوینده
غلط کرده باشد او را سرزنش نه نماید چرا که سرزنش سد راه گفتن است و کسی را
که ایزد بیچون آن توفیق داده باشد که حق بگوید عزیز دارد که مردم در گفتن
حق بغایت عاجز اند جمعی که بدذات و شریر اند میل حق گفتن ندارند و میخواهند
که همانطور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مند می باشد که مبادا
در گفتن من صاحب مستمع برنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیش که زیان

خود را

خود را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر دارد خوش آمد دوست نباشد که
بسا کار از خوش آمد گویان ناساخته می ماند و یکبارگی با نیان بد نباشد که ملازم را
خوش آمد گفتن ضروریست و در پرسیدن دادخواه بنفس خود بقدر وسع اهتمام نماید
بیت بدیوان میندار فریاد او ؛ که شاید ز دیوان بود داد او ؛ و آسامی داد
طلبان را بترتیب آمد نوشته می پرسیده باشد تا پیش آمده محنت انتظار نکشد و پیش
دستان خدمت را بازار تقدیم تاخیر نماید و هر که بدی از کسی نقل کند در سزای
آن شتاب زدگی ننماید و تفحص کند که سخن ساز مفتری بسیار است و راست گوی
نیک اندیشی کم یاب و در هنگام غضب سر رشته عقل را از دست ندهد و بآهستگی
و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان خود را که بفزونی خرد و اخلاص
ممتاز باشد مختار گردانند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن باز میدارند
از کلمة الحق ضنت نورزند و سوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود را
بدروغ گوئی متهم داشتن است و مخاطب را به بدگمانی نسبت کردن و بدشنام
عادت نکنند که شیوه اجلاف است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا
و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال بسال امصار و قریات و قصبات افزون
می شده باشد و چنان آسان گیرد که زمین قابل زراعت همه آبادان شود پس
از آن در فزایش جنس کامل کوشش کند و دستور العمل عامل را جدا نگاشته
پیش نهاد خاطر حد گزین خود سازد و بالجمله بجمیع رعایای ریزه فردا فردا وارسد

واز قرار بهیچ اسم و رسم برنگردند و سعی نماید که سپاهی و غیره در خانهٔ مردم بی رضای
ایشان فرود نیایند و در کارها بر عقل خود اعتماد نکنند و مشورت با داناترین از
خود نماید و اگر نیابد هم مشورت را از دست ندهد که بسیار باشد که از نادانی
راه حق یابند چنانچه گفته اند **قطعه** گاه باشد ز پیر دانشمند ٭ بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودکی نادان ٭ بغلط بر هدف زند تیری ٭ و نیز با بسیار کس مشورت
ننماید که عقل درست معامله دان داد خدائیست نه بخواندن دست افتد و نه
بروزگار در گذراندن میسر شود مبادا جمعی نادانان در امری مخالفت نمایند و
ترا در آن کار خود دوک شود و از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند
باز دارند و هر کاری که از ملازمان او شود بفرزندان نفرماید و هرچه از فرزندان
شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تو تدارک آن توانی کرد و
آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات
خوی او باشد که آدمی بیگناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیرتر میشود و گاه بغیرت
او آرکی اختیار میکند آدمی باشد که بیگناه تنبیه او باید کرد آدمی باشد که
هزار گناه از و باید گذراند غرض که کار سیاست نازک ترین مهمات سلطنت است
با آهستگی و فهمیدگی بتقدیم رساند و راهها را بمردم خداترسی جدا آور سپارند
و نیک و بد آنرا از آنها بپرسند و همواره خبرگیران باشند که پادشاهی و سرداری
عبارت از پاسبانیست و بکیش و دین با خلق معرض نشوند که خردمندان در کار

دنیا

دنیا که فنا پذیرست زیان خود نگزینند در معاملهٔ دین که پاینده است چگونه دانسته
زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری
و اگر حق با تست آن نادانسته خلاف آن برگزیده است خود بیمار نادانیست محل
ترحم و شفقت است نه جای تعرض و انکار و نکوکاران خیراندیشان هر گروه را
دوست دار باشند خواب و خورش از اندازه نگذارند و از مقدار ضرورت تجاوز
نکنند تا از پایهٔ حیوانات فراتر شده بمرتبهٔ انسانیت اختصاص یابند و تا توانند
کار روز و شب نیندازند و با مردم شداید عداوت نباید بود و سینه را زندان
کینه نباید ساخت اگر از بشریت گرانی بهم رسد زود برطرف سازند که در نفس الامر
فاعل حقیقی ایزد بیچون است این خرخشها را برای نظام ظاهر نه تجویز فرموده اند
خنده و هزل کمتر کنند و پیوسته از جاسوسان خبردار باشند و بسخن یکجاسوس
اعتماد نکنند که راستی و بی طمعی بس کم یابست پس در هر امری چند جاسوس
اعتمادی و راس دل و خبردار تعین کنند که از یکدیگری خبردار نباشند و
تقریرات هر کدام را جدا نویسند بعد از آن پی بمقصود برند و جاسوسان
شهرت گزین را معزول ساخته از نظر اندازند و بدذاتان و شریرانرا بخود
راه ندهند اگرچه این جمعه برای بدکاران دیگر خوب اند اما سر رشتهٔ حساب از
دست ندهند و آن گروه را در دل خود همیشه متهم دارند که مبادا در لباس
دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتکاران خبردار باشند

که بوسیله نزدیکی ستم نکنند و از چرب زبانان نادرست کوئی که در لباس دوستی
کار دشمنی میکنند خبردار باشند که فسادهای عظیم ازین رهگذر پدید می آید
و بزرگان را بواسطه فزونی مشغله فرصت کم و این کروه بدکار فراوان و از طرف
و از اطراف و جوانب خود خبرگیران باشند و دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرض
معروض دارند و در ترویج دانش و کسب کمال اهتمام نمایند که صاحبان استعداد
از طبقات مردم ضایع نشوند و در ترتیب خاندانهای قدیم همت کمارند و از
سامان سپاهی و یراق غافل نباشند و خرج را زیاده از دخل نکنند که سرانجام
معامله در کرد آنست که کفته اند هر که خرج او زیاده از دخل باشد احمق ست
و هر که خرج با دخل برابر سازد چنانچه عاقل هم نیست و احمق هم نیست و طرح
اقامت نیندازد و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند و در وعده
تخلف نورزند و درست قول باشند خصوصا با متصدیان اشغال سلطنت
و همواره در مشق تیراندازی و بندوق بازی بجد باشند و سپاهیان را
در ورزش فرمایند و تن بکار مشغوف نباشند بجهت ورزش سپاهکری و نشاط
خاطر که ناکزیر نشاء تعلق ست کاه کاهی بآن پردازند و یکبارهٔ غله را بجنس
از رعایا کرفته به نیت ارزانی انبار نسازند و نقاره را بوقت طلوع نور بخش
عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع از انجاست مینواخته باشند و در وقت
تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی بندوقچیان و توپچیان توپ سر دهند تا جمهور

امام آگاهی یافته شکر الهی بجا آورند و یک کس را بدرکاه کذارند که عرایض او را
بنظر اشرف می آورده باشد و اکر کوتوال نباشد فصول قانون آنرا نکهداشته
در ترویج آن کوشند و روستاییانه این اندیشه بخود راه ندهند که کار کوتوالی
را چون پردازم بلکه از عبادات عظمی دانسته اهتمام نمایند بدین تفصیل تحتین
باید که کوتوال هر شهر و قصبه و دیهه باتفاق اهل قلم خانها و عمارات آنرا نویسند
و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آورند که چه قسم مردم اند و خانه
بخانه ضامن کرفته باکید نکیر اتصال بخشند و محلات قرار داده در هر محله میر محله
مقرر سازند که نیک و بد آن بصواب دید او شود و جاسوس محله قرار دهند که واقع
بسبار روزی آمد و رفت آن محله را مینویسانیده باشد و مقرر سازند که هر کاه
دزدی آید و یا آتشی افتد یا دیکر امری ناخوش سر زند همسایه ها در ساعت معاونت
او نمایند همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اکر بی ضرورت حاضر نشوند
کناه کار باشد و بجز همسایه و میر محله هیچکس مسافرت نکزینند و کسی را در محله نکذارند
که فرود آیند و جمعی که ضامن نداشته باشند انکار را در سرای علاحده آباد
سازند و میر محله و خبرداران سزای تعین نمایند و پیوسته احوال دخل و خرج هر
کدام از روی دور بینی دریافته ملاحظه نمایند چه هر کس که دخل او کمتر ست و
خرج بسیار یقین که بی بلائی نیست پیروی نمایند و نیکذاتی و خیراندیشی را
از دست ندهند و این کاوش را پیرایه انتظام دانند نه سرمایه اخذ و جر

باید که دلالان هر قسم را ضامن گرفته در بازارها تعین کنند که هرچه خرید و فروخت
شود اعلام مینموده باشند و مقرر سازند و هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید
جرمانه بدهد و نام مشتری و بایع در روزنامچه مینوشته باشند و هرچه در
بازار خرید و فروخت بشود باتفاق میر محله و خبردار واقع شود و دیگر آنکه هرچند کس
محله بمحله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت چوکی شب تعین نمایند و سعی
کنند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشد و تحقیق پیروی دزدان از کره برو
اچکه و غیر آن بواقعی نمایند و اثری از آنها نگذارند و هرچه اسباب
گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازند و الا از عهده آن برآیند
و اموال غایب و متوفی تحقیق نمایند که اگر وارث باشد بآنها گذارند و گرنه
بامین سپارند و شرح آنرا بدرگاه نویسند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود باو
وصول یابد و درینمعامله نیز خیراندیشی و نیکذاتی بکار برند که مبادا چنانچه در
بوم روم شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نمایند که اثری از شراب
نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آنرا باتفاق حاکم آنچنان تنبیه نمایند
که مردم عبرت گیرند و اگر کسی از حکمت و هوش افزای چون دوا بکار برد
تعرض احوال او نباید کرد و در ارزانی نرخها اهتمام نمایند و نگذارند که مال
داران بسیار خریده و ذخیره نمایند و بمرور فروشند و در لوازم جشن نو
نوروزی و عیدها اهتمام نمایند که عید بزرگ نوروز است که ابتدای

آن

آن از وقت تحویل نیر نوربخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است
عید دیگر نوازدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب است و عید دیگر سیوم
اردی بهشت ماه است و عید دیگر ششم ماه خورداد است و عید دیگر دهم ماه
آبان است و عید دیگر نهم روز آذر ماه است و در دی ماه سه عید است
هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم عید دیگر دویم بهمن ماه است و عید دیگر پانزدهم
اسفند ماه است و عیدهای را متعارف را بدستور میکرده باشند و شب نوروز
و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کنند و در اول شبی که
صباح آن عید باشد نقاره نوازند و روزهای عید بر سر هر پهر نقاره نوازند
و زنهای بی ضرورت بر اسپ سوار نشوند و گذرها را آب دریا برای غسل مردان
و آب برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گردانند

فرمان حضرت شاهنشاهی بشهباز خان کنبوه نوشته شد

چون پیش نهاد همت اعتدال گزین و نیت معدلت آیین این نیازمند
درگاه بی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی و استظلال
بچتر والای ظل الهی آنست که جمیع سکنه و رعایا و سایر خلایق و برایا که
بدایع و ودایع ازلی و شرایف امانات ایزدی اند جل جناب کبریایه در ظل
عدل و انصاف و افضال آزاده خاطر و آسوده حال بوده در وظایف شکر
گذاری که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت است رطب اللسان

وغذب البیان باشند المنة لله که روز بروز صورت ایمنی از مکامن قوه بمواطن
فعل برحسب دلخواه ظهور نمود و همواره امرای اخلاص منش و حکام عدالت
نژاد که نقد معاملات ایشان بر محک قبول اشرف رسیده و در جمیع اطراف
و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده داد کشوری میدهند و
بمیامن خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه
و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا می نمایند و چون سبقت عبودیت و خدمتگاری و
نسبت دولتخواهی و جانسپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیة مؤتمن الدولة
البهیة مشار الممالک الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه واقر الاعتماد کامل
الاعتقاد مورد العنایت و الاحسان نظام الدین شهریار خان که مزاجدان
بساط اقدس و پرورده نظرهای خاص الخاص ست از مبادی ملازمت تا
غایت هر خدمتی که بدو تفویض فرمودیم بنوعی که مرضی خاطر اشرف ارفع بوده
تقدیم رسانیده از محض راستی و درستی بسعادتهای روز به ممتاز است
درینولا بموجب فرطه عنایت و کمال التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست
و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط تمامی کار بار ملکی و مالی صوبهٔ مالوه که خلاصهٔ
ممالک دلکشاست از خالصات و مهمات جاگیرداران و زمین داران
بتمام و کمال بطریق استقلال بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد
که در معموری آن بلاد امصار در تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع

و محافظت سپاهان و مرمت قلوب رعیت و رعایات خاطر رعایا و دفع مفسدان
و استیصال متمردان و تقویت ضعیفان و تنبیه ظالمان و تائید مظلومان و زجر
متکبران متاعی جمیله بروجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفهٔ سپاهان و
وامرا و تابینان و ارباب مناصب نوعی که نام نبام مدرکاه والا قرار یافته موافق
حال حاصل بلا قصور واصل میشده باشد باید که امرای عظام و سایر جاگیر
داران و کروریان و زمینداران آن صوبه عمدة الملک مشار الیه را صاحب
صوبه باستقلال دانسته از صلاح صواب دید او که هر آینه موافق حساب و
مطابق قانون آید مقرون خواهد بود دیرون نروند و هرگاه طلب نمایند
بجا و بلجا او را بی شایبهٔ تاخیر و اهمال حاضر شوند و نیز حکم جهانمطاع نفاذ یافت
که هرکس بصلاح استصواب آن عمدة الملک عمل نکند محال جاگیر
او را تغیر داده بدرکاه معلی اعرضه داشت نماید تا دیگری از مخلصان
عتبهٔ علیه بجای او نصب فرمائیم که انتظام سلسلهٔ جهانبانی و استحکام
رابطهٔ عالم آرائی باین امور مذکور منسلک و منسجم ست و همچنین در جمیع
ضوابط و قوانین پادشاهی و اوامر و احکام جهانداری که هریکی
اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت ست ثابت قدم بوده در
اشاعت و اعلای آن آداب الهی کمال اهتمام لازم دارند و خاطر
الهام مواردمارا متوجه احوال سعادت قرین خود دانسته همیشه امید

واز الطاف گوناگون وعنایات روز افزون باشد وچون مواکب انجم
ثواقب شاهنشاهی درین نزدیکی به تسخیر دکهن متوجه است والیان آنجا سالک
مسالک غفلت بوده دست تعدی بر ارباب ستم کشاده اند ونیز قدر عنایت
پادشاهی ندانسته در لوازم اطاعت اهتمام ندارند باید که آن رکن السلطنه
بزودی بآن صوبه رفته سرانجام آن لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین وآفرین گردد
چون رایات اقبال بشکار گوالیار نهضت فرماید آن رکن السلطنت را با جمیع جاگیرداران
صوبهٔ مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر دکهن رفته غمخواری آن ملک نماید ودر
آسودگی ورفاهیت جمهور سکنهٔ دیار دکهن از سپاه ورعیت مساعی جمیله بظهور
آرد وهر کس بروی عقیدت پیش از اضطرار روی نیاز بدرگاه آورد او را
بعواطف ظل الهی امیدوار سازند که ذات مقدس ما مظهر عفو ولطف است

فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکات متصدیان مهمات حال واستقبال و
کارفرمایان جزو کل ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای
جلوس بر اورنگ جهانبانی سنه سابع است از قرن ثانی که آغاز ابتسام بهار دولت
واقبال وزمان انکشاف صبح جلال وجمال است فرمان عدالت عنوان ومنشور
افاضت تبیان بارقه بروز وشعشه بظهور یافت که چون ناموس اکبر وقانون اعظم
سلطنت ابد پیوند الهی جل جلال قدسیه بمقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان
دار وگیر عالم ایجاد تعبیه پرداز کن مکن دایرهٔ کون فساد است چنان اقتضا

کرده

کرده که ریاست ممالک وسیاست مداین که عبارتست از ارتباط احوال
مقیم ومهاجر وانتساق مصالح کاسب وتاجر بدستیاری پادشاهان عادل ودید
بانی شهریاران دریادل جلوه نما وصورت پذیر باشد ویکی از وجوه خراج که مدار
علیه نظام عساکر نصرت مآل وجنود اقبال که حارسان اعمار واموال وحافظان
عقاید واحوال خلایق اند باج اشیاست که در بازار بیع وشرا وچارسوی چون و
درآمده که اگر سنجیدهٔ میزان اعتدال ارباب صیانت که نقادان نقود اجناس
کونی والهی ومقومان اعراض وجواهر انفسی وآفاقی اند گردد هر آینه جمع مصالح بمفاسد
انجامد وتمامی محامد بذمایم کشد الحمد لله که از مبادی احوال نصفت اشتمال همگی توجه
خاطر عدالت مناظر وتدبیر باطن جلالت مواطن ما در لوازم رفاهیت عموم بریت و
مراسم تربیت خصوص رعیت که فی الحقیقه فرزندان معنوی وودایع خداوندی اند
مصروف بوده المنة لله که باضات لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان و
ودیگر ممالک محروسه منهل اصناف ناز ونعیم ومامن مسافران هفت اقلیم است
درینولا بموجب توسعهٔ مراحم ذاتی وتکملهٔ مکارم فطرتی حکم نافذ وامر جازم شرف
اصدار عز ایراد یافت که از اصناف حبوبات وغلات ونباتات از اغذیه وادویه
روغن ونمک وشکر واقسام عطریات وانواع کرباس وپنبه واسباب وامتعه
واجناس واسباب پشمینه وادوات چرمینه وآلات مسینه وظروف چوب
وهیمه ونی وکاه ودیگر اشیا که مدار معاش جمهور انام واملاک معیشت خواص

و عام ست سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه که در تمامی و قماش
ممالک محروسه به تمغا و باج و زکوات و صد و یک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند
معاف مرفوع القلم بوده باشد تا این زمان که متصدیان کارخانهٔ سلطنت امثال
این امور معمول میداشته اند بملاحظهٔ خبرداری بوده که دست تطاول اقویا
بر ضعیفان دراز نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش سرکوب زیر
دستان خاک نشین نگردد و اکنون که هیبت شوکت و ابهت پادشاهی در قلوب
افراد عالم نشسته و انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک تتق بسته
بشکرانهٔ الطاف منعم حقیقی حاصلات آن همه آشیا که خزینهٔ موفوره گنجینهٔ
معموره ست بغیر از آن هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شد بتمام و کمال بخشیدیم
باید که فرزندان کامکار و امرایان نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد
و جاگیرداران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع
راه داران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران
حدود و ناموران ممالک محروسه مضمون فرمان معلی را بگوش هوش جا داده
در اجرای حکم جهانمطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه از دقایق امر لازم
الاتباع فرو نگذارند **فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرمانروای خاندیس**
امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوهٔ دودمان عز و علا
عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان سعادت کیش خلاصهٔ محبان صلاح

اندیش

اندیش مورد الطاف پادشاهی مصدر الآف خیرخواهی وافر الصدق راسخ البرهان
عمدهٔ اهل دول راجی علیخان باصناف الطاف پادشاهی و اضعاف اعطاف
ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد لله و المنة که بمیامن توجهات سلطانی
که اثریست قوی از عنایات سبحانی اینچنین فتحی عظیم و نصرتی فخیم از ممکن
بطون بمامن ظهور رو نموده و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص
حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ بود موجب مزید آبروی و ازدیاد عزت او اولا
در نظر دوربین ما و ثانیا پیش جهانیان شد و بمکارم توجهات باطن شاهنشاهی در معنی
مهمات کل دکهن و انتظام مهام حکام آنجا بآن مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن آنکه
قدر این عنایات کبری و شکر این عطیهٔ عظمی دانسته همچنین در امتثال اوامر و حکام
مطاعه کمال سعی و اهتمام نماید که کار آن ایالت پناه روز بروز افزونی باشد
والحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لایق خیرخواهان دوربین
و کارآگاهان حقیقت گزین تواند بود بظهور آمده و همین مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است
و انتظام احوال آن سعادت کیش بنوعی که غبار اختلال بر دامن آن نه نشیند پیش دید
ضمیر عرش مناظر ست و از آنجا که فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت
آثار متیقن باطن اقدس ست باید که همواره مطرح نظر راست و مطمح ضمیر سعادت گزین
باشد که بتائیدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیهٔ اقبال و رقوم رایحهٔ
احوال ماست انقیاد و اطاعت ما دیباچهٔ ازدیاد سعادت و ابقای دولت ارباب

دین و دول است و مخالفت و انحراف از قبله گاه عتبهٔ ما عنوان شقاوت ابدی
و دلیل ذاول سرمدی اصحاب ملک و ملل است و بر عالمیان هویداست که از
ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا امروز که سنه سابع است از قرن ثانی که
اول بهار سلطنت و نوروز سال اقبال است بهر طرف که لوای عزیمت بر
افراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته فتح و اقبال طلایهٔ عساکر اجلال و مقدمهٔ
جنود افضال بوده و درین مرتبه که نهضت رایات عالیات که بجانب پنجاب
اتفاق افتاده بود بجهت تصفیهٔ کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه وحوش افاغنه
ملاعنه و تادیب بلوچیان صوبهٔ قندهار بود بتائیدات غیبی هر اراده که در باطن
الهام مواطن ما که مرات جهان نمای غیبی است صورت بسته بود خوبتر از آن در
عالم ظهور آمد اگرچه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف بود
اما چون امارت و ایالت پناه عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس که
فرمان روای ایران است رابطهٔ یکجهتی سابق را منظور داشته ایلچیان معه
عرایض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص
و انکسار نموده استمداد همت و هر گونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام
آبا و اسلاف او مبداء ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحب قرانی
میدانسته اند چنانچه امرای روم و استطلاق روسای آن مرز و بوم
باستدعای جد بزرگوار خود شاه اسماعیل و خروج او به نیروی آن

جماعت

جماعت در جراید تواریخ ظاهر است و روابط حضرت جنت آشیانی با شاه
مبرور مغفور معلوم همگنان درینولا که ایشان را مهمی پیش آمده باشد فتوت پاد
شاهی اقتضای آن نموده که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع فرمودیم
و قندهار را بمیرزایانی از منتسبان آن دودمان اند مسلم داشتیم و سیر کشمیر
دلپذیر از عنفوان حال مطلوب و مرغوب خاطر اقدس بود بعد از فتح آن خواستیم
که سجدهٔ شکر پروردگار بر آن سرزمین که از عطیات مجددهٔ الهی بود بجا آوریم
با وجود جبال مرتفع و متصاعده و اشجار عظیمه متراکمه و طغیان آبهای طوفانی
که در راه بود مرور عساکر منصوره از آنجا محال مینمود بتوفیق ایزدی با موا
کب عالی روی توجه بآنحدود آوردیم و حکم عالی شده بود که چندین هزار
خارا تراش چابکدست پیش پیش پیشخانهٔ عالی میرفتند و در تنقیح و توسیع راه
ید طولا مینمودند چنانچه در اندک فرصتی تا اقصای کشمیر و کوهستان تبت
سیر فرموده طنطنهٔ کوس عزیمت بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً عرصهٔ
لطافت سرشت کابل را مخیم جنود افضال ساخته طرح اقبال قلعهٔ جدید که
حصن حصین حفظ الهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم و چنان مکنون خاطر دور
اندیش بود که جمعی از بهادران شجاعت پیشه را پیشتر تعیین فرموده ولایت
بدخشان را مستخلص ساخته بمیرزا شاهرخ مرحمت فرمایم لیکن درین اثنای
ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک نشین توران

بالتحف هدایای متوافره مکرر بطریق تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه رسیدند
چون مطرح نظر بلند پین غیر از موافقت و اخلاص از ارباب دول امری دیگر
نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک لاهور که ممالک
محروسه ست نزول اجلال فرمودیم و تنبیه و تادیب افغانان کوه نشین گوتاه
بنوعی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش فرمان برداری کشیدند و آنانکه سر
از اقبال تافتند هزاران هزار اسیر حبال سطوت و جبروت ما که ظلال قهر جلال
گبریای آلهی ست کشته در سمرقند و بخارا و ترکستان بفروخت رفتند و چون
ازین ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شد بمشیته الله تعالی درین رود در ساعت
مسعود و زمان محمود که منتجب بلند پینان و ایای نهانی اختیار کرده شد دقایق
شناسان جدول آسمانی باشد بدار السلطنته اکره مراجعت میفرمایم و
بر منتظران مقدم عالی ابواب فیض و افضال میکشایم و پیش از انتهاض
الویه مواکب عالی چون اندیشه انتظام بخش جهانیان بمزید ترقیه و تعمیر صوبه
مالوه مصروف گشته شاهزاده کامکار برخوردار غره ناصیه دولت و اقبال
قره باصره عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی واسطة العقد
سعادت مندی و حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآنصوب میفرستم
لایق انکه آیمنعنی را عین نزول رحمت الهی و محض رود سعادت نامتناهی
دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی جمیله بتقدیم رساند و بتازگی

خودرا

خودرا مورد عنایت خسروانی گرداند و چون بعد مسافت روی نموده همواره
گسانرا باعرایض اخلاص فرستاده مراسم یکجهتی بجا می آورده باشد و هرگاه آن
زبدهٔ ارباب اخلاص را در امری از امور احتیاج بامداد و کمک بود حقیقت احوال
مشروح بعرض کرامی شاهزادهٔ کامکار رساند که سفارش آن زبدهٔ مخلصان
بحضور اشرف فرمودیم که اینمخلص هواخواه را از یکجهتان خاص و ثابت قدمان شاهراه
اخلاص دانسته در همه باب انواع امداد و اعانت نماید درین هنگام که نسبت آن
عمدهٔ ارباب عقیدت باین درگاه بنوعی درست شده ست که بالتماس و استدعای
او مهمات مدعیات دیگران بساحته و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد خاصهٔ
اینمخلص هواخواه باید که بهیچگونه اندیشه بخود راه ندهد و قرب خود را باشاهزادهٔ جوان
بخت از مقدمات دولت و زافزون خود دانسته در مراسم اطاعت اهتمام
نموده منشرح خاطر و مسرور بال باشند و بر هوشمندان پوشیده نیست که سلاطین عالی
مقدار که تسخیر عالم و عالمیان بشمشیر نهاد همت و الاهمت ایشانست از حکام دیار
و ولایات اقطار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود ندانسته اند و دولتمندی
که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود اینمعنی را منظور داشته در تاسیس مبانی اخلاص
و عقیدهٔ رسوخ نماید هر آینه ملک و ناموس او بحال خود ماند و موجب اعزاز
و ترقی گردد و آن عقیدت پناه خود از مخلصان قدیم و هواخواهان مستمر الاخلاص
دانسته که اعتضاد الملک العظمی اعتماد الخلافت الکبری قدوة الخوانین

العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنت مبارز الدین اعظم خان بدان
حد و درفته بود و لوازم خدمت از ان خیر اندیش بوجود نیامده بواسطه بعضی
امور که محتاج شرح نیست بوده نه انکه در اخلاص آن رکن اسنح الاختصاص فتور رفته باشد
ولهذا در بارهٔ او انواع عنایت فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم از جمله
مراحم شاهنشاهی انکه بامارت پناه عمدة الملک مستشار الدولت موتمن السلطنته
قدوهٔ مقربان پایهٔ سریر زبدهٔ محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب علم و حکم مظهر
فضل او فی و فیض اتم جامع کمالات صوری و معنوی ناظم ماثر دینی و دنیوی
علامی فهامی شیخ ابو الفضل که از دم سازان بزم عرفان سرشت ماست
نسبت قرابت فرمودیم تا چنانچه علامی مشار الیه نقاوهٔ مخلصان درگاه است آن
مورد حق پسندی نیز مجموع باطن و مطمئن خاطر گشته در سلک کمال ارباب اخلاص
درآید او را همواره بنظر محرمیته دیده و از یکجهتان صمیم القلب تصور فرموده عنا
یاتی که در خاطر صلاح اندیش او هیچ گونه خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موا جب
امیدواری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص جمع بزرگ نژاد آن عالم گردد
درینولا مخطور خاطر قدسی ماثر شده بود که چون آن خیر خواه قدیم مجددا مصدر
خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف اقدس طلبیده
مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمایم تا من بعد هیچ احدی در بارهٔ
آن وافر الاعتقاد سخن ناشایسته بمسامع عالی نرساند و باز ارباب عرض گماشته

پذیرد

پذیرد امابواسطهٔ انکه آنجا بود و در اخلاص گذاشتن و بمسامعش بعید طلب داشتن
لایق نبود عنان اراده ازین وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید
که کسی اباید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت
اخلاص و عقیدت دل صمیمی آن مصدر آداب خیر اندیشی فهمیده بعرض
اشرف رساند بنابران افاضل مآب حکمت و معرفت نصاب جامع المعقول
والمنقول حاوی فروع و الوصول عمدهٔ مخلصان درگاه زبدهٔ مخصوصان
بارگاه مقرب الحضرت السلطانی اعتماد الدولت الخاقانی المخاطب بملک
الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی که در ظلال عنایت ما تربیت یافته و هرگز از بار
گاه والا تجویز دوری ما و نفر مودیم و رموز دانی و نکته سنجی و دور بینی و
آدم شناسی و مراتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسی او در حضرت
ما ظهور تمام دارد پیش آن نقاوهٔ ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف
عنایات نامتناهی ما فوق نماید و سخنانیکه مرکوز خاطر اشرف و ارفع ما
بتمام برساند و سرایر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقایق ارادت و اختصاص
او را نیز فهمیده بعیار دانش سنجیده بموقف سمع عالی معروض دارد بایدکه
آن مخلص خیر اندیش سخنان حقایق تبیان ما را چه از انچه در فرمان عنایت
مشحون مندرج ست و چه آن کلمات قدسی سمات که بزبانی با فاضت مآب
مشار الیه در خلوت فرمودیم بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف

خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی را بعقل دور اندیش خود دریافته آنچنان
اهتمام مخلصانه کار آگاهانه نماید که حکام دکهن کلهم علی الخصوص حکومت پناه
امارت انتباه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سلطانی برهان نظام الملک
که مجدداً تربیت یافته این درگاه است لوازم نیکو خدمتی و قوانین حق شناسی
بر وجه اتم و اکمل رساند و بسخنان کوته اندیشان ناعاقبت بین از جلوه اطاعت
و عقیدت انحراف نورزد چه اینمعنی باعث اعتبار آن مخلص طریق حقیقت گزین
و هم موجب امن و امانی خلایق آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود وکلای و عرایض
حکام دکهن بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود درین مرتبه بخاطر اشرف میرسید
که بحکام دکهن کس فرستاده شود و لیکن از انجا که عنایت پادشاهی عام است
و آن مخلص خیرخواه را با آنها ارتباط تمام آنرا علاوه عنایت بآن هواخواه
حقیقی دانسته چندی از مقربان درگاه را که بمزید عنایت و التفات مخصوص اند
همراه افاضت پناه مذکور فرستادیم باید که در سامان و سرانجام آنجماعه بزودی
روانه ساختن بدرگاه معلی اکمال سعی لازم داند و بمقتضای ظهور الطاف
عالیه اظهار ما فی الضمیر نموده هر مطلبی و مهمی که باشد بوسیله افاضت مآب
مومی الیه معروض درگاه معلی اسازد که از انجا کمال عنایت قدسی سرایت
در باب آن زبده مخلصان هواخواه مرکوز باطن اقدس است همه در معرض
قبول و انجاح مقرون خواهد بود و بموجب افور عنایت و التفات که بآن

اخلاص

اخلاص شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسپ عراقی و دو هوار
و یک قطار شتر نر ولایتی جهت آن مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع
وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل انتظام احوال و کافل حصول
امال خود داند و چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیه مستعدان طوایف انام سیما
طبقه ارباب علم و حکمت مبذول آسوده است و مردم صداقت مآب فضایل
اکتساب جالینوس الزمانی حکیم مصری را که در آنحدود است چنان کند که بالکل
بدرگاه معلی رسیده بحکمت مآب مشار الیه ملحق شوند و بعضی کارها که حکیم مشار الیه
در آنجا داود و هنیکو جه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف اقدس خواهد بود
و پیوسته خاطر ملکوت مناظر را متوجه حصول امانی و امال خود دانسته امیدوار
عنایت گوناگون باشد

فرمان حضرت شاهنشاهی به برهان الملک مسند نشین احمدنگر

حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده اعاظم حکام زبده
اماجد ایام اسوه مخصوصان درگاه نقاوه خیرخواهان بارگاه منظور
انظار خاقانی مشمول الطاف سلطانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات
متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلایل مکارم شاهنشاهی
و جزایل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه
از صدق طویت و خلوص نیت التجا بدرگاه گیتی پناه که موطن صاحبان ناز و نعیم
و ملجای مستعدان هفت اقلیم است آورده بود همواره مرکوز ضمیر الهام پذیر

میگشت که ولایت دکهن باو تفویض یابد و ظهور این امر جلیل القدر موقوف
بسعادت وقت بود لله الحمد آنطور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیال در نمی آمد
بتوجه اقدس صورت یافت و عمدهٔ اماجد عظام راجی علیخان که مکرراً بفرمان
عنایت و منشور التفات سرفراز گشته بدان خدمت مامور شده بود بوسیله
ظهور آن خدمت مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد برهنمونی بخت
قدر آن داند که همیشه حضور اشرف ما را بخاطر داشته در اظهار آثار اخلاص و
عقیدت و حقیقت که سرمایهٔ دولت دوجهانی و پیرایهٔ آبروی جاودانیست جهد موفور
نماید و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بمزید ترفیه و تعمیر ولایت مالوه
مصروف شده شاهزادهٔ کامکار برخوردار غرهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال قرهٔ باصرهٔ
عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق
پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآنصوب میفرستیم آنرا ورود سعادت
انگاشته بمشورت عقل دوراندیش خود در استحکام مبانی هواخواهی افزان
کوشش بکار برد و پیوسته عرایض اختصاص فرستاده گلشن یکجهتی را تازه دارد
که هوشمندی و حق شناسی حرز متین و حصن حصین ملک و ناموس است و بر ارباب
دانش و بینش ظاهر و باهر است که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش
دید همت والانهمت دارند از حکام دیار و ولات امصار جز اخلاص و طاعت
مطلوب و مقصود نداشته اند و چون باطن اقدس متوجه ازدیاد سعادت آن

آن عزت

آن عزت پناه است عمدة الخواص کامل العقیدت و اخلاص مستحسن الخدمت
العالیه امین الدین را که یکی از ملازمان خاص و مریدان با اخلاص است فرستادیم
که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً خاطرنشان او سازد
باید که بگوش هوش اصغا نماید و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال
خردمندی و حق پسندی چنانچه در ملازمت اقدس ما فهمیده است بتقدیم
رساند و قوانین ما را بدستوریکه در ممالک محروسه جاری و ساری است
رایج گرداند و گریزت شعار آن کوتاه بین را که جز پیش پای نه بیند و غیر از
فساد اخلال نکوشد در مهمات دخل ندهد و در رعایت خاندانهای قدیم
و پیش آوردن اصحاب اخلاص که براست گفتاری و درست کرداری مشهور
موصوف باشند کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلای اهل
دانش و حکمت سعی موفوره بجای آورد و شبا روز را در مرضیات الهی
معمور داشته آنچنان آگاه باشد که دست اقویا از ضعفا کوتاه بود و زیردستان
در مهاد امن و امان مرفه الحال و فارغ بال باشند و چون منشور عاطفت
بآن عمدهٔ مخلصان شرف صدور می یافت بخاطر ملکوت ناظر بمقتضای شمول
رافت که احاطهٔ عموم خلایق دارد رسید که فرمان قضا جریان نصایح تبیان
بعادلخان و قطب الملک نیز عز ایراد یابد اگر توفیق رهنمون آنها شود در لوازم
اطاعت برخلاف سوالف ایام سلوک نمایند چه از آن بهتر که عنقریب بتایید دولت

ابد پیوند باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و سایر بنادر شوند و مورد
هزار گونه عنایت گردند و اگر بواسطهٔ خورد سالی و هجوم کوته بینان که بعد مسافت
را حصن حصین خود خیال کرده بغفلت گرایند از و نیز توفیق ربانی و تائید آسمانی
در اندک فرصتی تمامی ملک آنها بآن تربیت کردهٔ ما تعلق خواهد گرفت باید که
عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود داند فرمان حضرت
شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای شیراز المنة لله که از آغاز ابتسام صبح
اقبال و طلوع نیر اجلال که مبداء جلوس بر اورنگ سلطنت است تا امروز که عوام
سعادت انتظام خلافت باربعین پیوسته و در نظر دوربین عنفوان ریعان
بهار دولت و اهتزاز ریحان حدیقهٔ افضال است همگی مقصد همت فلکی اعتصام
در تکمیل و ترتیب مستعدان هر صنفی سیما مستغرقان بحار علوم بوده و علی الدوام
مستکملان هر فریق در حواشی سریر والا بمطالب علیه رسیده کامیاب
صوری و معنی اند جریان حکمت الهی بر آن صورت پذیر گشته که چنانچه پاد
شاهان عظیم القدر توجهٔ عالی باین فرقهٔ گرامی میگمارد همچنین این گروه نیز
جویای مطالب انسی و وصول بمحفل عالی که محفوف مفاخر و معالی است می
باشند درین هنگام که صیت فضایل و کمالات کسبی و وهبی افادت اتصاف
مرضی الشمایل جامع الکمالات چلبی بیک مکرراً بسمع اشرف رسیده همانا که
حسن اخلاص ذاتی او بر باطن الهام مواطن ما پرتو انداخته توجه معلی

بطلب

بطلب او شرف ظهور یافت مستحسن آنکه بقاید الطاف و سایق مکارم شاهنشاهی
محمل امید باینصوب صواب بربندد و بزودترین وقتی باستلذاذ حضور فایض السرور
مستعد گردد و در آمدن و آوردن ارباب استعداد اهتمام نماید و سعادت منش
فتاحای شیرازی را در باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوهٔ ظهور خواهد رسید

دفتر دویم

دفتر دویم عرایض و خطوط که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین بلند مکان نگارش یافته اند

عرضداشت کمترین بندها ابو الفضل بتوجه شاهنشاهی ایزدی عنایت که شامل حال
اولیای دولت است و کهنیان بیدولت بحال تباه گرفتار امید که جمع سرکشان
و نخوت فروشان بباد افراه خود گرفتار آیند صاحب من روز خور یازدهم خورداد ماه
الهی بسواس رای و سوریا رای و نانابهای آمدند قولنامه طلبیده بودند و اینها
تا حال بملازمت شاهزاده نیامده بودند و برهان را نیز ندیده در حوالی تلتم و
بیتاله و انتور میباشند خلعت داده مستمال گردانیده روز کوش قاصدان
چاند پی پی آمدند و از شنیدن سانحه ناگزیر شاهزاده ملول شد چون خبر آمدن ما
شنیده استکشاف احوال نموده اگرچه بر حرف و حکایت دکهنیان اعتماد نیست
اما کار برد قدری دشوار است و از غلامان حبش در آزار هرچند بعادلخان
و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی بهم نرسیده اگر میرزا شاهرخ برسند

ویک سردار دیگر که بجز لغار و برالغار شایسته باشد مثل شاهباز خان که نزدیک است
گشایش احمدنگر بمجرد برآمدن ستارهٔ سهیل میشود و جزوی خزینه ناگزیر آنچه من فهمیده
ام کار دکهن بسی آسانست اگر از همراهان دپی و حوصله می یافت احتیاج این هم نبود
که کارهای این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تعالی بخوبترین وجهی کرده است
شادمانی و دادگستری و دولت روزافزون باد عرض داشت بحضرت شاهنشاهی
عرضداشت کمترین بندها ابوالفضل حقیقت روانه شدن بعزیمت سجود قدسی
آستان عرضداشت کرده بود روز سروش بیک کروهی گذشت قلعه
براهویره سعادت ملازمت شاهزاده والااقبال دریافت و از دیدماندو
بود ایشان چشم دل روشنی پذیرفت از هوشیاری و آگهی برنویسد یا
از عقیدت و اخلاص بدرگاه مقدس برگوید الله تعالی آن نونهال دولت را
در ظلال عاطفت بکمال صوری و معنوی رساناد بجهت معلوم فرمودن اطوار
و اوضاع سه روز دیگر نگاهداشتند و فهمیده خود را با دستور العمل آبادی
ملک نوشته داد و قریب نه لک روپیه نقد و اسپ و یراق و خلعت ها که سر
انجام یافته بود تمام را بدیشان سپرد صاحب من از روی کرامت فرمان
اقدس در باب فرستادن لشکر و خزینه صادر شده بود اگرچه بعنایت الهی
برای فتح احمدنگر لشکر فراوانست لیکن تا تهانه نه نشیند ملک برار و احمدنگر
ضبط نمیشود باید که جمعی در ملازمت شاهزاده باشد اگر جای مددی در کار شود

کروهی

Centhanthus
Red Valerian
Valerianae
Onchlk Chiffs
Sold Nal
Δ Junior Sept

کروهی رخصت یابند و مردم را جاگیر بسیار تغیر شده درخواست دارند و
ملک تقسیم یافته است و هنگام برابر ساختن نشیب و فراز و خاصهٔ شاهزادهٔ
والاگهر را از تغیر و تبدیل جاگیر چیزی کم بدست آمده و خرج توپخانه و احدیان
و مردم نوآینده بحال خود اگرچه خزینه عنایت شود گنجایش دارد و توپچیان
معتمد و گوله اندازان آن طرفها بجهته قلاع نیز در کار اند و سنگتراشان درین
ملک بس کم بهم میرسند از آن هم اگر چندی عنایت شود برجای خود است
بیستم اسفندارمز ماه الهی رخصت یافت صبح متوجه مقصود حقیقی میشود امید که
بزودی و خوبی بدین دولت که سرمایهٔ سعادت است مشرف گردد و از گونا
گون غم و اندوه رهائی یابد دولت و شادمانی جاوید باد عرض داشت
بجناب شاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل
همواره بظاهر و باطن و صورت و معنی بدعاگوئی دوام دولت جاوید طراز قیام
دارد امید که همیشه بصحت و بهجت کامروای جهانیان باشند و گرامی اوقات
در صید دلها گذرد و خواهشهای مردم را بشایسته پاسخها چاره
گر شوند میشود که مردم میروند و آنانکه هستند آزرده اند و عرایض
بدرگاه والا مینویسند و التماس طلب میرود بسیار ازین معنی حیرت روی
داد از برای خدا خود متوجه مهمات شوند و یک یک را در خلوت طلب
داشته بزبان خوش دلآسائی نمایند و اگر از کسی لغزش رود اغماض نظر فرمایند

گروها گروه خلق خاصهٔ بزرگ منصبان و خدمت گذاران نزدیک را پای
بند احسان کردن و سرمایهٔ دل بدست آوردن چند چیزست انعام اگر بمقتضای
وقت کم باشد بنهان دادن اگر نه بعلانیه از خلعت و اسپ و زر و چیزان و نشاندن
در مجلس و سخنی گفتن و نزدیک استاده کردن و منصب افزودن و جاگیر دادن و
بالتفات یاد کردن و بمنازل مردم رفتن برخی باشند که جمیع اینها به نسبت
ظاهر باید فرمود و بعضی چندی را تراخی نباید انداخت دولتمندان کار آگاه
بیک قاب طعام چندین نیکوان را بدام کشیده اند و دیگری بچندی از خاصان
که براستی و درستی اعتبار داشته باشند فرمود که احوال را بی ملاحظه در
خلوت بعرض رسانید و واقعات بابری در نظر دارند و آن زیست و روش
پیش نهاد همت باشد همواره نیایش گری بدرگاه ایزدی نمایند خاصه سحرها
و از مجذوبان و درویشان گنج نشین استمداد نمودن و چنانچه بعقل روز
و بخت بیدار از مکیفات گذرانده اند از خواب اول روز هم بگذرند یقین
که اینها همه بر خاطر صافی میگذرد ولیکن بمقتضای خیر اندیشی بی تابانه
آنچه معقول میداند معروض میدارد و سره کردن کار ایشانست
دولت و صحبت و بهجت روز افزون باد **عرایض بحضرت شاهزاده عالمیان**
عرضداشت خیرخواه حقیقی ابو الفضل همواره خیریت صوری و معنوی
و دولت ظاهری و باطنی آن نوباوهٔ گلشن اقبال را از ایزد توانا

Pyrethrum
compositae

میخواهد

میخواهد و آنرا شاداب و دولت جاوید طراز شاهنشاهی میداند امید که آوازهٔ هوشیار
خرامی و کارشناسی و قدردانی و معدلت دوستی آن بخت بیدار سعادت آمود روزگار
عطرآمیز و نشاط افزا گردد و ظاهرست که گرامی اوقات را قسمت میفرموده باشند هر قسمی
را بناگزیر و بایست آن آباد ساخته بخود همان قدر پرداختن شایستگی دارد که پیکر
استخوانی منتظم باشد برخی خلاصه اوقات در پاسبانی خلایق گذرد و در معنی
آن نیز کار خویش ساختن است لیکن هر کس چنین آشکار را از خوابیدگی و غفلت نفهمیده
توقع دارد که در شبان روزی لختی بشنودن و آستانهای هوش افزا بآستانیان
نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانه بیشمار همان باید شنید که بکار آید برای عبرت
پذیری و طرز دانی شاهنامه و ظفرنامه و واقعات بابری و کلیله دمنه را
بشنوند نه شنوای که کلامان او را سرمایهٔ خواب دانند برای آنکه سررشتهٔ نیک و بد
بدست افتد و رهزنان درونی و بیرونی چیره دستی نه نمایند و اخلاق ناصری
و جلالی نصف اخیر کیمیای سعادت را مقصود انگاشته اندک یاد گیرند و مثنوی
معنوی و حدیقه و جام جم نیز در محفل همایون باشد دولت و صحبت و بهجت افزون باد
عرضداشت بحضرت شاه اکبر عرضداشت خیرخواه حقیقی ابو الفضل مهمات
مالی و ملکی تا امروز صورت نگرفت و چون درین سال هم نشود بسال دیگر
خواهد کشید اصل خود آنست که برسم شکار جریده بچالنا پور تشریف آورند تا
خانخانان و بنده هم بملازمت سعادت اندوزند و یکیک را قرار و مدار

شود تا صلاح دید آن حضرت نباشد اعتبار را نمی شاید و مردم هم دلنهاد
نمیشوند و آنکه حضرت منع فرموده اند آنست که بی تقریب با نبوه لشکر نباید اگر
با چندین شکار گویان تشریف آورند هیچ قصور ندارد و کار بسیار میشود و فراوان
سود حاصل و اگر بهیچوجه پسند خاطر شریف نیست خواجه ابو الحسن را با مکتوبات
خاطر قدسی روانه سازند هر چند میداند که در ملازمت عالی کسی که از ته دل دوست
دارد جدا کردن او چه صورت دارد اما او هم جریده در ده روز کار کرده
باز بملازمت میرسد در شش روز می آید و میرود اگر بسیار باشد چهار روز و گرنه
دو روز و اگر این دو شق بخاطر نرسد پس امر عالی صادر شود که کمترین جریده بملازمت
بیاید صاحب من باز نفرمایند که چرا عرضداشت نکردی و گر بهمین نهج بگذرد
نمیدانم که کار بکجا کشد نیز خواجه را ضروریست مهم ورنه برخاسته میرود
همچنین میرزا علی بیک و دیگر مردم چون وقت گذشت و در گذشتن است
بیشتر ازین تغافل گنجایش ندارد و تفصیل مهمات که باید کرد باز بتازگی جدا
نوشته است برای خدا ساعتی متوجه شده نغزک وا رسیده پاسخی فرمایند صحت
و دولت و معدلت روز افزون باد سیزدهم محرم سنه هزار و دو بر ساحل
گنگن دکهن تحریر یافت بوالانژاد شاهرخ میرزا نبیره سلیمان میرزا فرمانروای بدخشان
التفات نامه گرامی که نامزد این خیرخواه حقیقی شده بود در بهترین زمانها
شرف ورود یافت چون متضمن مژده صحت و عافیت بود بهجت افزود الله تعالی

Tanacetum vulgare
Tansy
Compositae
In hedges & by road sides
(Chel)

ازانچه

از آنچه نباید و نشاید در حفظ خویش داشته در محاسبه شبانروزی مشغول دارد
و ملایم و در ناملایم روزگار که زمان بی این نباشد توفیق برداشت و آگاهی و فراخ
حوصلگی کرامت کناد عرضداشتی که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند
بسمع همایون رسید مستحسن افتاد مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت
می آمده باشد هر چند امری ضروری بالغرض نباشد شرح آرزومندی و خیریت
آن دیار همواره باید نوشت دیگر اگر من در ارسال قاصد و نامه مقصر باشم در یاد کرد
حفظ الغیب مقصر نیستم همیشه ذکر شریف در مجلس معلی بوجه احسن میشود عاطفت
و عنایت شاهنشاهی درباره ایشان روز افزون است العاقبت بالخیر باد
بشیخ مبارک شیخ خضر بموقف عرض حضرت مخدومی بمقتضای خدا
شناسان حق بین پیش او کاشفان اهل یقین قدوه ایزد پرستان حق گزین
پیشوای حقایق رموز دان دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ خضر مدظله
العالی میرساند که احوال این مسکین بر نهجی که متکفل نظام کل خبیر و قدیر و
رحیم و کریم است میدارد چه در اطوار شدت و چه در اوضاع رخا مستوجب
شکر است اما از آنچه که متغمس مقتضیات طبیعت و بشریت است اگر از اسباب
حرفی بگوید یا زبان شکوه دراز کند چه ملامت توان کرد اگرچه بنظر تامل
فاعل حقیقی این هم کسی است که در بارگاه او خاشاک امکان را راه نیست
ملامت کجا میگنجد و چون و چرا کجا راه دارد ای پدر بزرگوار و ای دانای

اسرار احوال نفس و بدن خبر دیچه گوید و چه تصدیع دهد اما عالم بیماری باست
بقدر قوت و قدرت استعلاج مینماید و شرح اطوار مینویسد در نشاء صوری
بدنیه قطع از اتعاب و آلام و مشاق که فوق الطاقت ست تا لمی که دارد
و تحسری که واقع ست آنست که در لباسی که بحسب تقدیر محسود عوام شده ست ازین
کس کاری بظهور نمی آید که حق این نشاء از ذمت همت خود ادا نموده باشد اگر این
قدر میسر نشود این مقدار خود میخواهد که بتوفیق ایزدی در لوازم سپاهگری تردد
چند واقع شود که صاحب مرتبی این کس را در تربیت و رعایت بر عوام حجتی گردد باشد
و از طعن کوته نظران که طالب علمی را چندین رعایت چه مناسب باشد نجات یابد
و هر تعبی که میکشد و آلمی که میرسد بای حال اگر درین راه بودی شرمنده
این نشاء عنصری نمی بود و از عالم نفسانی نفس الامری که انسانیت باخلاصه
انسانیت عبارت از انست چه گوید و چه نالد که از بدو صبح یوم التمیز
تا حال که مبادی شام غفلت و آغاز شب دیجور معصیت ست چه بمکر
و تذویر و چه بعلانیه بستم و تعدی سلطان قوای غضبی و شهواتی دست جور
دراز کرده خانمان این مظلوم را تاراج بردند و کاد البرق الخاطف اکر از مستی
افاقه مائی دست میدهد در سابق زمان که از اسباب طغیان و ابواب
عصیان چندان ماده و کشاده بنود تجرد منشی و خیر اندیشی که نزبان حال و
مقال اهل گور بودن ملاحظه کرده میشود از خدایع بدایع نفس امّاره بود مجملاً

از اصول اصیله اخلاق حسنه بهره ندارد و فروع آن که از نتایج اصولست کجا
داشته باشد و سرّ این چند که در پیدائی پیدای انسانیت کاهی بمقتضای عونت
نفس متیقن این کس و مظنون دیگران میگردد هر آینه چون مشوب باغراض دنیه ست
از قسم اشتباه باطل بحق خواهد بود و هرگاه که خرابی باطن درین درجه باشد از اعمال
بدنیه چند که در ظواهر شرایع عامیه مندرج ست اثباتاً و ثقیاً وجوداً و عدماً چه گوید
اذا لم یکن رأس المال فکیف الربح ای سالک مسالک طریقت از کجروی ها و نادرستیهای
این نفس امّاره چه نویسد که تلبیس میخواهد که عیوب خود را خود هم نداند تا باد یگران
چه رسد و معالجه کجا راه داشته باشد سبحان الله و معیشاه و اعوثاه زیاده چه نویسد
و تصدیع آن قبله کاهی چه دهد امید که توجه بر حال این بیمار دریغ نفرمایند دیگر
ملاطفات کرامی مرة بعد اولی و کرة بعد اخری میرسند و باعث مسرت و بهجت
میگردند الله تعالی سایه بلند پایه آن قبله کاهی بر سر مخلصان خصوصاً این بنده
سالها بسیار دارد بمقتضای عطوفت و الالتفات فرموده بودند که در بعضی
امور بی تکلیفانه نگارش میرود قبله کاها نزا محض سعادت و عبادت میداند
بخاطر ناقص میرسد که در بنین نوع چهار مرتبه متحقق میشود و هر مرتبه چندین
درجه دارد چه حق بنی نوع و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و ایصال
نفع و دفع ضرر از لوازم مرتبه ادنای حقوق که از مشارکت در نوع واحد
تواند بود در نظر خورده بین متحقق و مبرهن ست فکیف مراتب دیگر الحمد لله

medicago sativa
Lucerne
Leguminosæ
△ June July
fur culbrota pula Etym

والمنته که این شکسته را به نسبت ایشان حقوقه اربعه کامله متحقق ست وبآن نازان
یازدهم شهر جمادی الاول سنه نهصد ونود وچهار بشیخ مبارک در قضیه والده خود نوشته
بموقف عرض حضرت مخدومی الانامی قبله کاهی مدظله العالی میرساند که متوجه
شدن والده ماجده مغفوره مبروره ازین خاکدان کدورت وزندان ظلمانیت بسوی
شهرستان صبا وگلستان نورانیت من سرگردان هیچ مدان گوی بیخردی را
آزرده دل ساخته لختی از زمانه در جزع وفزع داشته کامروای نشاء طبعی عنصری
داشت وشطری از اوقات را بصبر تلخ کام داد ظاهر ست که آن مورد ان
بارخانه تکوین وایجاد که ازبد وصبح تمیز تا حال وحدانی المطلب بوده همت را
در مرضات آلهی نموده اند کردی ازین تند باد حادثه عظمی بر چهره همت علیا
ایشان نشسته باشد وبمقتضای خدا دادی وخدا همتی در موقف رضا وتسلیم
بوده از دل نورانی حقانی خود جمعی را که در نشیب طبیعت وکوی بشریت مانده در
بی صبری بزرع افزای فشرورقه اند دلدار یها داده باشند که عطوفت پدری
زیاده از رافت برادریست وحنان آن احسن الخواص نرم حقیقت بعلم الیقین
میدانید که این سرای بیوفا که خاک بوده مذلت وانبارخانه هوان ست
گذشتی وگذاشتنی ست ودل بستنی متاع وبختنی نیست وکام نخستین
آن سیاح پیدای ناپیدا خدا آگاهی دانیز دشناسی وآن قبله صوری ومعنوی
ومجموعه علم وعمل آنست که در امثال این حوادث جان کاه معرفت ازمای عیار

Galium verum
Stellata
Gal. or Mollugo Hedg. Bedstraw
This was scarcely perceived here a yr past top of Crapp. Hill yr 38 when it had not been seen before - appeared from yr long cold weather
NB the most perennial & weekest yr verum from Chelsea
In hedges & thickets
Epist

خیر هوشمندان وخبرت افزای بخت بلندان را راه پیمبری رفتن قطع نظر از انکه عمر را
بعبث صرف کردن وانفاس قدسیه را بامرضیات آلهی مصروف داشتن ست
بآن مسافر عالم قدس ضرر میرساند چنانچه محققان ملت نحلت بایمای اکتفا نموده
بلک بتصریح فرموده اند حیف بس حیف که آن مسافر قدسی منزل را بران عزیز
آلهی نورانی از فرزندان ومنتسبان خاص که چشم امداد معاونت دارد مضرت
واز ارشد یقین ست که آن حضرت این منتسبان را در دل از اری آن بلک
روح نگذاشته باشند بالفرض والتقدیر اگر ناشکیبائی وجزع افزای آن
ارتحال فرموده ملک مقدس اسود مند آمدی را بنجا که این معالجه مخالف رضا
خدای جان آفرینست خواهی نخواهی مانع سلوک اینجاده خطرناک خواهد
بآن راه یافته سرایر معنی ودانای اسرارها نخانه مشیت امسال این مقدمات
نگاشتن مقصود نه آنست که القای کلمات قدسیه حقیقة بمنزل تسلی خاطر
فیض ماثر نماید حاشا کلا وبیت خرد نبود بمعدن زر فکندن ∴ بدریا در کان
گوهر فکندن ∴ بلک مقصود این حران انجمن آفرین آنست که مبادا خاطر قدسی
از استغراق دریای ژرف انوار آلهی فرصت یاد آمدن قضیه تسلی این گروه
گوتاه معرفت کم عقل نباید پس تا نامه تذکره ایست ازبرای ماتم زدهای اسیر
طبیعت ودریوزه گریست ازبرای نادانان نابینای خرد که هم چشم وهم سرمه دهد
آینه میخواهند یعنی علمی میخواند که بدار الامن عمل رساند وعملی میطلبند

که به نزهتگاه بی تعلقی و فراغ خاطری برده محو مطلق ساخته اتصال حقیقی بخشد
و در مفاوضه شریفه ایمای بزیارت قبور انبیا و اولیا رفته بود حقیقت شناسان
مسافران ملک معنی و قاطعان قیافی معرفت را کجا از زیارت اطلال
فرموده اند و عاکفان مواقف قلوب را کجا اجازت طواف آب و گل داده اند
و مع هذا اگر وقت مساعد بودی هر آینه این مسکین در لم او خوض نکرده سرانجام
این مینمود و بدانچه رضای خاطر اشرف می بود میکوشید العاقبت بالخیر باد
بشیخ مبارک در تعزیت والده خود بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی
ملاذی امید گاهی دامت برکاته میرساند که الحمد لله و المنة که مفاوضات
قدسیه آن قبله خدا آگاهان در چنین مصیبت صبر کش و فجیعت عقل برهم
زن مرة بعد اخری مراسم مواعظت بل لوازم طبابت بتقدیم رسانده
این سرگردان بادیه خودنمای را بمامن جزیل رضای آورده اند امید که بتوجه
اشرف اقدس در نزهتگاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود الله تعالی ذات
جامع الکمالات آن پیشوای دانشمندان را درین نشاء صوری بسیار دارد
و ما را پیمان صورت و معنی را پذیرای نصایح ارجمند صحت ظاهری و باطنی روزی
کناد آنچه در هر باب ایمای میشود در انجاح آن سعادت خود میداند والسلام بایشان
بعارف کامل شیخ مبارک بیت سلامی چو اخلاق تو مشکبوی ؛ سلامی
چو الفاظ تو درفشان ؛ بآن قبله راستان میرساند نمیدانم که چه نویسم آنچه از

Scorodenia
Teucrium
Wood sage
Labiatae
In woods & heathy bushy places
Δ July) Epson!

مهر و می

مهر و می صوری و ضروری آن یگانه در دلست که قلم بی زبان عاجز و قاصر چه نویسد
و چه گوید ای گره گشای بسته کاران ؛ و ای آرام بخش بیقراران ؛ احوال این مستهام
بیاد آن سرور دنیا و دین مستوجب شکرست امید که احوال و اوضاع آن رهنمای
سرگشتگان بادیه حیرانی و آن جمعیت بخش آشفته کان کوی نادانی برحسب دلخواه دوستان
حقیقی باشد والسلام بخان خانان سپه سالار بشری لقد الجر الاقبال ما وعدی و کو
کب المجد من افق العلی صعدی بعد از دعای که فاتحه کلام دل بستگان سلسله مودت
و خاتمه کار حلقه بگوشان دایره محبت ست مقرون مالوف تهنیت و مبارکبادی مشحون
بصنوف خورمی و شادمانی مشهود خاطر خطیر آن نور حدیقه دولت و بختیاری و نور
حدقه نصرت و کامکاری اللهم حصل اماله و یسر وصاله میگرداند که طلاطم امواج اشتیاق
را چون توالی مراتب فتح نهایت نیست و تراکم امواج فراق را چون تکاثر مآثر محبت
انجام و غایت فی المنة لله که نقش خاطرخواه صورت بست و صورت مراد بوجه
احسن بظهور پیوست قطعه زین مژده اقبال کزان سو آمد ؛ دولت ز نشاط تهنیت
گو آمد ؛ گل بوی که باغ عشرت از سر بشکفت ؛ می نوش که آب رفته در جو آمد ؛
اللهم کما نورت العالم الجسمانی بنصره نور ملک الروحانی بطول عمره از نگرانی خاطر فاطر
که درینمدت ایام داشت چه گوید و چه نویسد قطعه ز فرقت تو چگویم چه رفت بر سر ما
ز غیبت تو چه گویم که چون بود احوال ؛ ز آرزوی تو سالی بقیمت روزی ؛ ز انتظار
تو روزی بقامت صد سال ؛ خصوصا روزی چند که زمانه در مقام گوشمالی

شده یکطرف اخبار وحشت آثار از جانب بکرات رسانیدند و از یکطرف
بدوری تنها اکتفا نکرده در هاویه بعد المشرقین انداخت و ضمیمهٔ این حال اکثر اللا
خلال که محنت امتداد ایام نارسیدن قاصدان آن اقبال آثاری که از همه
جانگاه تر بود شدت علاوهٔ این حالت پر ملالت شماتت اعداد مقالات
لاطائل اشقیا خدا شاهد ست و کفا بالله شهید اکه ظهور تشتت خاطر و توزع
باطن بجائی رسید که بی شائبهٔ تکلف بچندین وجوه ممات تفوق بر حیات تفوق جسته
مرغوب طبایع مخلصان شده بود مهمات همت من کجا و این هرزه درائی
کجا جای که اقبال شاهنشاهی مقدمهٔ الجیش آید دولت پناهی بوده باشد از قوافل
توجه و عساکر همت دیگران چه نام توان برد الحق لطیفهٔ بود غیبی و مژده لازمی
که ما حسن اوقات و اسرع ساعات تدارک شد ایام دوری و تلافی
نکابت الام مهجوری نمود الصاف انکه تائیدات سبحانی و امدادات آسمانی
کمال جانسپاری و سرداری و نهایت مردانگی و فرزانگی بتقدیم رسانیدند
مرا کجا قدرت آنست که شرح یکی از ین جلائل امور و عنایت آلهی در منصهٔ
ظهور آمده نمایم قطعه خوش کارنامه ایست که آمد بروی کار ∴ این کار از تو آید
و مردان چنین کنند ∴ یا بند دست اگر بسنجن خنجر و کمان ∴ بر دست بازوی تو
هزار آفرین کنند ∴ از میامن محاسن اتفاقات انکه بعد از تطاول مقالات
اهل مشورت و ارباب کنکش از دوست و دشمن که شاید شطری از ان بوسیله

curcuta
Dorla
Devil quit

مکاتیب

مکاتیب دوستان معلوم شده باشد شانزدهم بهمن ماه جلالی موافق هفدهم
محرم الحرام بندگان حضرت بدولت و اقبال از امن آباد الهابا دغنان عزیمت بصوب
صواب انتمای فیچور منعطف فرمودند که باسرع اوقات بدار الخلافه اگره رفته
تخفیف اسباب یادتی نموده برسم الغار متوجه احمد آباد شده اعانت و تقویت
اولیای دولت قاهره نموده و مارا از زرکار اشرار آن دیار و فجاران روزگار
برآورده باقرب اوقات مراجعت فرموده در مستقر خلافت نزول اجلال فرمایند
معلوم عارفان بصیر و مستبصران خبیر ست که غیر از ذات قدسی سمات حضرت
ظل آلهی که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت ست نسبت باوجود خجسته
هرج مرج غبار نخاطر اشرف راه نیافته در نهایت شگفتگی و غایت شجاعت
از روی حسن تدبیر چندین مسافت را پیش نظر دور بین خود در نیاورده آنکاه
جلائل مواهب حضرت واهب جل شانه کرده پی شائبهٔ تکلیف مثل خیابان باغی
خیال فرموده از روی کمال شوق و وارستگی خرامان خرامان متوجه بودند
و چندی دیگر از هواخواهان درگاه و مخلصان بارگاه که بقدر استعداد قابلیت بقسم
وافی از والایل بقسط اوفی این خدمت بوجهانی احتیاط وافر یافته از اغراض دنیه نفسانیه
خود بقدر نجات یافته اند آنها هم بموجب نخوی ابطه معنوی که بوسیله جمیله متابعت
مرضیات این رفیع الدرجات محقق و ثابت ست از روی آزادی و کمال شادی
در رکاب بضرب قباب پوده طی مراحل و قطع منازل می نمودند و الحمد لله که راقم

صحیفهٔ اخلاص در سلک آن سعادتمندان بخط وافر محظوظ شده تماشای احوال مذبذب
انتما خواص و عوام برادران طینتی نموده منتظر بارقهٔ عنایت بی غایت حضرت واهب
العطایا عظمت آلاءه بود که یکمرتبه بغتةً در سلخ بهمن ماه مطابق غره غرای صفر که
مواکب انجم ثواقب ظل الهی در کوره و کانم پور نزول اجلال نمود که قاصدان چودری
گشته این مژدهٔ غیبی و نوید لاریبی رسانیدند و بندگان حضرت اعلی سجدات شکر
بتقدیم رسانیده حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و نقارهٔ شادی بلند آوازه کنند
چندان خوشحالی و فارغ البالی راه یافته که بشرح و بسط راست نیاید از اینجا
قیاس باید کرد که در اصل کمال بهجت و مسرت دوست و دشمن مساوات پیدا
کرده بود بعد از آن مکرر ابوسیله عرایض کلیان رای و اعتماد خان و نظام الدین
احمد و شهاب الدین احمد خان علی الترتیب المذکور حقیقت کمال جلادت و تهور که
از ایشان ظاهر شده بود معروض پایهٔ سریر عالی شد و از وفور عنایت و التفات
صد هزاران آفرین و احسنت فرمودند و بخطاب موروثی خان خانانی و سایر
جلایل عنایت خاقانی اختصاص یافته الحمد لله حمداً متوافراً و الشکر له شکراً
متوالیاً متکاثراً اگر خدمتی بتقدیم رسید که از برای بزرگی نفس پیش اخوان
زمان وداع شدن ابنای روزگار معمورهٔ عالم بحسب صورت فوق حالت داشته
باشد چه جای مساهم و مقارن بی ضمیمه خطابی و اضافه منصبی اما حسن وجوه
و ایمن طوق صورت بست فکیف که بعنایت الهی بایسرا وضاع خطابی که منتهای

متمنای

متمنای پنجهزاریان حال و ماضی بود ضمیمه آن شد و لحق این لطیفه بود که سبقت
این بر پنجهزاری شدن نزد عقلای زمان و در مزاج فاسد روزگار مستبعد نمود
بی شایبه تکلف باینعالم آورده در عالم اسباب خدام حکمت مآبی یعنی حکیم ابو الفتح
شریک ندارند اگرچه در اتمام و انصرام آن شاید که بعضی دوستان صمیمی دیگر
را مدخلی باشد و سخن همانست که ببدرقه و توفیقات الهی مصدر امری شدند که
باتفاق اصحاب نفس الامر به ارباب عرف در نفاست و شرافت و علو رتبت
و نباهت بامثال اینجزویات نفس الامریه که در نظر تابالغان بالغ عرفی منتهای
آمال ایشانست و بهیچ وجه احتیاج کوته ندارد و همانا وقت آن رسید که حضرت
واهب العطایا اظهار آثار بدایع شعار استعداد عالی نهاد آن اقبال آثاری
را که از نظر دوربین عقلای زمانه محتجب بود ظاهر ساخته اهل حسد و اعتساف را
بر شاهراه انصاف آورده غیب دانی حضرت خاقانی را بابلغ وجوه بر اقاصی و
ادانی خاطر نشان ساخته وجوه تفوق ایشان را در درگاه عرش اشتباه بر
سایر ارباب دولت انتباه مشخص و مبین سازد سخن کوتاه و مقاصد بسیار است که
بذکر آن مصدع گرامی اوقات شدن بمقتضای عقل ناقص از محسنات بل
ضروریات میداند قطع نظر از موانع دیگر زمانه در حصول فرصت بغایت
مستحیل بصد شعبده و حیله اندوزی بل بکمال التماس و دریوزگی اینقدر فرصت
دست داده که بسیار اندکی و از هزار یکی مسطور میگردد و بالجمله بعد از

انتظار بسیار بیست و پنجم شهر صفر سال نهصد و نود و دو معتمد فولاد دیوانه رسید
ملاطفه نامی موشح بتوقیع حصول امانی رسانید باعث فارغ بالی و موجب خوشحالی شده
قطعه ای پیک خجسته پی کزان سوی رسید ∴ چون باد بهار عنبرین بوی رسید
دستش بوسم که نامه دوست گرفت ∴ در پایش فتم کزان سر کوی رسید
بعد از آنکه از مطاوی فحاوی آن انشراح تمام و ارتیاح مالا کلام حاصل شده
مقضی المرام بخاتمة الکلام رسیده از مضمون آنکه موشح بتاکیدات قسمیه بود
هر چند بنظر امعان ملاحظه رفت مخدره مقصود از نقاب احتجاب روی ننمود و هر
قدری که بدیده بصیرت منظور گشت امری که کشف غطا از آن نموده یک
نحوی تسلی بخش خاطر متردد متحیر تواند شد نشد چه هرگاه که بعنایت ازلیه صمدیه
مرکوز خاطر چندین ساله آن اقبال آثاری بخوبترین وجوه صورت بسته بامدادات
غیبی فتح چنین روی داده باشد هنوز ناگرم کرده جای اظهار آمدن اینحدود
نمایند در نظر عقل دقیقه فهم معامله گذاران چه محل تواند بود خصوصا در وقتی که
در آن صوبه و در درخانه بالفعل کسی که متکفل مهمات آن صوبه تواند شد نباشد
پای حال چون رای احبا برین شد که اظهار اینمعنی مضر نیست و احتمال نفع
دارد آنرا در فرط شوق فرود آورده بعرض اشرف اقدس رسانید مورث
استعجاب عظیم و استغراب فخیم شد هر چند خدام جالینوس بموجب اخلاص
حقیقی داد سخنوری داده انشای عبارت دلپذیر فرمودند اگرچه بعقیده

(a Gueden flower) Crucianella stylosa

ایشان

ایشان آن مقدمات نافع افتاد اما بمقتضای فهم ناقص این مسکین چنانچه رفع
تعجب نکرده مضرتی بهم نرسانید ظاهر است که در ضمیر منیر آن مخلصان اعتقادی
که جز کسوت صواب خلعتی نپوشد و غیر از جام سداد کاسه ننوشد وجهی وجیه
مذکور شده باشد که بخاطر این مخلص نمیرسید تا آنکه بعد از دو سه روز معتمد
فولاد واجب العرض متضمن التماس توجه رایات ظفر آیات بحدود گجرات
و فرستادن راجه و امثال آن که دلالت بر نهایت توزع خاطر باشد بنظر
اشرف اقدس در آورد بعزت الله سبحانه و انه لقسم لو تعلمون عظیم هر چند در
نظر اخلاص آئین این مسکین اعتقاد بر امثال اینمقدمات از جمعیت آباد خاطر غرائب
ماثر ایشان مستعد بل متعذر میداند و وقوع نتایج آن اندیشه در عالم کون و
فساد از قسم محال می شمرد و بیقین میداند که رای کهنه عمله ابنای دنیا که
در بعضی محال در بادی النظر صورت رواجی پیدا می کنند مستدعی امر شده است
چندان تفرقه باطن و انقسام خاطر دست داد که از احاطه تحریر و تقریر بیرون است
هر چند که منادی عالیه باعلام روحانی و الهام ربانی تسکین این مسکین میداد که چون
از مهب الطاف الهی ریاض دوحه سلطنت اکبر شاهی که بریاحین و ازهار و اشجار
صنایع ازلی آراسته اند و از آن مکمن اعطاف نامتناهی حدایق عرصه مملکت
جلالی را بنفحات نسایم انوار لطایف آثار بدایع لم یزلی جلال الدین محمد اکبر
زیب و زینت داده اند هر آینه مخلصان حقیقی این دولت عظمی و منتسبان تحقیقی

این سلطنت کبری از حوادث روزگار و شداید لیل و نهار محفوظ و مصون بوده
همواره در کنف حمایت الهی مرفه الحال و فارغ البال خواهند بود اما بمقتضی بی
حوصلگی و کم تجربگی از قید آزردگی و از کشمکش این خاطر مشوش نجات نمی باید
داد از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن یگانه آفاق که دست تعدی در
معمور آباد ضمیر این فقیر حقیر دراز کرده نقود [illegible] آشنائی را بدرگاه کبریای
الهی بهم رسانیده روزی چند بمکر و تزویر ما بحسب تقدیر در سلک عشاق دنیا
منسلک شده است بتاراج کالبرق الخالف بردند و الا من کجا و آشنائی
شمایان کجا و امثال این توزعات کجا باری پائی حال چون آن مقدمات
معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند بالضروره فهمیدگی های
خاطر فاتر خود را یکسو نهاده دست اعتبار بظواهر آن مقاصد زده باتفاق
دوستان صمیمی بعد گفت و گوی بسیار و حرف و حکایت بیشمار که شاید
تفصیل آن از مکاتبات بعضی احبا معلوم شده باشد رای عالی بر توجه
رایات نصرت آیات بصوبهٔ مالوه بعد از جشن نوروزی و فرستادن خزانهٔ
عامره و سایر مطالب که از مطاوی فرمان عطوفت نشان که مصحوب ابوطالب
برادر عبد الرزاق معموری و فولاد دیوانه ارسال یافته است و شاید که
از عریضهٔ وکلای ایشان شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافته رجا بجلایل
مواهب الهی واثق است که قبل از وصول ملتمسات مذکور ناظوره مراد صورتی

99

a Gden flow [illegible] Collins [illegible] tricolor

پیدا

پیدا کند که با حسن وجوه لباس اتمام و خلعت اختتام پوشیده در نظر عیش و
عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازم آشنائی بر آمده از شداید
مکاید خلاصی یابند ای هوشمند خیر و ای ناقد بصر قطع نظر از حرقت فرقت
و کربت غربت که از فطرات لازمه ذاتیه این کس است فریاد صد فریاد
از آنکه بعضی مطالب عالیه که مرکوز خاطر میشود که بی اعلام آن خاطر هیچ وجه
اطمینان نمی یابد و حال آنکه انسداد مسالک اعلامی آن از وجوه متحقق
چه از رهگذر لطافت و علو رتبه آن عالی مرتبت که در حوصله ایماآت بیانی و
اشارات تبیانی نمی بخشد و چه از ممر احتیاطی روزگار کم فطرت و ناتوانی
بینی و حسودی زمانه کم همت بعز عرض نمیتوان رساند و چه از تکثر مشاغل لا
یعنی و توفر شداید روحانی و بدنی وقت بآن مساعدت نمی نماید باری بمقتضای
منطوق لازم الوثوق تواند شد ما لا یدرک لا یترک کله بدل جهد نموده آنچه
برمز و ایما ممکن بود بآن اکتفا نموده تتمه را بوسیله عبارات کل تیره بمساعدی
وقت آنچه جایز التقریر ممکن التحریر بود مرقوم ساخته مصدع اوقات گرامی شد
امید که مشاغل نفسانی و شواغل روحانی مانع مطالعه این معاملات نشود
و برادر از نفسیهای بادی النظری بانضمام انقسام خاطر که از رهگذر این
و آن متعرض احوال آدمی میشود باعث عبور بی سرودانه نگردد هر چند که
اعتماد بر آن بانی مبانی کرم و هوشش اساس مکارم شیم بیش از آنست که از

امثال این امور اندیشد اما چه کند که دست روزگار فاسد المزاج داغ این اندیشه
بر جگری نهد و مرهم این داغ جگرسوز را که ترکیب تجربه است نمی بخشد بنا بران خواهی
نخواهی میخواست که اینطومار طویل الذیل را در نوردیدهٔ ختم کلام بر دعای آن
کمالات ارتسام نموده استدعای صحبت فیض بخش صوری ایشان از درگاه
عالم پناه حضرت واهب العطایا نماید که بی وسیلهٔ قاصد و نامه که هیچ کدام
قابلیت محرمیت ندارد پیش از آنکه بظلمت آباد عدم که جهلستان عالم معقولیت است
رود اندک درد دلی ظاهر ساخته در عالم بی حوصلگی از کشاکش اضطراب یک
نحو نجات یافته باشد که عرایض گماشته های چودری کشنه و شهاب الدین
احمد خان و نواب اقبال آثاری که در پنجم ربیع الاول در نواحی نادوت
مرقوم شده بود مصحوب رهباریان رسیدند و مژدهٔ فتوحات تازه و مسرت
بی اندازه رسانیدند قطعه منت خدایرا که علی رغم روزگار ٭ منصور گشت
رایت خان بزرگوار ٭ عمرت دراز باد و جهانت بکام باد ٭ دولت ملازم
در و اقبال یار غار ٭ پیوسته دشمنان تو زینگونه مستمند ٭ یا کشته یا گریخته
یا مانده در حصار ٭ اگرچه پیش از وصول این نوید بهجت بخش روح افزا قضیهٔ
مرضیه فرا نمودن آن ملاعین از کمنبایت و تعاقب نمودن عساکر منصوره
که از خطوط بعضی مردم اطلاع یافته مقدمهٔ سرور فوادی شده بود اما تکمیلاً
للبهجت و تتمیماً للمسرت این بشارت عالی اشارت رسید و آزردگیها و پریشانیها

98

Centaurea nigra
Knapweed
Compositae
Pasturey & by road
sides. Δ. June – Aug

بکام

نه آنکه مثل خوش آمدگویان دوست نما یا دوستان منقصت انتما که اصلا حرف و
حکایت از عیب نگویند چه از فهمیدگی و نفاق و چه از وابستگی و اتفاق فکیف
طایفهٔ نادرست چند که ملاحظهٔ فواید دینیه فانیه ما بسبب مخاطرهٔ جسمانیه بدنیه خود که
که زمام حصول آن بدست دیگریست که بستوی عنده الامیر والفقیر جلت قدرته
قبایح و رزائل بعضی ارباب دول را که از ممر اشتغال لذات صوری و انهماک
در مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بخود هیچ گونه بمنقصت راه نمیدهد
بفضایل شمایل و فواضل جلایل تاویل مینماید و خوش آمد که در طباع نفوس اکثر ابنای
روزگار الذ اشیاست خصوصاً در مزاج بعضی از روسای اخوان الزمان
هرگاه که بسمع جمیع این طایفهٔ مرجومه میرسد بی اختیار کمال شادمانی بهم رسانده
خوش آمدگویان مذکور را از جملهٔ هواخواهان درگاه بل فدویان این راه میدانند
و باندک روز آثار غریبه برین مترتب شده انواع نکال و وبال حاصل احوال
ایشان شده خسر الدنیا و الآخره میشوند اعاذنا بالله تعالی چنانچه حقیقت این
حالت بر ارباب فطنت و خبرت از شاه راه معقول و سایر طریق منقول بطنا
بعد بطن معلوم بل مشهور است بنا بران اقتضای الاثار تلک الطایفه العلیه
و ابتغا لمرضاتهم هرگاه که بآن عمدهٔ اصحاب خبرت انتباه مجالست صوری دست
داده شطری از آن وقت سعادت رخت در استماع معاتب گذرانده و بعضی
در اصغای آن صرف کرده و هرچند این دولت مطابق نفس الامر هم نبوده چون

منشای آن کمال دلسوزی و نیک اندوزی که از حسن سریرت و لطف طبیعت
در مکمن بروز آمده بغایت خوشحال و فارغ بال میشود درینولا که ازین سعادت
محروم ست توقع آن دارد که ایشان هم این را میخواسته باشند که این طریقه
انیقه و این شیمه کریمه در مکاتبات که از اعاظم طرق مخاطبات و مکالمات است
مسلوک باشد و دقیقه از دقایق بر خوش آمد و مطارحات عرفیه روزگار
مبنی نباشد بنابران میخواست که درین عریضه الشوق اولاً فصلی چند از حقایق
حکمت خلیقه که باتفاق ارباب ملل و نحل اشرف علوم و مقصود بالذات از جمیع
مقاصد علمیه و مطالب حکمیه ست در سلک عبادت در آورده مرقوم سازد که
از عجایب سوانح روزگار ما آنست که با وجود این معنی علما و عملا منسوخ
شده ست و ثانیا التماس مینماید که بنظر انصاف و دیده بصیرت ملاحظه تمام
فرموده یکمرتبه تامل فرمایند که قطع نظر ازین که این مطالب علیه متفق علیه
عقلا و علمای روزگار ست فی الواقع بخاطر خطیر چه میرسد و بعد از آنکه معلوم
شود که در نهایت معقولیت ست و آنچه خلاف اوست نهایت بطلان و
خذلان دارد و ثالثاً استدعای آن نماید که اگر هر روز نباشد در هفته و
اگر در هفته نباشد در ماهی و اگر در ماهی نباشد در سال مطالعه دفتر عمر گرامی
گذشته را که حکم تقویم پارینه پیدا کرده از عنفوان شعور و تمیز تا حال نمایند
بی تصدیع ممیزی و ازار اوستادی بیحجابانه در خلوتخانه دل ملاحظه فرمایند

که در

Cynosurus cristatus
crested Dogstail grass
Graminea
In dry pasture, parks & lawns
A. June. July

که در سنین و شهور و ایام سالفه چه قدر موافق و چه قدر مخالف را مصدر شده اند
اگرچه تدارک و تلافی ماضی از قسم مستبعد بل از جنس محالست اما این قدر میشود که
شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را در ضلال نگذرانند و این
تتمه زندگانی را قصور مستلذاذ نفسانی نگردانند اما چه توان کرد که این غریق بلا
و حریق آتش ابتلا را نه حوصله آنکه ازین مقدمات نویسد و نه وقت آنکه گرها و جبرا
خود را برین داشته مطرح مطاعن ساخته تصدیع ایشان دهد اما رابطه معنوی
بخود نمیگذارد و کشان کشان بعالم بیان می آورد بنابران بالضرورت آنچه مناسب
حال نشای کثرت بالقصد ما بالاتفاق دران منسلک بلک منهمک اند مذکور
می شود خذ ما صفا دع ما کدر بر باطن صفا تلبس نخواهد بود که حکیم علی الطلاق جلت
حکمته صلاح حال هر کثرتی بوحدتی باز بسته که انتظام آن بی او سرانجام پذیر نیست
چنانکه نظم امور دار الخلافه پیکر انسانی که بعالم صغیر شهرت یافته بتدبیر نفس متعلق
گشته ثبات و قرار اجتماعات عالم کبیر منوط و مربوط بوجود حاکم با رای و تدبیر است
پیداست که اگر تدبیر نفس و افعال و اعمال قوای طبیعی و حیوانی که گماشته های
اویند از روی رویت و عدالت باشد احوال بدین و اوضاع تن بر نهج سلامت و
استقامت گذرد و الا از دار الملک صحت و عافیت بر آمده مآلش بزوال
انجامد همچنین ملک و مملکت یا والی ولایتی اگر تمامی همت مصروف آن دارد
که بحسن تدبیر و رزانت رای مکارم اخلاق متجلی گشته و بمحاسن صفات

موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام مهام انام شود هر آینه خاطر جمهور
مردم را در حیز تسخیر در آورد شوار و ایام را بروابطه اهتمام در حوزهٔ حراست نگاه دارد
اگر نه زود باشد که اختلال در مبانی احوال او راه یافته قواعد امن و سلامت متزلزل
بل زایل گردد و عنقریب مستاصل و مستهلک با کسایر الناس بل ادنیها شود نعوذ
بالله من الحور بعد الکور و عمده محاسن اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیر بتقیهٔ
این دولت عظمی بآن مرتبط است پنج چیز است اول هشیاری یعنی حاضر بودن
بنفیر و قطمیر شریف و وضیع و همواره بوسیله ثقات یا بواسطهٔ چند کس که حاضر یکدیگر
نباشند و همدیگر را نشناسند از ولایت و شهر و دیار و در درون خانه خبر
دار بودن و صدق اخبار را و کذب آنرا بعقل دوربین تمیز کردن دویم تغافل
و بردباری و مذلات و تقصیرات فرودستان را اغماض نمودن و اگر نتواند بر نقصان
عقل او حمل کرده و تجاوز نموده از جا نرود و عضو را از جملهٔ ضروریات خود داند
سیوم داد مظلوم دادن و عظم ظالم و قرب قرابت منظور نداشتن چهارم جوانمر
دیست که دنیا را بنظر دشمنی منظور ساخته ابتدال و هیچی آنرا خاطر نشان اخوان
زمان ساختن و بی وسیله سوالی و واسطهٔ التماس حوایج مردم دانسته انجاح مرام
انام نمودن و هیچ طریق در اموال مردم نظر طمع نینداختن و زیادتی جاه و مال
را از قسم کمال نشمردن پنجم راه انصاف سلوک کردن و ترک تعصب نمودن
یعنی طایفه را که بر آیین دین و روش مذهب او نباشد بچشم حقارت و عداوت

96 Vicia cracca
Leguminosa
In hedges thickets, oster grounds & bushy low meadows common
Δ. July. Aug.

نه بیند

نه بیند و از روی رفق و مدارات اگر تواند خاطر نشان او کند یا از روی استدعا
و التماس استکشاف و استبصار مقاصد از آن نماید و پای حال مخالفت ملت و مذهب را
وسیله بغض نسازد و املاک و اموال او را از دست تصرف و تعدی مصون و محفوظ
دارد ای عزیز این کلمهٔ چند خلاصهٔ اوقات حکمای پیشین است که از فرط مهربانی
بجهت انتظام احوال کثرات و اجتماعات در حکمت عملی مرقوم کلک جواهر سلک
ساخته اند و ما علی الرسول الا البلاغ **بیت** پند حکیم عین صوابست و محض خیر
فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید ؛ والحق امتثال مامور مذکوره سرمایهٔ شیر
مردان راه است که بدستیاری آن خارستان بنی آدم را گلستان ارم
ساخته اند و با دوست و دشمن بسر برده اند چنانکه حکیم انوری میفرماید **قطعه**
هیچ دانی که شیر مردی چیست ؛ شیر مردی زمانه دانی کیست ؛ آنکه با دشمنان
تواند ساخت ؛ وانکه با دوستان تواند زیست ؛ و این را وسیلهٔ تحصیل
ذخیرهٔ عالم باقی دانسته خوش آسوده اند همان بهتر که خود را از گفتن امثال
این مقدمات که اولا خود را بآن مذهب آراسته نساخته است بس کند و بیش
ازین خود را و مردم را تصدیع ندهد که عادة الله برین جاریست که کلمات
صدق آیات حقیقت سمات مادام از مهذب اخلاق صدور نیابد تاثری نمی بخشد
و فایده معتدبه بران مترتب نمی شود و بر خرد خورده بین سر بهتر این سنة الله
مختفی نیست الله تعالی بمحض عنایت معاتب شما را و ما را بسر راه مقصود برده

بمقام وصول رساند بیت عمرت دراز باد بدین حشم شد سخن برون
نمی نهیم زره اختصار پای ۞ این خرف ریزه چند در خلال احوال و تشتت خاطر
و توزع ضمیر بهم رسیده بود میخواست که خود را از اتحاف آن گذراند چه با
جود رداءت متاع و دناءت اسباب چون لذت از جواب غفلت پیدا نشد
بر خلاف عقیدهٔ خود بخوش آمد و مطارحات عرفیه پی ثمره روزگار آلوده
یافت در زیر بار خجالت پیش خرد که اقبح افراد خجالات ست درمانده و الحق
این مرحوم منصنع با تصاغ مطارحات رسمیه چکند و چه چاره سازد که علمک
ناقصک قبح این وضع ناپسندیده این کرفتار هوا جس نفس و وساوس
شیطانی را سود مند نیست و قوای علمی ازین بچاصلی بهیچ وجه مخالفت و
مزاحمت نمیرساند تا انکه بعضی از اجلهٔ اخلاء و اخلص اصدقا بمقتضای عموم
نیک اندیشی و شمول مدارفروشی یا بموجب پاداش لوازم خصوص اشنائی
و مراعات مراسم اختصاص نسبت کزائی ما بملاحظهٔ انکه مدحت و محمدت
جواهر زواهر ولالی متعالی که از معدن فضل و منبع انشش بر آمده بسمت تحفه
مجلس عالی آن اعتضاد الانامی موسوم شده ست بابلغ وجوه مودی کردد یا بسبب
امر دیکر در خاطر حقایق مآثر ایشان رسیده باشد آن خرف مرخرف را بکران
بهای در غرر اتباع نموده بعد چندین آرایش پیش آن مشتری نکته دان
عیب پوش فرستادن بالضروره این دو کلمه پریشان که هم از ان مقوله ست مرقوم

شد

Lysimachia nummularia
Money wort or Herb
Primulaceæ
In wet meadows & by woodsides
June July

شد هر چند وقت علمیه این مرد متحیر را در مقام آن می آرد
که سررشتهٔ انصاف را محکم گرفته بعضی سخنان صدق این
تلافی آن بقدری نماید اما چون انکه بواسطه کم فطرتی و دون
همتی از دولت حکمت اشراقیه مهجور و محروم ماند بصد احتیاج
قوای علمی که غرق بحار رسم و عادت شده است
و هر چند از ین وضع علما ملال [illegible] داده اما چون نخر امثال
این مقالات و تقریر این منقولات [illegible] عامله است و حاجتی
و تذکره این لغطار ابطه معنوی بمنکر دارد که از سوادی خود را
بگذراند و میخواهد که کلمه چند از زر دنیا یافت مقصود و بوقلمون
احوال خود مرقوم ساخته ضمیمه آن شرح اندوه تنهائی و بیهم
رسیدن همدمی که اقل مرتبه از استماع سخنان که از ذات
باطن عکس موجد [illegible] وی استطاعتی بکفاید است آن
[illegible] در عالم ظهور و اختیار سر بر مند متمتع
و معادن [illegible] می که از مشاهدهٔ ظهور بکلخاف
عادتی که در خفا با سلوک طوایف انام متحقق تابند و فی حد ذات
در نظر [illegible] آ یعنی موت مضرت که طاری
اطوار او تواند شد [illegible] بیکانه وار راه سلوک پیش کیرد

و اینکس را بهدف سهام ملام نسازد ابلا نماید و شمه از الام
و اسقام اینقصه پرغصه که راقم سطور در ماویه مشاغل لایعنی
منهمک شده از عبد الهی لعبد الدراهم و الدنانیر موصوف
گردد در قید عبارت در آورده مانم زدگی خود را اظهار سازد
و اندک در ترددات و محاربات ناقصانه بی توشگانه که در قطعات
و طبیعت درین سی و چهار سال و نیف حضور صادرین دوازده
سال که در کشمکش اینبار زمان افتاده است نه قدرت سکت و نه
قوت گریزو نه طاقت پرهیز دارد بعبارت در آورده اعلام
آن استظهار الانامی نماید رباعی صبری نه که از غمش پرهیزم من
بختی نه که باد وصلت در آویزم من ۱۱ وسعی نه که ما فضا در آویزم
من ۱۱ پای نه که از میان بگریزم من ۱۱ وبندی از تجارب و
تباخص قوای روحانی و حیوانی و غالبیت و مغلوبیت هر کدام
مرة بعد اخری و کرة بعد اولی مرقوم ساخته خاطر نقاد
و قاد دوران اعتضاد الکرامی را اطلاع بخشد اما چون
در حالت افاقت و شعور بقبح و سمیدهد که بی ارزوای غلیل
و شفار علیل هر اینه اظهار این شکوه و اذکار اینگله باعث ملال
و کلال نشاط آباد باطل شریف انسان خواهد شد خود را ازین

94 Poa tenuis
Gramineæ
In meadow spaces
△ June – October

نغزه زدن بخو صلگانه و نالیدن بنحو دانه منکذر اند فرد
بدرد مردن لب ناگشودنم به از انست که نالم کنم و موجب
ملال تو باشد ۱۱ و اگر از حدیث دلسوز جانگداز خود اعراض
نموده اظهار دردمندی که از رهگذر زمانم دامن ایمنزده دلال
زمن تن که از مستودعات ضمیر ایحضرت نماید و اندکی از
اوضاع محایب آثار و غرایب شعار طوایف انام رقمزده
کلک بیان شود و سلیم دلهای دانش وران روزگار بیان
حلقه خاصه اقبال نامکمل زدن مدعیان معرفت مذکور گردد و طرز گفتها
که در ضمن خورسندیها منتبان عقل و کیاست و منهیان عجب
و شهادت که بر غم اکثر ابناء زمان که سر حلقه پیشوایان منهج
سداد و رأس و رئیس راه مایان سبیل ارشاد و مکلف حال
نامرادی تهی دست بیسحمداں سرگردان که در وادی سایر
الناس مندرجند آشکارا ساخته تحفه مجلس عالی سازد
بالضرورت اولا باید که اگر تفصیل میسر نشود بر مزوایا بطریق
اختصار سامع علیه رساند که با تفاق خدا منبران عالم فروق
و شهود در پاکستان تشنه لب بزم سخن آنچه بتحقیق و ضوح پیوسته
انست که عمدهٔ مطالب و خلاصهٔ مآرب برسنه پایان خارستان

One of the four species. B. 108. V2.

راه محبت در یافت نا واقف حقیقت حضرت واجب الوجود و منزه
داشتن او از امثال عزت او از اعتبار صفات حدوث و امکان است
و بقدر طاقت و توان مهذب الاخلاق شدن و تشبه بحضرت
واجب الوجود کردن که از نحوای عزای امر جلیل القدر تخلقوا باخلاق الله
که از زبان وحی زبانی بر آمده بسیع جمع روحانی اصغا نموده اند و بنا بر
باید که شرح حقیقت انسانی نموده و انماید که اگرچه در یافت
حقایق کونیه خصوصا حقیقت جامعه کامله آدمی اصعب امور است
و مجردان مسالک حقیقت و متوغلان ممالک طریقت بمقتضای
انجائی استعداد و اختلاف ازمنه و اوقات بموجب صفای
سریرت و لطف طبیعت داد دلشوری داده انواع سخن فرموده
اند و آنچه از جمیع تفاصیل مذکوره بطور خوش خوانان راه الحقیق
مستفاد و مستنبط میشود آنست که لطیفه ایست الهی و شریفه ایست
نامتناهی سواء این ترکیب عنصری و معجون هیولائی که در آن ناخن
بهایم شریک و مساهم است و بعد ایضاح این دو اساس فیض اقدس
برخواص اولی الابصار هوشمندان دوربین حق گزین حقیقت
ما سبق ظاهر و هویدا میگردد و روشن میشود که اخیار و ابرار
روزگار ما در سلک تقیض مقصود سلوک نموده در تقویت و ترتیب

93 Arenaria rubra

Carry of thy Vase
In sandy fields abundantly
O. July. Aug.

بعارفان

بمعاریف شعار آدمیت سعی مینمایند سیما وقتی که برده از روی کار
برداشته شرح عمده مستلذات مردم از مشارب و مطاعم
و مناکح و ملابس و سایر لذایذ و حظوظ بنی آدم نماید متاعب و آلام
از آنرا که بجهت کسرت ممارست و اعتیاد از نظر کوته آدم صورتان
پنهان مانده بعالم ظهور آورد و واضح گردد که بچقدر خرد لئامی داده اند
و حمل اثقال و اتعاب قوای بدنی را عمده لذات دانسته اند
اما چون پیش از اصلاح اوضاع خود که لازم وقت و فرض حالت
ارشاد سایر عباد کفش از قانون نصفت و عدالت بر آمدن و مسلح
اوضاع سلوک کردن از بوالفضولیها و بوالهوسیها نیز خود
باز آورد سخن بنا بر چند که محصول خزانه تشنه نیکنه این مسکین
از نقود جیاد محصول فصول اربعه معتبره متعارفه اقلیم سخن و کشور
مراسلات که عبارت از شرح آداب دعا و بسط اسباب
اشتیاق و تفصیل مناهج اخلاص و تبتل لوائح افزایش
مالامال نموده انچه بکلها خاطر آزرده برهم خورده از ریکدر مشاهده
شواهد ریا و خاست شرکا که در شارع قدیم انعالم کهنه متعارف
و مزاکم اند مبتذل بودن و بی نکلفها این وضع و نسوده روزگار
در یافته نکذاشت که بسر وقت اینمطالب علیه رفته کلمه چند

در و آلود برسیم زن قافله سالاران و قادر و تکین نوشته که
ازخیال غشم مدان نازنینان فلک آسود کی هزار نالهٔ فلک فرسای
موشش کنار برآمد فرد جشم دارم که هم از روی کرم کرمت
عذر خواهی خواهد و چون ایضاح اوضاع و اطوار در بجانه عالمی
وکلیات وجزویات اینجدود را سایر دوستان بدماغ برحوصله
ووکلای ایشان که بحبت همین خدمت متعین اند متکفل و متعهد
هستند و ایضا تفاوتی که در بعضی احوال مذکوره که پیش ازین مادک
فرصت مشهود بود و الحال دیگر خورده دال آنانی متصور است
ومتحیل اگر سایح شنیده باشد از ده نه دوازده و یازده دکم و بیش
نخواهد بود در ان باب شروع نمایند و فتوحات تازه و مسرتهای
بی اندازه که در ممالک بیک بظهور آمده است چه از جانب شهریار خال
که بتوفیقات ربانی از کهوره کهات تا دریای شور در حوزه تسخیر در آورده
وولایات وجزایر آنصوبه را بتمام وکمال متصرف شده است و مقهور
ومکوب شدن عصات آنجنات خصوصا عیسی خان و برون او کشتی
خود را در گرداب غرقاب دریای شور وچه از طرف وزیر خان وصادق خان
که بامداد ات تسخیر از تاندوه و بردوان تا اوریسه و آن نواحی را بتصرف

92.
Erica cinerarea
a Heath.

Ericeæ
On dry turfy heaths
On heathy boggy ground
Shrub July. Augt Oct

خود در آورده و دست تعدی ظلمه فاسقه آنیار را از زیردستان کوتاه ساخته

بقاع و فتلاح راه ارالامن کردانیدن وچه در جلقه بندگی در آمدن
قتلوخان که سرفتنه افغانان آنحدود بوده است و فرستادن
پسرزاده خود را با پیشکشهای لایق و فیلان مست بدرگاه عالم پناه معصوم
شیخ ابراهیم سکری وال وچه خبر متواتر مرض الموت محمد حکیم مرزا
که دست آویز واقعه طبلبان روزگار بوده است وقطع نظر از تکفل
انطایفه مذکوره شرح وبسط آنرا بانضمام کمال شهرت فی حد ذاته
احتیاج بنوشتن آنها نیست که سنت الله برین رفته که امثال
این اخبار مسرت آثار را مسافات بعیده در اندک مدتی که قوای
بشری در اتصال آنها و قاصکنند باولیای دولت قاهره میرسد
دیگر رحمت حضرت علام مقام محبت اطواری خلاص آثار
نظام الدین احمد خان که در عرضداشت مفصل فتح ثانی که بدرگاه
عرش اشتباه فرستاده بود اظهار اخلاص و یکجهتی خود را بملازمان
ایشان نموده داد لوازم انصاف داده بود بتاریخ سیوم اردی
بهشت سنه دوازدهم ربیع الآخر که بندگان حضرت در نهایت شکفتگی بودند
عرضداشت دیگر ایشان که متضمن شرح نصرت مآل فتح ثانی رسیده بود
مزار حسین و آذین و مودند و مجدد آ در باب مناصب خاصه و جمعی
که برای ایشان عنایات پسندیده بمقدم رسانیده بودند حکم عالی شرف نفاذ

یافت و متصدیان جهمات را در تاخیر و تسویف مخاطب و معاتب ساخته
در انصرام مهام مذکور تاکید بلیغ فرموده مذامید واری از درگاه
پروردگاری وثوق است که مطالب و مقاصد ایشان بروجه دلخواه
دوستان صحیحی میسر و محصل گردد سبحان الله مساعدت صوری مختلفان
استظهاری قطع نظر از انکه مورث انواح برهمزدگی و اصطناف
آزردگی شده است در ارقام اقلام مخالصت انجام بجهت تحفه
سنده علیه المقام شره مالا کلام نخشیده است امّا اینقدر هست که
هرگاه میخواهد که این رساله شوق را اختتام نماید باز از عالم غیب
امری ظاهر میشود که موجب مزید و توشش میگردد که ز بیله شره
لباس نیکو پوشیده بصورت جمیله ظهور میکند و قصه کوته که شب
چهارم اردی بهشت ملاطفه که بخدام حکمت بنای جالینوسی بقلم
رقم نگاشته بودند مطالعه افتاده که هرچند که از نهوای کلام و فحوای
مرام پیدا بود که این مخاطفه نامی پیش از ظهور فتح دوم که از اصل
جلایل نعم الهی بوده است صدور یافته بواسطه انکه بعضی مقدمات غایت
الغایت جانگاه نوشته بودند و برخی سخنان غم اندوز بطوری رقم
یافته بود که بطاهر صورت معقولیت آن مخصوص زمان و دوران نمانه
نباشد فنون عموم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت که شرح آن

91.
Arrhenatherum avenaceum.

Gramineæ
In pastures & by road sides
△ June. July

بطوماریها

بطوماریها در مخدمت نیستم بتوای کاتبی آشنا مرکز که رشته دل اشد
بیش ازین بلاسر کرای ریب و ریبت بخش عقل معاش نظر امعان
و تامل در اوایل و عواقب امور ملاحظه فرموده بمقتضای حوصله
دریاکش خود که مرکوز ضمیر و رهین آندانش آئین است عمل نموده الی الله
نظر بر جانستان این بوستان افکند در مشاهده لطایف انجمن و مجالس
ایستادگی و در یافت فوایح روایح بدایع عنایات الهی خورسند
و محظوظ باید بود و مضایق روزگار را در ساحت عرض مساحت
باطن خود جا داده کبر کرامی که دو آسیه میرود و بدل ندارد جوشن کند
و در شکوه و شکایت که رسم منکران روزگار است نکوشید
مرحمت مدار اند که در وقت تفریح خاطر و مشاهده احوال پراختلال
روزگار حضور صاف امثال اینمقدمات ناخوش نیاید در مذاق
احوال این روزگار حضور صاف وقتی که اندکی زمانه در مقام صلح
و دلال شده آزمایشگی میکند بسیار تلخ نمیماند و در اقران امثال
اینمقال را بسیار دیده و شنیده مطابق این سخنان موجب مزید کلفت
خاطر میشود اما چون مبرهن و مبین است که آن زبدهٔ ارباب دولت
و اقبال و برگزیدهٔ اصحاب فضل و افضال از نجالت بحلاوت نعمت
دور و از استماع کلمات نفس الامریه مسرور اند هر اینه ابراز اینمعنی

Ericeæ { achenium / stamina } principle as Arbutus uva ursi
do — Rhododendron Chrysanthum D.a 7.51

نموده و هر چند قرار داد آنست که راه مراسلات که غالبا شایع است
مسدود نسازد و اکثر اوقات روابط روحانی و طاهری که محض حرف و حکایت
مترسمان روزگار نباشد نماید باوجود انیعنی بمقتضیات صعوبت و حوادث
ازدیار رسیدن ملاطفه شریفه تمام بسیار دست داده بود از مکتوب
نامرغوب که بحالیتوس از ما ارسال داشته بودند ظاهر بود که این مخلص
هم یاد شده لیکن چه کند که محبت مقتضی غیرت العاقبة بالخیر والظفر
والسلام والاکرام نخ نخان سپه سالار الا یا نسیم الصبح بلغ تحیتی
الی من شد اه فوادی و یبحتی و قل یا وحید الدهر عبدک ابی
غرق حریق فی دموعی و لوعتی فلیس یغلی غیر وجهک مقصدی لقاءک
مقصودی و وصلک غیتی هر چند برین نمیتوم که از شوق و محبت واجبی
حق و مستدعی حال مستلزم کتمان و موجب اختفاست حرفی بگویم و
زبان قاصر البیان قلم دو زبان از ترجمانی نفرمایم اما چگونه که بیتابانه
سر بمهر مصراع لیس عجب الی زمن البلابل قطعه کهر نثار کند بر سر زبان خشم
مرا چو نام شریف تو بر زبان آید بجست و جوی خبر جانم از دریچه
کوش زمان زمان بسر راه کاروان آید و انگه سابقا کلمه چند
هم از بیمقوله در باب ملاطفه کرامی و عریضه جوذ مرقوم ساخته استدعا
ترک تقدیع نموده حاشا که در حواشی آن قصد ابراز کله رامد خل باشد

90
Erica tetralix
a heath
Ericeæ
on healthy boggy ground
Shrub. July. Aug.t.

heaths are used in fomentations & baths agt. rheumatism & paralytic affections causing perspiration — dye a fine yellow, & tan leather G.

یا قلم مشکین رقم از مکامن باطن خلاص مواطن اجازت شکوه
فهمیده باشد هرگاه خود بعلم الیقین میداند که مراسلات
صوری شعار مترسمان روزگار شده است و ضمیمه آن کثرت
مشاغل حسابیست چه گنجایش گله دارد عجب خوش طبعی
که بخاطر شریف احوالپرسی استظهاری مسیح انفاسی رسیده
بصورت وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتقادی
جلوه نموده از راه کرم باعث معذرت شده است و انکه در باب
معرفت واجب و مطالعه کتب که بمبدا نسبت آشنایی بحضرت
استعلام نموده اند اگرچه فی الحقیقت این بمنزله استعلال از جهل
و استعلام از عامیست اما بموجب الامور معتبر در فهمیدن کیهای خود
میگارد و اصل کار آنست که بمبادی جمیله و لطایف الطیبة آشنا
بهم رساند که اگر حقیقت خدا شناسی که باتفاق ملل و نحل حصول اتقا
و شواری بر رو دارد و خاطرشان بنسازد و اگر اینکس همت
نفس الامری و استه باشد در جلوات و اگر آنحالت عالی مرتبت
مفقود باشد در خلوات عیوب نفس را سیما عیوبی که بوسله
فوت مکرر مشاهده احوال اخیار بنی نوع از اخلاق حمیده و افعال مرضیه
اعتقاد دارد بمسامع رساند و اینطایفه علیه را در زمرهٔ زولیده

مویان بی سر و پا و برهنه پایان صحرای ابتلا که نظر علیل آنها را
اعتبار نمی نهد و بمیزان احترام نمی سنجد طلبند و اگر در نشاء کثرت
که باده غفلت است طلب این معزدان نزهتگاه وحدت بعید و بدیع
مینمود باشد نشان این بزرگواران در سپاهیان ساده اتراک
و در محترفه قلیل البضاعت که بامیر علی شیران روزگار تشبیهی نداشته
باشد باید جست چه از اطلال دیار آن بیخانمان در محافل و مشاهد
ارباب سجاده و اصحاب عمایم اثری نیست رباعی جانا بقمارخانه رندی
چندند با مردم کم عیار کم پیوندند رندی چندند کس نداند چندند
بر نسیه و تقدیر دو عالم خندند و اگر در خلال احوال ملال دست
دهد از رهگذر نایافت این یافتها بعد تقدیم شرایط طلب بیماری
و افسردگی رو نماید در وقت افاقت و شعور از ممر فقدان طلب این
طبیبان حاذق و غمگساران صادق لاجرم دست نسبت باذیال محاسبه
احوال خود نموده مهما امکن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر و رویت
خود احصا نموده تحسین و تقبیح نفس خود مطابق آن سویت و
اعتدال فرموده اگر عیاذاً بالله که اینهم میسر نشود بالضرورت شطری
از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست زمانه پر بهانه استخلاص
نموده صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمیع علوم است

89
Silene inflata
Caryophyllece
In fields & pastures & by way sides.
Δ. July

نموده

نموده اگرچه کتب قدیم در روزگار نایافت است پای حال بمطالعه اخلاق
ناصری و جلالی مشغول باشد اگرچه پیش اهل خبرت اینمعنی چندان اعتبار
ندارد و بعینه بحال طالب علمی میماند که سواد روشن و فهم تیز دارد بی
آنکه تجربه کند و روش آنرا از طبیب حاذق که مطالعه کتب طبی نموده
در مقام استعلاج مرض شود اینحال بهتر از آنست که نقد زندگانی را که مفقود
البدل و معدوم العوض است صرف تحصیل سایر علوم که فی الحقیقه از اسباب
تحصیل علم اخلاق اند نماید فکیف که عمر عزیز را محصور در جمیع زخارف
دنیوی و حراست ننگ و ناموس این عالم فانی که در معنی عمده بی
ناموسیها و زبده بی ننگیهاست دارد و آنکه در باب انجاح مقاصد و
اخفاء درر و لآلی عرضداشت دراز نگاشته بودند المنة لله که
اکثر آن موافق اراده آمد و آنکه از روی التفات از احوال این شکسته بال
پرسیده بودند بحسب تقدیر اجل چند روز مهلت داده است و اگر اراده
ازلی آنست که اینکس در مسالک نفس الامریه سلوک خواهد کرد خود
لله الحمد که نفس ناطقه از آلام بدنی که در مدت سه ماه متالم بوده است
تخفیف یافته درینولا عبارت نثری موافق حال بنظر در آمده بعینه نوشته
میشود اکنون غایت قصوای امنیت بر آنست که بقیه دردی که در ساغر
حیات کمانست اگر بحسب مظنه واقع بوده باشد چون صافی سوابق بجرعه
ذهول بر خاک ترهات ریخته نشود و آنکه بمقتضای کمال عقیدت و اخلاص از رو
در پای جهرو که ایستادن با ضمایم شرایف اوقات دیگر نموده بودند در برابر

چه نویسد که لایق بابد الله تعالی بجمیع متمنیات رساند و بنسار مقاصد
صوری و معنوی فایز گرداند محبت نامها میخواست که کلمه چند از خصوصیات
در یخانه و خوبیها و یکدلیتها و یار فروشیهای برادر اکهی دانش پناهی
حکمت دستگاهی ادام الله تعالی کماله و ادام لنا وصاله و حرست بر ست آید
و منه که در بنولا در مخاطبات دوستانه ضمنی بتعبیر از و بعباس دوس میرود
و مخادعات و اهیه او بنویسد و بعضی از اوقات او قات را در مذاکرات
عرفیه و مطارحات عامیه صرف نماید اما وقت مساعدت نمود انشاء الله
اکروف فاکند و موانع نباشد دفعه حقایق احوال بشرح بسط خواهد نوشت
زیاده چه مبالغه بنویسد رباعی در گردش این دایره بی پایان موجود از
دو نوع مردم راد ان یا باخبری از خود و از هر که بود یا بیخبری از خود و از هر
دو جهان بخانخانان سپه سالار الله سبحانه و تعالی در هر حه بهبودی نشانی
باشد دار اد و در عزت که بگذارش نامه بکهتی بقاعده داشته نه آن بود که در زنگاه
خیز اندیشی انگیس غبار فتوری بلند شده باشد چه در اثنای اغراض انجهان
ناپایدار که خوابستان غنود گان غفلت است منظور نبود و نیز در نگارش سرای دوستی
بیطر او قی راه نیافته از روی مهمکی و در یافت و در یافت بکنکی تحریکی تهال
نشانده ایم قطعه دل در صدگاه دهر بش بهاکو مریست دخل ابد عشر ان فضل ازل
کمان او شه از سر دل حاصل خاقانی است کز سر آشفته خاست جنبش امان او
جانشاکه بر زبان خبری رود که در دل نباشد ظاهر او در مرآت آشنایی در یافته باشد از
مبادی صبح تمیز انگیس از گروه بجرد گزینان بوده و از نجیب جهانیان دل سرده افتد

88
Galium saxatile
Stellate
on heaths & hilly grounds
△ June – Aug.

a mugwort

roots dye red

خط

خاطر چون بسر نوشت آشنا بیار گاه تعلق در آمد از انجا که آنخوی شده بود در نهفتن
دوستی و مدارا بمنحال را آغاز چهره خود ساخته بکنج خموشی دامن کشیده
میداشت هر چند زبانیان در آشنائی و مصادقت لطایف می انگیختند
اینکس تفرقه کرد و در یقافله بزرگ دوکس بنگاپوی سخت من نشوریده رسیده
بنام دوستی گشیدند نخستین برادر بلند فطرت که آهنگ رستن از قید طبیعت
داشت حکیم سبکروح گشاده پیشانی فراخ دانش ابو الفتح که او را بمنحصر
لب بدر گشته دوم آن گوهر سعادت منشی فسخه مکارم اخلاق را قابلیت
ستر ک در زمان گوناهی زبان خموشی تخم نیکبختی و صداقت را در زمین دل
این مشکل پسند دشوار گزین کشاورزی نمودند چند گاه که کام فراخ در یکجا
نزدند و زمانه انقسام متابعت نمودند بعضی سخنان حقیقت آمود که بر مذاق زمانیان
تلخ آید اگر بشورش از دی بازغبان دل گرفته طلبکاری و نمودی در پیش چند گاه
بوی از یمعنی بنام انجر خواه دور باب راست نشسته بارده خوردن و
مستی کردن بدیع نیست از ارتباع پادشاهی و بینی همت در اصلاح انسان بسته
دارد اما بظاهر خود را از بوشش باز آورد چه راه دوستی گذاشته بکوچه مدارا
نشاید چگونه در خور باشد دیگر اگر حقیقت از گروه تعلقیات بودی ناگزیر چنین کردی
لیکن بهمان نظور که ارباب تقلید بزی هر گروهی در آمده بازار عشرت را گرم دارند
این طیلسان گرفت بر دوش و حدت دارد بقدر توانائی در لوازم
آن میکوشد چون استاد اینقدر نیست ناچار لوازم آن متروک میشود خصوصا
در بنولا که برادر صوری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی روی در نقاب اختفا

کشته مارد و دیو این سار نعلق روی در اکنده نهاده و افسر کی ذاتی و رسید
اصلی در آمد حکوم چه رفت شیشه ناموس فطرت بر سنگ افتاد مکنا
خود بقین انداشتم که همیشه در بهار تسلیم خورسندی باشم به بصیرت پرده کار دریده
آمد مراین غول نفس دیو کردار فکند اندر خرابهای بسیار کنون زین
بادیه بکار وانم مگر کس رساند استخوانم داستان من در ازاست بگفتن
و بوشتن راست نیاید تا بفهمیدن آن چه رسد عواطف شهریار دانش پژوه قدر
دان من آری کوی را نخستین از نعز انجمن بازداشته خواهی نخواهی ورکروه
تعلقیان آورد کی باشد و کی از تعلق بردارم در باغ اطی آشیانه سازم
این دیو سرای استخوانی را در پیش سکان دوزخ اندازم ایجله نیکاره آدم را
در کار که کمال مطلب ازم درین سور شمان ضمیر عربده باخود داسته باشم عنان از خود
باز گرفته بودم کجا فرصت انکه سخن سرایم و حروف کویم و محبت انوازم
بامدار اکنم در بیکار بودم که بعد از سه ماه و کسری محمود خان رسید و کار ساخته
ایشان صورت یافته را چنان دشوار نقل کرد آنچه لوازم خیرخواهی و دوستی باشد
مساعی جمیله نمود و چون عالی احوال انجایی از قرار واقع خاطر نشان درگاه مقدس
شد از انجه همواره از جانب ایشان هست شنود کرمی و به بهای کران فرو نخشی سزند که
کشید و چرا نکشند که شمار از خلاصه مخلصان یکتا داسته و دانسته بود برای چکار بجا
کشید و خطاب صورت و معنوی رسید و چون خود کرده بودم بردیده و دل کشیدم نمیدانم
که جایی صحبت سازند و غایبانه شنود شاهزاده والا کوهر بلند اقبال از شراب جوانی
و بزرگراه مدار از نشئه عقل ذوفنون فوایدانایی کجا بجه شد چرا بخود کردی و بار

Genl thought a rough coarse grass the' heavy & early = flourishing under dry
of these, the best, from its heavy bear. to lay in heavy rain - shd be cut when young -
& tender for hay or fodder
but Mr G. Sinclair considd it as one of most valuable grasses; Spring early quickly aft.
beg cropped & continues productive all ye season with little attention - Like other
valuable grasses will not entirely form a close sward. but becomes tufty - but
is very profitable when combined with others - shd be depastured closely to obtain
its fine leaves - Coquetishly a portion of best pastures for paling & keeping fat
off of stock - in Devonsh
Lincolnsh & in vale of Aylesbury
the best managed of these pastures - ye forage only destroyed
quickly by experienced eyes
from this of Alopecurus pra
tensis - Poa pratensis -
P. trivialis - Solenon
perenne - Cynosurus
cristatus - ye crested dog
tail Grass - & other fine
leaved grasses - Manufac
turers say this is not so coarse
as ye genl cone cult - only wanders
ther combination according to soil
& proper depasturation to be equal
to any true from Baylis B.B.
2.1001

87.
× Dactylis glomerata
cocks-foot grass
Gramineæ
In meadows & shady places
Δ. June — Aug.

Flowers from June to Augt ripens its seeds in July
ear of heritage of Spring is eaten down to a late period
seed does not ripen till Augt & begin of Sept (Mar)

کران

کران نکلانی عاریتی در پایه پندار بندی چقدر کار بود که بتوجه او نبشته شاهزاده
والا اقبال بلند تر آورد برای خاطر صاحب خود چرا دیدت نیاوردی و بعد ازان
که در عدت سه سال از بدمستی سخن نشنودی و خود راه راست گذاشتی هنوز
راه راست نمیگیری میخواهم که بجوشم و هزار دشنام دهم و دل خود را خالی کنم
امازبان جوهریست شریف هزار حیف که بدشنام آلوده کردد گرفتم که ابله بودی و عقل
اخلاص کجا شد و آنهمه حرف مذویت چه شد چرا کار را برطرح انداختی تا کجا
شد که سوکند خوردن اگر پیش شناسای این خران انجمن هستی گناه نبودی هزار قسم
خوردی که هم ابکار مشترک بودی با نهمه دشمن کامیها که جهانیان چه دشمنان و چه
دوستان زمانه کرده اند انجا که او را نفهمیده بودیم و یقین میدانستم اکر دیوانه و
مست باشد بدین من هوشیار کرده و سخن من کار کرا مد مکرر از حضرت ازدرگاه
طلبیدم که اکنون بمقتضای بشریت آنچه کذشت کذشته دراندک فرصت برم
محبت کرم سازد و چنان همت کمارد که خانخانان از مصلحت دید شاهزاده بلند مکان
بیرون نرود و حدمت ایشان را از صمیم دل مقدم رساند سود مند نیامد با اینکه درین
عرض هم معاملت ساختند امامرا در دل اثر نکرد و بهمان عقیده خود بودم مضی ما مضی صلاح
انجر خواه حقیقی آنست که پاس دعوی خود نموده خاطر مقدس را از کرانی برآرند که
از ایشان انچشم داشت دارند که از مسیح فرزند خود مدانسته باشند اکنون التماس
طلبیدن بر طرف سازند و از بزرگی بکسو شده دل نهاد حدمت شوند بالفرض اگر حضرت
طلبند هم مناسب آنست که التماس خود ننمایند تکلف که خاطر مقدس آنمیخواهد که انجدمت از
پیش از پیش ایشان اگر فی الواقع آمدن مناسب میدانند معروض دارند تا وسیله کوشش من بار

دیگر شود من کجا و سر ایکار کجا لیکن گمان همکی آنست که بار خاطر اشراف را برداریم هر آئینه
که برا در تصرف ماند و این را از آثار توجه ایشان میدانم و آن بار نخف یافت امید که
بالکلیه برطرف گردد چه ذاتان خوشی کنند بنعم گرایند اگر در جواهر شناسی
یکدو جا غلط کردمی در فهمیدگی خود بدگمان شدمی میدانم که اینها عارضی است
بر دامن قدسی حقیقت گردی نمی نشیند مطلب عاشق آن نیست که بیوی وصال
نقد جان را بدهد و ستان نخشند عاشق آنست که بترک مراد هر چه هستی است
رایگان بخشد دو جهان را دو شاخ گل داند دسته بندد بدشمنان نبخشد شخص بسیار
وقت اندک و زمانه مانع و دل تجرد گزین همان بهتر که باکتفا بسازد بیت تراویده
بیا و دل هوشیار زخود دار همه شب ترم و آرام و السلام و الاکرام بجا خاکسار
بیا آمد میان جمع چو جانست آن یکی یکجان نخوانش که جهانست آن یکی
مجوزم بجمال و کمال او گر چشم خویش هم نهانست آن یکی دل موج میزند ز صفاش
ولی حیف زیر افزون ز شرح و بیانست آن یکی ایزد جانبخش جهان آفرین مرادات
الخلاصه خاندان اهلیت را آرد و برزودی کامهای صوری را برآورده در تحصیل مقاصد
معنوی سرکرم گرداناد و امروز که آن ارام دوست عیش کرین را بحسب سرنوشت
آسمانی که سبب آن مخالفت رای روشن خیرخواهان حقیقی باشد یا از روی
تباه همراهان معامله نافهم که آن بنگ اختر را از یورش قند ها بارد اشته
تسخیر تهته را پیش نهاد همت عالی کرده اند نه با بسیی دیگر آن نیکذات خوش
نیت را محنت زده و شدت اندوز و توزع خاطر و شتت باطن بسیار باشد چگونه
دل اما و عقل دو اندیش رخصت میدهد که دوستان یکدله مندیرا در ورطاس

86
Sisymbrium officinale
Hedge Mustard
Cruciferæ
In waste ground, by road sides & on banks.
common. O. June, July.

ماهها

ماههای گذشته اما بدان رفته است شرح و وجوه آن را خاطرشان مخاطب منصف
خود باید اگرچه بشهادت خاطر پاک این عمار نمیدهد که تحفه کرده منت و نثار
تجرد کریبان کم تصنع که درست بنی آنها مطبوع لیکن آن ترنک رسیده که جای
شریف انگلدسته معنوی از هر رنجی که درین زمان ممتد دیده است یکبار کی اساس
یابد و در عشرت و کامرانی و مسرت و بهجت و سرخوشی و کوارائی در ازعمر و صله
عزم درست و تدبیر صایبه و حسن لگاپو و ثبات قدم آز زم افزو زرم افزای
صورت و معنی از بارگاه الهی جلت الاوی عطا شود در نصورت آنچه از کوری
فرط محبت و معامله نشناسی رعونت نفس از زهگاه دل در سورشان کاغذ
آورده او لا نفسه خود را بقلاوزی نجیب برسد از که نشان رضامندی و ادارات
از حب و بغض دوست و دشمن آلوده امید و یاس نمیشود و ثانیا ماطن مخاطب
خود را که موطن هزار اندیشه است و از اختلاط جمهور انام و دیدحالات انسان
کمال یکی در انجا باز گشاده دارد و از بحث تمیز میان دوست و دشمن
که اعتماد را شاید کم مدت می افتد لیکن از حسن طینت و لطف سرشت خوبی
مردو طایفه را و حریت بالکلیه فرو نمیگذارد و در کمال مشاغل که فراق و امتیاز
میان خیر و شر کمتر میشود تا تفاوت نهادن دو خیر یا دو شر را کجا امید داشته آید
در سورش انداخته بود اگر در ایضاح آن کوشد گنجایش دارد آنرا کاردانان به
نشناسی وقت مطعون نخواهد بود لیکن آنگونه از نفهم بود که مجتبی که ایشان در بنگیس
باشند ما مجتبی که بنگ سرپان زمانه از زرست کردار ان روزگار چیم دسته باشد
مخالفی دسته باشند تا در ازاله آنسعی نمایند لیکن چون دوستی اینگس از معارف بانگ

سپر بان زمانه فراترک افتاد و خواهش چنین بخاطر ابو الفضل راه میداد
که از نارسائی آن آزرده میشود و میگوید که خواهشی کند دل نشاید اما چاره حرام
عشق است و صد هزار تقاضا مرا چه جرم بفضل آلهور میباشد که در بن بقعه
بکار برده ام آنجا که روزبازار مردمی است و متاع دوستی رواج دارد از پیش خود
شرمنده نیستم و خوی جهالت بجبین ندارم و نظر بر عالم و عالمیان امروز ندوزم
بایشان کسی را نمیدانم و غباری در خاطر همیشه بهار من نیست و نخواهد بود
چرا باشد ترا ازوی انصاف بدست داشتن و غبار آلود این دشت پرخاشگر
شعار عزیزان جویان ملک ناحق شناسی است حاشا که آنجا که آنم مردمی مردم نام
باشد امثال این امور بیرامون من نتوانند گشت چه جای آنکه کار ازان گذشته
باشد که شرح و اثبات آنرا بکرد آرد بحمد الله که از مبادی احوال تا حال آن
آن بزرگ زمانه در حیرت ذاتی افزایش دارند و در محبت اینجران دوستان
دانش افزونی دارد و درین روزبازار خود فروشان اگر شرم از خود ندانستی و آنان
چند از بازار فروشیها و کوششها و دلسوزیها جهانیان روای برآمد کار اندا
دل امیج مدان و می کار رفتن و از مضرت خود نه اندیشیدن از نهاد نیکی و انسیار
اندکی توشی اما چکم مصراع مرا دیده بینا و دل هوشیار خجالت نمی دارد که اینان
در بازار رایج اینچنان که اگر دونی گفته آید مشتریان معامله دان به بهای گران
میخرند حرفی زند هر چند طبعتم که شناسای مزاج زمانه است میگوید که دوستی بیدار
که شرح حال را بدوستدار نگوید و نیکوکار خبر اندیش در نقاب اصحاب و در کنج
غربت مستور بیت با سیر خانه آنچه بپیشه و اگوید و روزگار معاونت و انا بان جدا

85
Linaria cymbalaria
Scrophulariaceae
on old walls
△ May – Nov

در پرده سر نهند کی خود فروشان و حرف سرائی نیکی خاصه وقتی که اصحاب
سرارت و ارباب امر و احباب حسد فراوان بوده برای عزلت بدنگ را
بد و امینمود باشند و دوست معامله با هم سخن پذیر باشد لیکن حکیم که مرا مقام
با فطرت افتاد و طبیعتم قدری پیش فطرتم پذیرفتیست سبحان الله من وحشی صحبتی
بای بند مدینه ساختن و در چنین کفتگو انداختن چه حکمت است تا گزیده روزگار را
چندین تصدیع بر خود داده کاغذ سیاه باید کرد و چندین سخن را تو نشنا
چیتوانکرد لیاسی ازکارخانه قدرت بمانیکس عطا شده است ناگزیر لوازم این لباس
بجا آوردن و شکر این لباس کردن آنچنان رضا مندرا استحکام داد و است
پس همان بهتر که از نیوادی حرفی چند کلمه آید اولی و بهتر آنست نوخه القاب
ظاهر و باطن بندگان تخلاف بنای زیاده ازانست که باین نامه بیان کرده آید
وخدمات و تردوات بسندیده انسان همه مجربات و جمیع امرا و مقتدران
که خدمات آنها را شرح لائق تگریوشته اند همه در موضع خود جا کرده است و عقربت
آثار آن عاید روزگار آنها میشود کشتنهای جنگی حکم شده که در بهر دیا موجود باشند
بزودی سر انجام میابد و توپ و لوازم آن متعاقب خواهد آمد بکلی حظه از خود
غافل تصور نفرمایند و چه گنجایش اندارد و لیکن از استفارش خجلت کرده
انشاء الله سبحانه بمقاصد خود برسد اولیاء دولت از ممالک محروسه فتح نامها
فرستاده مورد مراحم خسروانه شده اند امید که عقربت انشان نیز اسکار عظیم
با تمام رسانند کامیاب صورت و معنی شوند از احوال کثیر الاختلال خود چه بوشته
که از کثرت مشاغل و فرط مهمات جذبو عالم فرصت آن نیست که بان ما دی علی الاطلاق

از سخنان قدسیه نفس الامر به کفه میشود و حضار در بخانه در هوا و حرص جان زر
رفته اند که اگر احیانا حرفی از معدن حقانیت کفته آید چندان ناخوشی
دیده میشود که خاطر کرطلکار التیام و انتظام و حیرت مردم است اعدد مدت آت
بهم میرساند که بکفت در بکجد و بدر و بشان منزویان کم صحبت رومیدهر چه اگر بطار
میرود از شور و شغب و قت آشان بیره میشود و اگر شبها چانخه عادت رفته
میشود صاحب که یاد میفرمایند و حاضر نمیباشد بقدری کرانی میشود و ارباب
غرض وقت یافته اینچ را وسیله چندین باطل میکردانند یکدانی و خوب سنی
اینها منحصر در برادر کرامی حکیم همام است که اکر او فات بدیل او خورسندم
اکر آنقدر در شاغل جان و زور رفته است که کاهی حرفی از خدای بنفس و حقیقت کار
کفته شود و نکوهش یکدکر کرده این نفس اماره را بهنجاری بدید آورد از فیل و آب
و سایر اسباب دنیوی مسرت ندارم که زمانی بشکفتکی میکذرانده باشم برادر کرامی
ابوالفتح را کم کرده باشم و از شما جدا شسته خیال باید کرد که بدل معامله فهیم این نجا
چه میکذرد و از حال خود آکاه نیم لیک اینقدر دانم که تو مرکه بخاطر بکذری آسم
زد امان بکذرد ای هوشمند آکاه دل امروز کار صورت بمشاغل صورت افتاده
است و مکرر از فرط خیر خواهی نوشته ام که در بنولا ظرفانه و شاهنامه مطالعه
فرمایند غرض آنست که کفتکویان آشنا باشند اما بهوشته شبها مجانسه احوال خود
بمطالعه کتب اخلاق علی الخصوص بنصف اخیر اجیا اشتغال نمایند که نفس اماره در
کمین است مبادا فرصت یافته کاری برای خود سرانجام نماید که علاج آن دشوار
باشد و پیوسته در جویای او میان بغرض کم خوش آمد کویانند آن نفس کجاست

84.
Berberis vulgaris
Berberry.
Berberideæ. 6.1
Cl. VI.
In hedges & on bushy calcareous
hills - Shrub. May June
fruit Sep.

fruit cooling restringent acid of great efficacy
in hot bilious diseases and putrid ardors in humoral
debates genl. of those used by Egyptians in pestilential
fever - dilutions of the juice
leaves also been employed -
in cooling salads - inner
bright-brownish-yellow
bitter yellow depth in water & spir. vini. Lime

که بکوید که من بعلانه خاطر نساخته نکذارند که نماسایشی در غضب و غفلت
بظهور آید اما بعقیده کوشش و کفش ضروریست که امثال امروز را انخالت
باشد که در صلوت حرفه چند از راستی تواند کفت زنهار از استدار
چرب زبان که بچرب زبانی کفایت و دولتخواهی خود وانموده هزار کار بنا
سر براه میتمایند اهل دولت را وقت کم و کار بسیار و خوش آمد کو و ان
و متهیان را است نادیده و بدولان خورده دوست از مکس و مور زیاده بس
بهوش باید بود تا کار ساخته شود زیاده چه بوسد الله بس و ما بقی هوش
و السلام رقیمه ولا و نیز رسیده و دیافت و بوی اهلیت
و مردی بمشام خاطر رسید الله تعالی بمقاصد صوری و معنوی رسانا د انچه
در باب زهمنوی مهبود و تابین ایما رفته بود ای هوشمند مهتدی نشده
دو هدایت قرین و بر ابکوری و زشتی و نابینائی رابد و رمنی
کزیدنت من کجا و دار الامن الهند کجا تا و عشرت سرای مدامت خرابی
چند اد میانه توانم کرد لیکن چون طلب و تپش باطن صادق و اندیشه ضمیر خر
کونین مقرون بود تائید الهی از بن سر کشته وادی خمول را و سکیری نموده
بشهرستان اهلیت یعنی باستلام عتبه خلیفه زمان پیشوای جهان آورد
و بخت دوستی بجا آورده بعروة الوثقی ارادت ایخدیو صورت و معنی
و مقتدا ر ظاهر و باطن رسانیده و فایده دولت تفقد نموده من نابینا را اثر
تحقیق در چشم کشیده و دیده دوربین کرامت کرده تا به پشت کرمی آن از تعلقات
صوری و معنوی که حجاب جویای مقصود است بیرون آورده تا در پس پرده کثرت

جمال وحدت بنظر در آمد وجمال جهان آرای انخلیفه وقت که در نقاب کثرت
وحجاب سلطنت در نظر ساده لوحان بظاهر بین وبکار خاطران کج دان
مخفی بود مشهور خاطر حق پرست گشته این بی راه بر افتاد وامید که
مقصود بدست افتد ومهتدی گردد واکنون بعضی فهمند کههای خود را که بیرکت
صدق ارادت روشنی افزای خاطر تیره گشته است بآن برادر مینوید
امید که این داستانرا از خوشگوئی وسخن آرائی بیرون دانسته در خاطر
در خاطر جای دهند ای برادر باران رحمت الهی فراوان بهمه جا وبهمه کس فرا
رسیده است لیکن صنع جهان آرای سر این را بجهته مصالح در نظر
مخفی داشته اکنون او ان پایه اهلیت آنست که باطبقات انام طرح آشتی
انداخته وبساط صلح گسترد که هیچکس دانسته زبان دنیوی اختیار نکند ضرر
اخروی چون خواهد کرد پس هماناهر که براه باطل رود بمثابه کوری باشد
که بشتاب در چاهی افتد شائقان طریق اهلیت را اجر رحم بر اهل حق
تواند بود دوم نجات سر طایفه وسعادت هر گروهی در وضع معین نهاده اند
ارباب تجرد را ریاضت واصحاب تعلق را بعدالت وشرح مراتب این
بسیار است ومجمل این را بقین شناسند که نجات ماهیان نصرت شعار و
غازیان حقیقت آمار در اخلاص صاحب خود است هر چند که آنولی نعمت از اهل
ظاهر باشد نه که در رعایت بدنی ومالی که آنرا بمثابه تجارت دنیا دانست سر کرم
باشد بلکه خوبی آن از جهت انتظام عوام است جمعی از مخلصان کوته بین را
بدین راه خطائی افتد وکارشان از نجهت هر روز زبون تر میشود وان آنست

83
Trifolium minus
a trefoil
Leguminosæ
In dry gravelly fields &
pastures - O June July

باهل

که پیوسته نظر بر اخلاص خود داشته باشند وچون اینحالت در مردم کمتر
یابند دست نوازش وافتخار بر سر وروش خود نهند وصاحبان چون
معشوقا نحقیقی اند استغنا لازمه آن خصوص که عاشقان راست آید بدین
بسیار باشند بی نیازی ایشان افزون خواهد بود از نجهت گوته حوصلها
بخیال بناه در افتند که مگر صاحب نمر سد یا اخلاص را اثر نیست واین سها
نادرست آشنایان معامله نافهم خوش آمد گوی ضمیمه فساد نشان کسته عصر
در کوی خسران درمانند پس باید که با قضای مراتب اخلاص منظر گشته
مقصود خود را در رضا صاحب مجو سازند که مجرد اندیشه اخلاص بازدن
شمشیر بیاد منفی هزار نخوت در سر انداخته در مقام خواهشهای گوناگون
شود سیوم صاف در اظهار حق وکارسازی ولی نعمت دوستی ودشمنی
منظور ندارند بلکه اگر باکسی بد کشتی در میان باشد وآنشخص بکار صاحب
می آمده باشد این را بخاطر نیاورده ورد رواج کار دشمن خود باشد اگر نه او در
مقصود خود است اورا از اهلیت چه بهره چهارم خدمت فروش واخلاص
افشاکن نباشد که بوی شک بمشام شنوا نکرد اگر واقع از فروغ صدق بر و شناسا
دارد بظهور خواهد شتافت واگر ظاهر نشود مخلصی دیگر است وسود اگری دیگر
گوهر اخلاص بهاندازد اگر همه عالم را در برابر اخلاص وهند لعل را نجرف را
فروخته باشد اسباب دنیوی واخروی ومتاعات دو جهان چون مرکنا ورزی
بیقصد بدست افتد آدمی از سود اگر کمتر نباشد که جواهری بهارا بدانچه بقصد
بدست افتد فروشد پنجم غضب وشهوت که دو پای مهند نقش مراد پیش

باید بود که شاهزاده خود را بامردمی نمایند بلکه پیوسته این سگ و خوک را
زنجیر خرد و درکردن و مهارهٔ آتش در بینی او انداخته نگذارد که بر مردم نمایند کار
غضب بجای میرسد که بیک ترک ادبی بادشاهی چه کشد بکشتن قبیله
دل می نهند و معاملهٔ شهوت بجای میکشد که چاه حرص او با نبارهای پر نشود
اندیشه باید کرد که آنها که جمع کردند چه میکنند سخن پیوسته بنا رمند باید
و در یوزه دلهای شکسته تجرد کنان هر طایفه بر خود لازم شمرد مقتم مطالعه
کتب اخلاص ناصری و جلا و منجیات و مهلکات احیار خود فرض وقت دانسته
بتربیات اوقات شریف را ضایع نگذارند هشتم از صحبت خویش آمد گویان بقدر
امکان احتراز نمایند که بهلوانان این راه از ترکی این شور بختان بهلاک سیده
اند پیوسته عاشق صحبت راست گویان که ظاهرشان تلخ و باطن شان
شیرین باشد اگر از همرهان ایمن نبود خود چه دولت و گر نه هر جا که از این
گروه نشان یابند علامت و شناسند سخن بسیار و وقت کم و مخاطب
نایدید و ارباب زرق فراوان اگر عمر وفا کند و شوق مخاطب در او ان
باشد سخن حق بمدارج کفیه ایراد الله بس و مابقی هوس نامه بخط خود چنانکه
ایما رفته بود ننوشت چه مشاغل بسیار و در انصورت بایستی خود آمد و حوالت
امثال این حکایت را اهل عالم از زبان پوشان و ریش سفیدان بشنوند قبول نمایند
تا از امثال ما مردم که بخرلاس تعلق چندین طیلسان بدنامی بر دوش افکنده
نظارگیان اند کی گوش کنند لیکن چون از مبادی احوال آثار نیکذاتی و اخلاص
فراوان نسبت خلیفه وقت دیده میشد و آثار رشد و کاردانی از ناصیهٔ سعادت

82. Lychnis sylvestris

Campsphyllene
Common in hedges
Δ. may-june

ایشان خوانده میشد اینده و کلمه نوشت والا از نارسائی روزگار
کج مبین اخوان زمانه سر و برک حرف زدن نمانده است و العاقبت
بالخیر والسلام والاکرام بخانخانان سپه سالار اگر نقوش مصور همه از بخشش
مخواهد و مین پناخنک تیغ اعمی دو کونه رنج و عذابست جان مهجور را
بلای صحبت لیلی و وقت لیلی مخلصی که در حضور غیبت و در وصال فرقت
ارد و در بینی و دوستی و درستی خود ارد و سست بسیار دوست خود را ای زود
مست پرستیار شوش دار خود آزرده است بمطالعه منشور محبت که محمود حال
آورد و همقرین شادی شد و همقران غم کشت شادی بخشش آنکه بنظر این
غریب خاکدان دنیا که نه دوست سزاوار دارد و نه دشمن تایق بر خدمتکار
مخصوص آمد و ست بیگانه خوی که مرا چو من دوست ندارد و من نیکبدن
او را بهزار جان خریدارم افتاد غم اول آنکه بر زبان زمانه ساز او که تعلیم
یافته کتب خانهٔ آمد و فنون وقت است گذشت که مرا محض از برای دلجوئی
خاطر شما فرستاده اند شادی دوم آنکه بنظر بر نامه دلکشای که خاطر آزرده
آن بود واقع شد غم دوم آنکه آتش مهاجرت از شاهین آن اشتعال گرفت
و خوکرده هجر از ابتدا که در تصورش آورد شادی سیم آنکه خط روح پرور آن
سر و از در بر آمد غم سیوم آنکه مضامین مختلفه که منبع آمد و سبب ناصطراب
آمیخته است معلوم گشته اگرچه از جنگ و صلح و دوستی متعارف روزگار
فراتر گشته سخن کرده اند اما چون مشحون بتکلف بود اندوه فزا گشت
شادی چهارم آنکه از مقاصد این نامه باخبار مزاج آنخدود از صحت ذات

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Mukatibt-i allm

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23229

File Description:
Part 2

و توجه بسپاه و اهتمام مهمات اشتمال داشتند و غم چهارم آنکه انحراف از توجه
تسخیر قندهار و عزم جزم بصوب ناصواب تهته و شادی پنجم آنکه بواسطه
بسیاری آب یا باندیشه دیگر این امنیت دیر بحصول می انجامد شادی ششم
آنکه بمجرد رسیدن محمود خان بخاطر رسیده بود که معترضات پادشاهی معذرتی
چند که در آئین اخلاص و روش عقیدت مستحسن خردپروران دوربین باشد
نوشته و گفته شد غم ششم آنکه درینباب بموقف عرض مقدس چیزی نرسانیده
بودند و مع هذا استیفای آنحالت را از مخلصان خود استدعا کرده ای
ابوالفضل بس کن قصه خوان و افسانه گو نیستی که تعداد شادی و تذکار
غم نمائی تو نقش نقشبند ازاچه دانی تو شکل و پیکر جلیز اچه دانی تو خود
می نشنوی بانگ دهل را رموز سر سلطان را چه دانی هرچند فطرت این حیران
انجمن هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن اینقدر میدانم که خاطر مدارای
بدوستی فروش شما از نوشتن نامه و فرستادن پیغام بجز مستی فراوان
چگونه باز آمده بود و عجب که مقدمه قدسیه که در اصلاح احوال آن یگانه روزگار
گفته بود بکار من مسکین معامله فهم برده اند و آن اینست که بمخاطب خود میگفتم
که مرا اندیشه که بود از اخلاص وافر شما بود که مبادا اتکا بران نموده در
مراعات خواطر فرستاده ها و در فرستادن مردم خود اهمال نمایند و ضمیمه
آزردگی طبیعت آنکه قرة العیون دولت میرزا ایرج را بکمان اسلام و ملاحظه
ناپرسیده در زراقخانه فرستاده اند هرچند کفر نفس الامری داشته باشد
در مذهب یکجهتی گنجایش امتثال این امور نیست نمیگویم که مرا دوست نمیداری

81.
Plantago media
a Plantain
Plantagineae
In any hasteries
Δ. June – Aug

یا دوستی

یا دوستی خود را که نسبت من است بسیار اعتقاد نداری این میگویم که معامله
در خور نیک اندیشی من نیست فکیف که در برابر محبت من باشد و چون
عالمیان را بدشمنی اینکس برمی تابند محبت ناقصک خود را اعظم اشیا خیال
میکنند باری گذشت آنچه گذشت اکنون همگی فطرت جاه و اعتبار و فتح
و نصرت و مسرت آن وحید الدهر را از خدای مهربان مسالت مینماید
و در لوازم دوستی که از خود شرمنده نیست حضور و غیب یکسان چون
گویم که دروغ گفته باشم چه اکثر خوبیهای آن یگانه محبت در غیبت گفته
میشود که در حضور آن مذکور نمی بود که مبادا رعونتی بخاطر راه یابد المنة لله
که توجه ظاهری و باطنی حضرت خدایگانی در درجه اعلی است لختی ازین گرم تر
و نیازمندتر و زودتر عرایض فرستند که شجاعت و دانش از هجوم عوام
و التجای مردم مردانه و فراهم آمدن اسباب دنیوی مست کن آدمی
بیت اصل تمیز است اندر آدمی تا فزونی را بداند از کمی الله تعالی توفیق
محاسبه و شکستگی دل در فتوحات مقارن روزگار خجسته آثار آن یگانه
دارد محمود خان خدمتکار اخلاص گزین است این بار باو نظری میکنم
توقعات او اختیاری نبود در گفتار و کردار ازو راضی ام والسلام والاکرام
در مهر ماه سنه ۳۶ نوشته شد بخانخانان سپه سالار گر غمی آید گلوی او بگیر داد او
بستان و میرداد باش از مطالعه نسخه جامعه کونیه الهیه مسرت پیمای
خاطر خورده دان بوده از نقوش ناملایم که صفحه جهان از آن گزیر ندارد
والحق از اسباب و آلای ایزدشناسی از امور دریافت اسرار عبودیت است

وسعت سرای دل دوربین آن معشوق سرفراز و آن عاشق برخوردار
من که جز عاشقی من و معشوقی کونین را سزاوار نیست شکی چه معنی دارد
که کجلی هم پدید نیارد چه ای دوست دوربین من اگر از کید و حسد احوال
دنیا میگوید آنخود در روز بازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صورت بر بی
بقائی آن پی برده بزم عیش خود را منغص نساخته اند تا به پیشوایان معنی
چه رسد امروز که حال او معلوم است حاشا که گردی بر دامن حوصله جهان
پیمای خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر از یکرنگ نبودن فرمانروای زمین
زمان دوربین میفرماید خود این معنی باعث عیار ظهور اخلاص درست
که سود و زیان را در آن گنجایش نیست میشود و راه معامله با فرمانروای حقیقی
مسلوک داشته هزاران مقاصد صوری و معنوی را دام گسترده میسود میگردد
و اگر از جدائی عرفی دوستان و آشنایان ظاهری که از اسباب
انتظام مهمات صوری در تعب اند خود بغایت عجب که این معنی اگر موجب سکر
گذاری نباشد باعث کلفت کارشناسان درگاه ایزدی چون تواند شد
اگر از دوری صوری دوست حقیقی آز[illegible]ل اند خود از کم فکری بی محاسبگی خواهد
بود چه محبت حقیقی روی هجران نه بیند و مفارقت ظاهری موجب اختلال
احوال نشود چه در منزل اهلیت که محل نزول مودت تحقیقی است غم و غصه نمیباشد
پس ای دوستدار پر حوصله و کم حوصله بسیار بردار کم برادر من امروز آن روز است
که شما از خود بهره ور بوده بیدرقه خرد والا و بتائید نیت درست غم و غصه را بخود
راه نداده تمشیت مهمات مرجوعه را سرانجام نموده داغ به پیشانی بزرگان جهان نهاده

بهجت

So
Melva Sylvestris
Mallow
Malvaceae
abt. hedges road sides & in cultivated as well as wastegrounds
△ May-Augt.

بهجت افزای خواطر دوستان تحقیقی گردند چون از نامه عطوفت پناه پیشانی آن بزرگ
جهان را گره آلوده یافت دل بدرد آمده کلمه چند نوشت در عمل آوردن
آن یادداشتها کوشش فرمایند که آنها بتدریج میوه گوارا بار میدهد از احوال
خود چه نویسد الحمد لله که نفس اماره خیلی در پی راه نفس مطمئنه یک و دو دارد
و طبیعت عنصری که از کور باطنی از درد صوری در نالش است امید که چون صلح
کل در میانست او هم از نالش باز آمده بصحت گراید اشعار منتخبه در بیاض علیحده
رقم پذیر شده بود انتخاب حدیقه و آنچه بعد از آن منتخب شده باشد
نویسانیده بکجا فرستند بعد از آن آنچه شود جزو جزو بفرستادن آن مهمانی
دل ناتوان فرمایند قرة العین دولت و سعادت و مسرت میرزا
ایرج و داراب و قارن برخوردار صورت و معنی شوند وقت آن نیامده
است که ایشان را رخصت فرموده در ظل حمایت الطاف ایزدی که کامل
مهمات ایشانست گذراند میخواهم که همواره از رسمیات و حقیقات
ایشان را که شبانروزی بگذرد یکی از حاشیه گردان بساط عزت نوشته
میفرستاده باشند زیاده چه نویسد والسلام نخانخانان سپه سالار
دل با تو دهم ز غم بداندیشان را وز تو بنرم ستیزه ایشان را وز عمر من اندر
سر کار تو شود مهر تو بمیراث دهم خویشان را بخاطر قدسی نژاد حقیقت
اساس ایشان چه حاجت که بگویم بخاطر آلوده شناسای مزاج نادرست بروزگار
آن معدن نیک ذاتی باید که نگذرد بلکه در صد هزار فرسخی این چمن همیشه بهار هم عبور
نشود که در حرف معامله خلافی بخاطر حق گذار من راه یابد فکیف در داستان

دوستی سخن از عالم بادرستی بر زبان حق گذار حق گوی من بدیت مدارا
هم بگذرد چه جای انکه مقدمات قدیمه صداقت و انگاه بآندازی سخن
و اینهمه امتداد زمان از مثل منی که در نزد ارزوی انصاف و قدردانی او جمع
اشرار روزگار روزنی پیدا کرده از جهات شتی و طرق مختلف از معمانی
روزگار اند ناستوده دست و دل حاظر بر زبان هر زه کوی دهد اما چنو انکه
که مخاطب من نظار کی جمال خود بیت و طبیعت او از هجوم بد معامله گان
فرصت مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خود نمیشنید
یوسف معنی را در چاه بلا دیدی چون پشیمانی در مصر کجا دیدی لقد آثرک
که بعد از نیامدن بمقاومت کرامی که بدارفزا موسی میداد بعد از رسیدن
قوافل خطوط که نقوش شتی آنها کره آلود بدگمانی و نافهمیدگی بود رقیمه کرد که اگر
در خور محبت انگیز نباشد باندازه قدر مناسب و زکار ما ساز گار نبود رسید
و بمقتضای بشریت طبیعت ملول مسرت آرا کشته و فطرت عشقه خورستند من
از کوتهی حوصله دست نوازش بر سر و دوش خود کشیده شب غمهای
من چون شد بصبح شادی آئین شود سامان نصیب من همه بر گو نه ساماند
ایعزیز اریکی کو تهای من همیشه مسرور بوده غم بخاطر راه ندهند و اگر
بعضی فرامین حسب الحکم که آنهم خرخور آمذار دحرفی چند در شب غم او رو
گلشن خاطر خود را در عین بهار خزان نساخت و بدگمان نشده و در باب خالصه
پرگنه و معامله بقایا و آنچه از عوض او از جونپور گرفته اند اینهمه سخن دراز نبایست کرد
که اینطرز طایفه دیگر است و شما از طبقه دیگر از جان و دل گوید کسی پیش

79
Viola tricolor
Pansy. Heartsease
Violaceae
In cultivated fields.
O. May. Septr.

جانه

جانه از نسیم و زر گوید کسی پیش جانی اسکندری سنگر که آنجا راتجنس مسوغ
نشد و بردو کله مناسب او نشد هزاران شکر گه نسایم فتح و فیروزی و زندان
گرفته امید که عنقریب آنولایت مفتوح شود زنهار که عزم قندهار و فتح تهته در
زمان دیگر نیندازند که پس وقت میگذرد و نهایت جمعی دیگر که درین اردو
بیکار اند طلیده استعارا بخدمت کرده تهته را بجا گیر خود قبول کرده و اینکس را
بتجربه کار هزار سال دانسته اگر اینحرف را گوش میکنند یکمن که کاری شود
بخشی الملک نظام الدین احمد مجدد از حسن سلوک که با ایشان میکند در نگاه
خاطر خانه زلیدز بهم رسانیده است و دولتخان لودهی را چه شده است
که در محافظت آداب آشنائی با عقل خداداد مسورت نمیکنند اگر خود دور اندیش
ندارد نمیداند که بازار سود و زیانست اگر کلش معنی نمی بیند خط ظاهر
بس چه شد سارد هم شهر صفر نهصد و نود و هشت در نواحی جلال آباد بگذار سایات
بخانخانان سپه سالار ذات من نقش خیال خویش تست من بگر خود صفت
ذات تو ام نقش و اندیشه من جمله زشت کوئی الفاظ و عبارات تو ام طبیعت
عنصری ما نیز وی محبت صیقلی بکار فرمایان جهان دل استیلا یافته میخواهد که
من فراخ حوصله را در شرح شدائد دوری و تفصیل فرط شوق تنگ خاطر سازد
بوسعت آباد سخن اندازد تا نفسی چند بکام دل برآرد الحمد که سلطان فطرت بر روی
خاص خود نظر فرموده حمایت پدرانه خوانم با وقات پادشاهانه نامم که من مغلوب
طبیعت محبت را غالب مطلق نساخته و با طبیعت لجاج آرائی و محبت الحاح سرای
مقرر ساخت که حکایت اشتیاق و شکایت فراق را بعد از استماع فتح قندهار

که مقدمه فتح ایرانست در میان آرد اکنون همگی همت مصروف برآمد کاری که
پیش نهاد همت والا همت بزرگ جهان دیده آمد پیش زمان دوده و سندار است
نموده حرفی چند مینویسد امید که خرد و دین بسمع شریف رساند و سور واکر
زر طلب و سپاهی کهنه عمل روزگذران نیندیشند تا دانم که خاطر شما مهم تهمه را مهم
قندهار ترجیح داده است تا در آن باب اشارتی سخن بنایم اما اندیشه که دارم از همراهان
کوته نظر که زر بناموس خرند که مبادا بمقدمات دلاویز خاطر بر مشغله محبوب
مزاج مرا بنوادی آرند حال قندهار و قندهاریان از اخبار ثقات محدود الوضوح
پیوسته باشد و دران چه شرح دهد حاصل سخن آنست که همه وقت بسهولت
نمیتوانگرفت بخلاف نهته باید که رمیدگان میان ولایت را از بلوچ و افغان
بزبان دلاسا و دست عطا از خود کرده ضمیمه لشکر فیروزی اثر ساخت و وقت
فرصت را غنیمت شمرده بحسن و جمالگی اعتماد بعروه وثقی عنایت ازدی
نموده متوجه قندهار باید شد و چندان دل بگرانی بمردم کمگی نباید داد
اگرچه اکثر مردم ملحق خواهند شد اما روش کار آن باشد که در داد و دهش
کوشش خواهند نمود که ناموس در کرو انبهاست و برداری و هوشیاری را
دو دوستدار بس و بسیار خود خواهند ساخت و مذاکره مجلس شما ظفر
و شاهنامه و جنگی نامه باید که باشد نه اخلاق ناصری و مکتوبات شیخ شرف
سیری و حاقانی و حدیقه که اگفت و گوی بخرد است و ما تعلقان نرم گرت
که آزار مبخوانیم از خدایع نفس اماره است که در راه ما کوظلما موانسته است
کند چاه نورانی ترتیب داده که خود باز دران افتد و در خلوت تراری

Rumex acetosa
Sorrel
Polygoneae
In medius & partibus
Δ. June.

و تضرع بدرگاه ایزدی شبانروزی لازم شمرد و نشاط مفرط را از محرمات
دایمی دانسته در بوزه از دلها و کرده خاطرها گشتن مشیر کرد هنگامه رکان
آراستن و دل باحبگان نگاهداشتن شعار خود سازد و تیلان و افگندن
و پایه کیفیت آزار بکمیت او افزودن عادت کرد و خلوت کم نشستن طریق
مستمر باشد تا باین زیست و نشست کارهای کلان برآمده خیر شود و لیکن ملازم
نیک است بالفعل دو چیز درو باید کرد هندوستانیت را از و کم ساخت و وقار درو
در و او نود جان یک را تعلیم نرگ منشی باید کرد که بس جوان کارآمدی است
ملا بقیار او در وجه صلح کل استوار فرموده مرضیات خاطر را بنجاب تعلیم باید
کرد تا پیوسته بگشاده پیشانی بهرامی چندی از بزرگان معتبر دربار عام نشسته
مقاصد و مطالب مردم را میشنوشته باشد و در وقت رساند ملا شکیبی را
از روستا بشهر آورد که هم کار بزم آید و هم در روز رزم مهر خموشی بر طوطیان
اهل سعادت نهد زبان محبت نگار که ترجمانی دل دوستدار مقرر است از
سخن کردن سیری ندارد اما چکنم که ما توانی هنوز بر بستر افتاده دارد و الله
نامه که مصوب کیش برادر گرامی چکیم همام فرستاده بود رسید اولا از شنیدن
و پس ازان دیدن و بعد ازان از فهمیدن خاطر کل کل بکفت علی الخصوص
استقبال نمودن و رسیدن ترکمانان از جانب قندهار و عزم جزم آن نزدیک دانش
بصوب ایران سرمایه صد گونه شادی شد الله تعالی همیشه انگهر والای نرگی را
در تمشیات مهمات عظیمه سربلند دارد عزیز من و درین یورشی که پیش آمده است
ناموس و نام بلند بزرگ خیز میشود امید که فرض ذمه پانزده و ده بیست کرده در شا

کوشش علم خواهند نمود و یقین که زر مستبع نام بلند است و خواهی نخواهی اقبال
چون حلقه خانه علف و کشاورز را فطرت بلند و همت والا ناصح و ندیم و
همدم و مخواب شما باد العاقبة بالخیر و العافیة زیاده چه گوئید نخانخانان
دل معشوق شوریده است بر من و زانشورش جهان زانسوخت خرمن دهان
بر بند گوش فهم بسته است مگو چیزی که می باید بگفتن از مطالعه معاوضه ایش
آزرده خاطر شده چه از پنجاه الفاظ و حروف دلتنگی آزموده ان شورشیان
دنیا دریافت الله تعالی اغم و غصه را بر امون خاطر آن یکه تسخ دوربین
راه مدنا و نیز دانست که از هرزه کوئیهای من دوستدار که فرط دوستی
از نهانخانه خموشی بارگاه کفت آورده است ملول دل بوده اند نخانخانانا
نگرده استدعای نوشتهای مهربانانه نموده اند ای بزرگ زمانه مهربانی آنست
که مثل زمان با مانند تعذر ایا طرز مدنا با روش دوروبان دنیا مکاتبات خود را
بمقدمات خوش آمد و معالات ثنا از آسته اسباب عقلت و ابواب سستی
آماده سازد حاشا که خاطر نکته دانش که در کلش فهمید کی بس طراوت بخش دل او آید
بوی آور آمیزش است از من خیرخواه دوستدار چنین طی داشته نماند و نخواهد
دیگر که بسنگان کوی اهلیت روا ندارم با بمقدای کارخانه اهلیت چگونه بجور نام که
بر خمیر مهر کزین رسیده اند که مقصود نویسنده آزاده آنخاطر همیشه کلش آنمعدن
نکوئی باشد بلکه مهربانی حقی آنست که بر آمد کار و بار خود را منظور داشته همی چند
تلخ نمای شیرین از دور موقف او را و آید مر این کار دشوار پیش آمده است اگر
کنج دوستی که در تیمور ده دل است و بجهت بی کم کردن بخزانه انشان داده اند

Solanum
Woody Nightsh. Bitter-sweet
Solaneæ
In hedges &c thickets
Shrub. June July

roots & branches decoct in milk recommended as Diuretic & Sudorific in Scrofula &c
Sheep & goats eat the leaves. cows & horses refuse it. Pigs
dangerous. but autumnal as the decay of vegetation

از دوری دوستان زن طبیعت که نظر بر مقصود خود انداخته از حد ائی آزرده
باشند متالم نشوند و بجور نسنجند ای دوستان دوربین مردانه که آبروی دوست
و برآمدن مهم صاحب امر مسلم جراحت طبیعت بجران زده نشانه متوسل
درگاه ایزدی اند نفس ناطقه گرامی را مهمانی کنند و الوهیت بطبیعت مرحوم که
یک از بند مدانند و نستند اگر چه میدانم که بانجت بیدار خرد پیش بین دارند اما
دل محبت گزین بیتابانه مینویسد که در یورش بکار دارند اول انکه زاری
و دامن شب را چون غذای هر روزه دانسته تخلف نورزند دوم انکه
در تخیل فتح آینده و تعلق آزادگی کمال باستادل نموده نگذارند که شادی دل
در آید که دولت و نصرت در کنار حاطر اند و نکین می نهند سوم عطوف را
برعطف و الی ساخته بانگ چنر در سورش نیایند چهارم چشم همراه ما را
بفنون شستی سرکرم دارند مبادا که سر حرف زدن کونین نداستم محب بگفتگو
در آورد العاقبة بالخیر نخانخانان ایا ای لغا تو جواب هر سوال مشکل
از وی حل شده بنقل و قال آزمودم من هزاران بار بیش نتوانم شرین
نیامد عیش جویش کی باشد که نقاب مهاجرت برداشته شود که از ما محرمیت
خامه و نا اهلیت نامه و نا امینی شاه راه سخن و نا موثقی پیغام گذاران معامله
سختی بمراد دل حرفی بنداق عرف که از فروغ صدق داشته باشد از کمین
بطون بمنصه ظهور نتوان آورد و کرکه کلمه چند نوشتمی و مقدمه دوسه در میان
آوردمی که مخاطب من بطعم و اثر از باده بیحت لوای میان تهی تاریخ
خوشوقت گشتی اکنون با بخالت سر سخن گذاری ندارم خود چنان توست

Tread aside from ye starry bloom
I am ye worm who feed ye tomb -
I the tomb, my child I with daintier pillow
Until it pours Mercy as a tempest wide -

Trample not on a virgin flower
I am ye maids of ye midnight hour
I bear sweet sleep to those who weep
And lie on their eyelids dark & cloak -

Tread not them on my snaky eyes
I am ye Hot ye weary spirit
The Nile's soft Asp. Not Hyperion to grasp
And me Not a Queen her lover to clasp -

Pity me - I am the - whom man
Hath hated since ever ye world began
I rot his brain in ye night of pain
But at morning he wakes - Woe is me -

I Barry Cornwall

Unfurl ... rolls - used successfully in
gen: Rheumatism. | Miranda Bot. Gar.
Tread from fruits - into Water for Scald heads &c
Common & successful in Ireland | Id.
worth a quart pt Glass -

بهرحال دل شوریده را بهیچ تسلی داده میشنید که معاطفه نامی که اگر امثال آن
مقدمات را در مکاتیب آشنایان روزگار مذکور نساختندی هرچند که
که بعد از فراموشی بسیار آمده بود بسجل محبت نام نهادی ب تو آن نه که
دل از صحبت تو برگیرم و گر ملول شوی و لب در گر گیرم اینیامه خورسندی تو
بخشید و از دیدن آن خوشحال دست نداد اما بهر وضع سبکبار تر شدم و در
معاتبه را امتثال نموده جواب آنرا بخجالت و تقصیر و بر طرف ساختن نامه
الاعتراض تسلی روزگار سورش یافته خواهند کرد بار نامه مذکور شده که بر دل
دامی که درین مسلک داشتند چرا از دست داده اید که موجب سوزش دل شما
باشد بر ملا کرد و اگر از دیدجاه و مستی اعتبار مروت چندین سال که داشتن
مصلحت دیده بودند برانچه زبانی که کس یا بد نوشتن وقت سر یک نشستن و صد آنی
سخن بصاحب بگفته سنجیده و دقیقه یاب مهربان نگفتند اگرچه از طرز خواندن عرض
که در باب کرانی فراخ افتادش نوشته بودند آن آزرده کی صاحب قدردان ما
از نهاد ریشکی آمده اما آن باریک بین آن نکته را نهاده نانوشته در اصلاح کوشید
دویم رمضان المبارک سنه نهصد و نود و نه در دار الخلافت لاهور مرقوم شد
بحاشیه سپه سالار الله تعالی در لوازم نشاء تعلق استوار داشته پیش از
تمامی لوازم ایکار را اندیشه تجرد خلل انداز این انتظام مکرد اناد عتاب و خطاب
و مباسطت و ملاعبت در نزهتگاه طبیعت نثر ارزانیان نیشته و مجالست
روحانی و مطاحت معنوی از کلشن همیشه بهار فطرت هم بی آنکه صورت
فی لیکن طرز مکاتبت را از نشیب دانسته عمدا از آن تعاقد میناید و منتظر

76.

Stellaria g

a stitchwort.

Caryophyllea

In heathy pastures, or bushy places
on a gravelly or sandy soil.

△ . May

مرقعه

هجوم عوام و ازدحام مهام غبار بی تمیزی نگذارد که بنظر معبران روزگار
در آید حرف محبت و یکرنگی که بزبان داده اند و کفگوی صداقت علم و نقاره
درمیان افتاده است آنرا چه باید کرد محب جاه نیستم و عاشق مال نی که بسپه سالار
جهان رو پاه بازی نمایم و در و عکوی هرزه نیستم که بی تقریب جنس مهوده
کوشم و دیوانه نیم که سخن بیقصد او اشود از شمایل معاملت و جلایل محبت که در ذات
آن بخاطر فارغ هوش آرا حواله یافته است برطرف شاید که تیره رایان عیب بین
در یکنفس بقدر راستی و مردانکی فهمیده باشند مراحه پیش آمده باشد که کجها
حرف سرائی خود نکنم و آری که گفته ام پاس آن ندارم و از خیرخواهی امتنع جو نهاد
باز آمده در مقام آزردکی شوم حاشا و ثم حاشا کر بکویم زان بلغزد یا تو ور
نکویم مسیح ازان ای واپتوای برادر عزیز مرکاه خیرخواهی بمکمان پیش نهاد همت
باشد شما که صاحب فراوان اخلاص دارید و به یکدائی موصوف امید و
باصد خوبی دیگر ایجران انجمن مستی را دوست میدارید اگر اندازه نیک نیکتان
بمقیاس عقل دوربین خود کرفته کار دوستان یکجهت را بر طبیعت خوش آمد
دوست بیفکر حواله نمایند کنجایش دارد ابقره العین وجود وای سره الصدور
اهل شهود سوکند که کار ناوان کوی ما اهلیت است چه خورم که درین باب تعلق
بحسب سر نوشت آسمانی بدو کس رابطه محبت پدید آمد دل از فروغ آن نور آبی
شد و زبان نکارین کشاینده جدائی فراخ حوصله بلند برداشت بار
ابوالفتح آنقدر بود که مراوقت فرصت نصحت کفتی بار دوم که در بیانا مقصود
ولیکن چونکنم که دوستی مرا خواهی نخواهی بکفت و کو دار و سید احمد آزرده کی که از اول

مکتوب رود اوده بود بی انکه ریخه مقدرت کردند عقل دور اندیش معاف دارد
دم اجور نسند ساخت و از شمار اخی کرد اند تفصیل آن چنکنم که دور و
در از است اسد تعالی خمار اجور نسند دارد بیت ایخواجه سلام علیک
در زحمت باچونی ایمعدن زیبائی وی کان وفا چونی وی شایبه تکلف
خاطر از دوری آزرده است و فتح و مسرت شمار اخواهان ما را غم بهر شت
مخواهیم غرا سنجیده است و انکه از بی توجهی حضرت ظل الهی نگاشته اند و سخن
دراز کرده چکوم که چه کرده اند و اسد و اسد مسیح با اسد مسیح همواره بخوبی و بزرگی و اخلاص
مذکور خلوه و جلوه اند مدر کر حکم نبود که در هر زمان حتی اعراض یاروفا دار
نویسند و خدمت اعظم خانرا که تازیانه کار شما ساخته بودند انهه ارجای
نمیباید رفت و در این اعراضات که جز صوری پیش نیست سخن دراز نکرد زنهار
صد هزار بیغار بر ایچه از اعراض کونها در هم شکم اکر اخلاص و افزار نجوم مشاغل
پوشیده کشت عقل دور اندیش کجا شده و اکر ایشان خود بکنه اینه فقه بجوسنها
نرسیده چرا متنبه نشوند و کدست آنچه کدنست برای خاطر اندوست مسیح خرخور نسند
شود سوکند میخورم که ایجا مسیح قصه نیست و مشرب عذب بشناسی و رکمال
صفات محاسبه دایی و تحسین فطرت و کوشش طبیعت و در رافت مدارج معامله
و شناخت پایه های مراتب روزی یاد میت و چهارم آبان سال سیستم بکار رسانید
نخانان سپه سالار عزیمت سفر و رخصت بادشاهی و منزل نوچون فتح قندهار و بهنه
و غرآن حجسته و مبارکباد خیال نکنند که دل دوستدار شما لحظه از احوال خیر مآل نهول
واقع شود اسد تعالی از عمر و ابرو و برداری و فراخی حوصله برخوردار کرد انا

75
Lycopies ar
Common Gipsey-wor
Labiatæ
On the banks of ditch
A. July. Ann

ازدوری

مترصد مراسلات معنوی که بزمان فصل او اید میباشد و آنچه که قحط اسال مروت
و اهلیت و اتی چه که سود اکری آنماند زاهم اغوش عفاف ان مند هند و این
کس بحسب سر نوشت در معرکه این آدمیان جسم قدیه افتاده است قطع نظر از انکه
مفاوضات روحانی بر تو ظهور دهد و وجود معنی رس آنرا از معتقدات عطی مند
و در معاونت صوری و معنوی بی اختیار است هزار ان شکر که در بیکار شکرف
طبیعت با فطرت یاری دهد است ششم جمادی الاول میرزا اعلی بهادر رقیمه مسرت
افزای غم آورد سانید و خاطر را که در شادی و غم بسته بود در عین اندوه بافت
چه غریمت آمدن نه موافق مضمون فرمان همایونست و نه لایق فطرت و دریافت
ایشان هرکاه که آنمنشور عاطفت در معنی تحریص بر آنخدمت بوده طلب از
عبارات و اشارات دانستن را چه حاجت توان نهاد اکنون غرض من مسجع
واجیه آمد زا بخاطر دقیقه یاب خود راه ندهند که این توقف در یکسال در حدود
دار الخلافت اکره واقع شده نه مرضی خاطر بود توجه والای شاهنشاهی را در فتح
دکن عظیم دانسته زیاده در عتاب سخن کشند و سرکرم خدمت باشند و کشایش
املاک را که قابو بهتر ازین نباشد چون مارهای دیکر از دست ندهند فیروزمندی
صوری و معنوی قرین روزکار و خنده آن یکانه دو دمانفطرت باد و ایام
والا کرام نخانان سپه سالار چاره اندوه از پیروان مطلبی و علاج آن در دل
و تو از دیکران طمع داری و دارو ی درد نصیحت کر تو خرد دور بین نیست و تو بینوده
کرد بر کرد مردم متنبی این سنک ضلالت پیش نیست بپای طلب آمده تیز رو ان
عرصه ارادت را بسر و رآورده شیخ عراقی میفرماید آفتاب اندر و نخانان

دربدر بیرون ذره مثال کنج در آستین و منکردم کرد هر کوی بهر یک مشغال
این تنها راه روان عرصه محشر ای دلکشای معنی را پیش آمده کوه نوردان
کریوه رو صورت را نیز پیش آمده که از حال خود غافل مانده چشم طمع در مال
دیگران دوخته اند خانه خود را خراب نکرده خیال نقاشی کار و انشراد ارند و
بموجود قناعت نکرده حریص معدوم اند اند و خته خود را ندیده در گرد آورده مردم
دل بسته اند نفس اماره را که راه زن دایمی و کید برقدیمی و دشمن جانی است
دوست صادق انگاشته غیر را که سعی او در نیک و بد او اثر ندارد دشمن دانسته
با خود بزم صلح و با جهانیان سفاهه رزم ارا آسته اند که روشنی و سر کردانی خود را
که پیکار این شغب خانه دنیاست بر اجرام فلکی و اجسام علوی نهند و بر اوراد
بنی نوع خود را معذور میدارد و الا چون سباع و بهایم در هم آویخته در کمین
یکدیگر است تا بخون چه رسد از هزاران یکی در هم جنبان خود این ماجوشی که آدمی
از تبه رائی و سیه درونی میکند بر خود می پسندد اگر بر جهان یخفف طاهر شدی
فی الفور بنقد دشمنان معامله ما قلنم انسی که از بیعقلی در گرد انتقام اند بر آمد اوفتاده
بوشش نادانکردی و تهمت فاعلی بر خود نهادی و چون دل حضرت این کمنون نقشی داد
از خلوت سرای خاطر بمعرکه قلم و سیاهی و کاغذ در آرد برای هدایت عالمیان
نوکر و آقا و فقیر و غنی کلمه چند مینویسد اول سموم خطای که بر گشت زار نوکران و بندگان
که صدر نشسته سکینی و معامله فهمی و پیش بینی و خاطرداری و مخواری که در زمان کم
توقعی داشت در هنگام هجوم دنیا و رجوع ابناء او کفاف نمیدارند یکبارگی ورق
زده اند چو بگویم آن نامه اعمال حسنه خود را شسته تبره و بدمستی کرده توقع دیگر

Trayaporra Jour
a Goatshea
Comm la. ref
In grafey pastures Adam
D. June

بگوش

بر گونین تواضع و بار منتهای از جهان چشم میدارد تا کار از تبه رائی بجای میرسد
که جبل المتین اخلاص گسسته مکرر دوباره ولی نعمت و صاحب خود تغیر روش
چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت و چه در ملاوچه در خلاتا نه رفته
بجای میرسد که بدست خود در گرداب هلاکت مخفی نشوند و هر گاه که نوکر خمار
احتیاج همیشه در سر دارد بر شیشه باده خود کامی بدست گشته چه عربده نامنیا اگر
صاحب بلحدین اسباب مستی سر بسودش و اشته باشد چه دور باشد و لهذا
اگر صاحبان بر گشیدگان خود را بهمان نظر خوردی که در مبادی احوال دیده اند
منظور داشته نگهداشت اعتبار خود نمیکنند و آن نمک حوصلها که در بند سود و
زیان خود و معنی سود اگری حرف اخلاص بر زبان صورت نگذارد از بندگان
اینحالت کور باطن گشته سود خود را در زیان خود می انگارند و در اندیشهای تباه و فتاده
پایمال حوادث میگردند این کم خردان بدست توقع تواضعات بیجا می
صاحب خود داشته در کوی خسران فرو میمانند بتاریخ سیوم شهر ذی حجه سنه
والاسلام والاکرام سخائی خان سپه سالار همی دانم چاره فراق و نیست عجب
هیچ زیرک خود کرده را نداند چار لیک یارد بچون و چاره کریست اگر روزی
بظاهر دوستان حقیقی را در گذارش هجران میدارد اما در معنی اسباب دوام
سرانجام میدهد الله تعالی بر خود ی محنت دوری سپری کرد اما د که نه تاب چنان
شنید حدائی دارد و نه صبر خاموشیدن حاشا اگر بیان نوانستی کرد کی بزبان آمدی
که نه در حوصله استعداد مستعان زمانه است و نه خاطر مشغول بسیار دوستان مقصود خطاب
سخن شنیدن دارد از جوشش مصیری حرفی چند تراوش میکند زدوحت دورم

ازان زار ترچه باشد حال زیار فروم ازین صعب ترچه باشد کار میان آتش و
آب اندرون گرفتارم که جام آشکاه است و دیده دریا بار سگر ازدر اکه مژده
وصول رسید و خاطر را از بار گران رها نید یعنی ورپیت و پنجم صفر ختم الله بالخیر
والظفر کرامی قاصد رسید و مفاوضه کطراوت بخش دل و مژده و نضارت دهٔ
خاطر افسرده بود در عین راه آورد که بیرزا جانی بیک بمقتضای سخاوت و انتی
و بخت بلندی و دولتمندی آمده دید و در آستخدار روان شده لست چه کویم
چه خوشحالی رو بداد کو قدرت کفتار و کجا قوت نوشتن و با این وقت نایاب
بایندی از مسرات خود باز نمایم رباعی وقت آنست که یاران طرب از سر کیرند
طره شب زرخ روز همی بر کیرند مطربان دف مدار انمه آواز دهند تا سیمای جوش
وعیش بتوا بر کیرند المنته که ازان یکانه زمان هم آثار حوصله عالی طاهر
کجندین سخای و انواع محن که ازان راز که مند وستان مفتوح کشته چنین واقع
نشده بود تاب آورده در ارتفاع معارج کمال کوشیدند و هم انوار شجاعت
که بهترین سجایای فاتحه است از لمعان سیوف بارقه آن اقالیمند روشن کشته که
بزدهای مرد آزما و نموده مظفر و منصور کشتند و هم فنون تدابیر حایهٔ آن یکانه زمان
برخورده و بزرک و دوست و دشمن پدید آمده مراتب دانشوری حاطر نشان طاهر
بینان کشته و هم مراسم مردمی و لوازم فتوت از پایهٔ اعلی منصه ظهور جلوه کر آمده
چنانکه ولایت بدست آورند و نوکر خوب بهمرسانیدند و ما چندین بکار طرح دوستی
انداخته مقتدای عالم علو را آوزن کر خود کرده اند آری محبوب دلها کشتن مفت
و بی تعریب نمیشه اکنون رحسب مدعا و فق امانی شرف نفاذ یافت نیکوئی و دولتش

Roots astringent used externally
in infusion by decoction in Bengal
herb bruised drives away mice. G

Borage

In waste grounds by roadsides

والسلام نجابتخانیان امید که فیروزمندی صوری و معنوی و کشایش ظاهری
و باطنی فرنحال آن یکانهٔ زمان کردد و خاطر مهر آئین را در همه امور متوجه خویش
دانند شمارا انطور منحواهم که اکر هزار کس در حق یکی بدی کویند و بداندیشی او را
به نسبت آنچنه صفات خاطر نشان کنند و قعه اخبار را که صدق و کذب طراز
اوست در یافته و فق یاران نهند و مرتبه که صدق مطبوع شده باشد کاه
از افاعل حقیقی منسوب ساحه عزت آراشوند و کاه از ابقراحی حوصله که
از لوازم نزکیت حواله کرده نشاط را اساس نهند فکیف بداندیشی یکی
بکجهتی و ابی اصل نفاق باشد محض توهمی و خیالی که بزرکان دینی از مزاحمت آن
خالی نباشند بهرسد و اکر حرف درشت نکاشته قلم جراندیشی شود و ازا
درشتی ندانند و آنچه برغم یکی نصیحت و یکو خواهی باشد درشت نمائی او را
اکر در خاطر حایی و مندیکار کی معامله خوش آمد کویان بپایهٔ رواج نمیرسد که
دیکر راست اندیشه را جای سخن نباشد و دیکر عزیز من غریب ولایت وسیع
و کن مفتوح خواهد شد در حوصله وسعت بخشند در سلوک مردم فراخی دهند همه را
خود را بیک طرین آشنایی کردن نکوهیده است تکلیف که یکانه با احرار از دلها
صوری احتراز نموده در سلک زنده پوشان در آمده اند دیکر باب سخن بسیار است
و مخاطب کم غریب آنکه بیک مخاطب من لایق سرائی نیست روز آبان ماه خورداد
الهی سنه چهل والسلام والاکرام نجابتخانیان سپه سالار ابوالفضل مستمد که از
نوشتن نامه کاره و از نوشتاون قاصد مستکره است و از کفتار بتنک آمده مشتاق
کرد است از کم حوصلکی خود و فرط عطوفت آن یکانه آفاق بجز خفت و دردمندی صوری

Cold / hem / ache / rem / bra / Song / in

... pu
... ache worn
... a present
... e bitey of Dog
... scalding o
... on put the herb
... thing - no dog will bark at you. [Celt.]

73

Cynoglossum hirsutissimum Hairy tongue

خود را میبیند و چون مسرات خاطر خطیر او الا کوهر معدن فطرت منظور
ازاندوه خواص و عوام روزگار نمی اندیشد امید که نظر بر کبخت حوصلهای
ما کرده بزرگ زاده قدسی نهاد ما را از خدمت اعلانه این پیر عاجز معاف
دارد یابد و لتحانه فراغ رساند یا باو ح تجرد برده حور سند وارد و در نجد گاه
این بیت آزاده یافته سر بکوین و عالب آمده نفس لماره شیخ فرید الدین
عطار قدس سره بر غم نفس بدل دردمند مسکد زد هزار بار خم کوزه
کرده اند ما را هنوز نیخ مزاجم ز مرگ شیر بیکار و هر گاه دل حزا ز انجمن
تحصیل کمال هستی علاقه یافته خوابان بخرد خمول می بیند خاطر با لجوج ما را
پیک حکم سنائی سر خوش میبارد آوینش نثار فرق بوشید بر محض چون
حسان زراه نثار اگرچه مجلا میدانند که عقل و دولت بخشش و بخت سعادت آفرین
مکارم جسمی را مانع نکوهش نفس و تحصیل کمال آمده اند اما نفاس قدسیه را در آنچه
لابد و غنت مصروف خواهند داشت اما مودت قصوی طالب تحصیل افضل است
ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و هشت وقتی که از بیماری صحت یافته بود بوسیله الاسلام
بخانخانان سپه سالار معشوق عاشق مزاج شما از عاشق معشوق مزاج خود نکته چند
دارد از عالم طبیعت که از آن نه من در آزارم و نه مخاطب من معذرت طلب اگر
قاصد شما خبر نمیرساند و مزاج طبیعت شما موقوف اگر قاصد ما آمد تا خبر سرو مزاج
و بروز این سه بیت آزاده یافته یعنی خسرو محظوظ نبودیم خسرو بازگشتم و بعلیی و بخانان
مرهم دل دارم و دارو ی جان هر که دلش تنگ نماید زنده دارو ی تلخش و هم سود
و انکه خوشش آید طلبه نیز هست لیک شکر خنده تب را نست و این صحیح که یاد

نیستم که مدان ناب شیخ و هم اکنون هر چند میرزا را بلاغت آورند سود مند تر
و بهتر خواهد بود زیاده چه نویسد وقت تنگ و قاصد مستعجل و خاطر در شورش الله
تعالی در باده کامروائی هوشش افزائی نصیب کرد انید و در محاسبه روزنامچه
احوال خود سر گرد نکرد اناد الله بس و مابقی هوس دوازدهم آذر ماه الهی سنه
سی و هفت ایندو کلمه بر سم استجال بکار شافت بخانخانان سپه سالار
بجز تو کسی گزیده نیم که در فراق تو یک لحظه آرمیده نیم من خود مدتیست که در
نگاریدم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث محبت دوری نورزیدن
و آنرا از یاران معامله داکنار دا ما چون اکنون میرزا میرود چیکنم آنچه در آورد نشد
الحق انجاکه دور بینی و معامله دانی و نور کار رسیدن شیمه آیا شد و سد آ
که آماج خراب باطنان چرب زبان شوریده خاطر فیست از بن تراوشی نی
اختیاری آید روی بخاطر راه نمیابد اما حقیقت کار آنست که صغیر قلم و صمر کاغذ
و هرزه درائی زبان عنصری را در بارگاه محبت گذاریست مرچند این بخش بدیع
بوسایط سمت ظهور یابد حلیات خفا و نقاب استتار بر نشود و سود اگر
قلاب اندوده فروشش که ملتزم این پیرایه بشود از خراف و ابلطرازست که
عیب آزاد انسته و ایمنیابد هر چند میخواهم که اختصار رود اما شرح سخن
کفش باد اش بیند دور بین خویش نیاب داشته بدر از نفسی موصوف
دارد و او بلا من فنون النفس الاماره آمدیم بر سر گذارش بعضی معاملات
اول آنچه احکام مقدس بود زبان درست کرده و ساده شد و حکم عن الملک
نیز در بن زودی روانه خواهد بود است و آنچه در باب مناشیر مقدسه که بار

وتوران شرف نفاذ یافت رقمزده کلک محقق شده می شایبه تکلف آنچه
ایخوان مطهین انیشده بود و اگر در عبارت و لفظ بقدری تفاوت داشت
در معنی یکی بود و السلام و الاکرام بخانخانان سپهسالار منت خدایرا عزوجل که
بتدبیرات شایسته و ترددات بایسته ایشان کار سنگرف باتمام رسید سنگر
شادی را آنچنانه کنم یاسپاس سبکباری و وش سنگین خود نمایم آری کسی
کند درست است کارش به بهتر شیوه مانجام مرسد چه در خور من که مداحی
کاری کنم که بروضع و شریف حس او پسند افتاده شیوم اگر جمعی از خود رانا
تیره رای بطرز دیگر فهمیده ما بروش دیگر فهمانیده بودند اما کلمات باطل اساس
وهم نشناس چون شعله حس بقای ندارد و همان بقای او جزای کافیست چرا اندیشه
در جناب حرف سرائی نمایم و خود را بنقد دول بهیچ خورمسند مضطرب شوم مخاطب
شریف الذات خود را بایسته در اضطراب اندازم عوذ من مکاید الشکری وار
یافته مردکان بوسیده استخوان بقرار داد جزو و الاکر که مرکز تمیز و شکر امتثال ایمقدمات
لایقه که بجنبش نک و دو و جنگ و جدل و فنون تدابیر حمایه صورت میبندد
آنستکه ثراز وی انصاف محکم تر بدست فطرت داده نکته بانفس زود فروسنج
باید کرد که مبادا دست نوازش بر دوش خود کشیده مشوری اندازه و الحمدلله
که آن نونهال بارا هی مجانسه و محاربه نفس داده اند و آنچه از شکایت نوشته
میشود آن باجرا میان فطرت ما و فطرت شماست و الا طبیعت من با طبیعت شما
نهایت موافقت و خویشندی دارد آزاد در وقت هجوم اندیشه های صوری نخواهد
میان فطرت و طبیعت جنگ نیندازند پنجم شهر ذی القعده سنه هزار یکهزار و سیصد

والسلام

Scleranthus annuus fo.
a Knawel
Scleranthus
In sandy fields
© July.

شناسنامه داده و این بیت عطار که گاه گاه خم باده میشوند و گاه
پیاله پیاله شراب بیت آن یک انبستن قاضی شده و آن بخیض شیخکی راضی شده
ذوق دی و شوق امروز نگاشته آمد امید که این نشاء دوحم سرکرم
سازد و السلام بخانخانان ایزد جانبخش جهان آفرین بمقتضای فنون حکمت
بالغه انبحران بوسمان آفرینش را که بزعم اکثری از نفوس ضروری الدفع
است و بگمان برخی از نفوس معطله مدت سه ماه و کثری بسر حد عدم برده
باز فراز وجود آورده در رفع ضعف و اعطای قوت امید که این رجوع بانابت
الله او هدایت شود از انجا که هنگام شتافتن بملک نیستی که مظنون شده
بود خاطر تعلق باسباب دنیوی بنود نفس ناطقه را بعضی امور که در زمان صحت
بمطالعه معلوم نشده بود و صد خار و ریای طلب خلید و بعلم یقینی آنکمال آنا
میشود که این بازگشت موجب مقاصد حقیقت شود از شوق دیدار آن یگانه
روزگار چه نویسد که در شداید اوقات که از عالم کون سیر شده خاطر را
غیر از محبت ایشان کرفتاری نمیافت چون بتکلیف در میان منت و اتصال
معنوی بر کمال نمیخواست که از تضعف نویسد اما آثار المقدمین خواجه عطا
یک که همواره از احوال خیر سکرفت و امتداد خواهش او با عث این تحریر
شد الله تعالی مسرت و نصرت قرین خیر مال ایشان و اراده شهر رجب
قلمی شد چهاردهم آذرماه الهی سنه سبع و ستین و الف والسلام بخانخانان سپهسالار
والانامه بعد وزیدن نسیم فتح و فیروزی و سرسبز شدن گلستان اقبال و نصرت
رقمزده کلک محبت شده بود بنظر اقدس خدیو جهان بفاتحه ملک معنی آرایند

جهانا تصورت که سالهای دراز غارت بخش خرابه روزگار باد رسد بنظر
تحسین واحسان درآمد لوازم فکر ایزدی و مسرت تازه رو نمود اولیا رد دولت
واصفیا فطرت خورسند و شادان گشته امروز روز شادی امروز روز
کل میگوست حال ما که مگو باد حال کل ازان باز که افراد انسانی در بازار حدوث
وچار سوی کون نماو اشکارانده اند ارباب عقیدت که باطن آیات
به بینات خرد آراسته وظاهر آیات باگاهی و آداب فاضله پیراسته آیات
کنار آرزوی اینکروه مقدس از مقصود تهی نبود از انچه وجه همت علمارا
بوده باحسن وجه صورت اتمام یافته است آیمنع اخلاق و معدن نیکی را اگر
چنان فتحهار و دهد چه بدیع وچه بعید ولیکن من نقب بر گنج غیر نامتهای
زده در بر جواهر و لآلی که در حوصله اشتیان نگنجد و در صدف روزگار نماند
دست یافته است ازچنین مقاصد جزیه و مطالب محوره کی خورسندی مسئول
میگویم که طبیعت من خوشحال نشده اینکار سکوف را حقیر شمرده باشد را
کرانه من که هرگه متاع را بنکو فروشد و نکوهش انکار را بخاطر آورد ما را لوازم
فروخت کما ینبغی نپرداخت لیکن انبفطرت بحر اشام استسقا سفار من
لایق خطاب خود حروفی بپایانه نیرند خمار بحد من بحبه ناهی طلبند که نیک جان مرا
رطلهای جام کفاف ای شادی جان آفرینش وی کوهر کان آفرینش ازد
جانبخش جهان آرا نیکو داند که انچنان مطمئن که نظار کی جمال جهان آرای اساب
اگر بفتح قندهار بسم کامروای شاد مانی شود شمار انش ساخته باشند امید که عطوفت
دارالامن تبته را از خس و خاشاک روزگار مصفا ساخته به نیت تسخیر خراسان

70 Lotus corniculatus
Yellow Lotus. anodyne. emollient
used in bruises. leaves when
green in dropsy. ℞
a Buds pot herb ℞
Leguminosæ
In open grassy pastures
common. ♃. June. Sept.

وفتح ایران زمین بدست آورده قندهار را روز اول سفر فتح انجام
خود دانسته بسیار بسیار مشتاق باشند که در جوکنج فراغ روزگار بگنجند
ازمدبران غافل نبوده عرایض و لکشا مدرکاه ارسال دارند و سمان خیر اینرا
باعمال نه باقوال مهمانی کنند و هر لحظه و هر ساعت یک پیشه نو آرد و شیرین
تر و زیباتر از شیوه پیشینش و دلنخواه تر از دوست میدارد و از برای آنکه او را
نیکو شناخته است لیکن بکمرتبه بتقلید شما نکند و بکمرتبه از جهت فرط اخلاص او
که بشما فهمیده است وقار و تمکین را بسنجر نبخشاید که در وباشد رجوعت و مستی نیکو
خدمتی او را امید که بدست نسازد طاقیار اکه در بزم و رزم بکار آید ماند که
بخود جنگی کند و باطبقات انام اگر بحالت الوقت صلح نکند آشتین کوته
خود چه مانع است ملاشکیبی که شایسته مراتب خدمت است کاسکی نظر
او بر اعتبار دیانتها نیفتادی تا زود تر معبر کشتی بجانخان سپه سالار الله تعالی
در مرضیات خویش جست و جوی سخت کرامت کناد و اگر در فرستادن
نامها اهمال میرود عمداً است نه از فزونی مشاغل حه آن مسلکیست که دران
هر طایفه را عبور است اما در لوازم محبت و دقیقه فروگذاشت نیست و چرا
باشد که آن از لوازم فطرتست نه مراسم طبیعت چون در پیش نشاندم
معنوی از کلشن آن کرامی برادر بمشام مظلم رسیدی خاطر را میل نوشتن
مکاتبات که مکالمه روحانیت بیشتر شدی امید که در پاس نشاء صورت
مساهله نرود و مهمانی که پیش نهاد همت والا شده است بشایستگی گزارد
عزیمن هندوستان از اصل هزار و دینواقعه گرفتند بحرف و حکایت مردم

کوشش انداخته عمل برخلاف آن لازم است آنچه در هر باب دوستان
رسمی کرد بجا آورده از دوستی حقیقی همت در برآمد کار ایشان دارد چندرو
مسیح در دوی آویزه داشت که لختی از داستان اروی دوستان برنویسد
که مرهمی بر خاطر افگار آن نقاوه دودمان آگهی بهند و این بت روم عشق
که بزبان داده بودند سرمایه سازد نکودرا که کرد غم نگزدد که
ریاغم رخوردن کم نگردد لیکن رسکی نمودن بیاید بر خاطر انصاف گرای
دشوار می آید تا انکه گرامی نامه آمد و دل شوریده سورش یافت ربیل چیز
که محکم شهر بند است لسان وه کروفی کوبی کمند است نه در چیز خوان راز
کردن نه توان بند چیز باز کردن هر چند میدانم که ارشناسای ذ
وفراخ حوصلگی لختی خود را از طبیعت باز خرده در زلال جرد در آسایش بزنند
لیکن ایماره حالت گسترده ام که از دمد کو ناکون غم یکجهتان ناشناسا نیوشند
چاره کرد بهرحال چاره هر کار پیش شناست بروں نطلبند و آنچه از تجرد نگاشته اند
این اندیشه لازمه فطرت والا باشد لیکن امروز که گوهر انصاف خاکبوس
وحدیو زمان بی اندازه بدارای و هر رنگ کالی کرم ناهنجاری اگر روزگاری دل
برین کارستان تعلق بازد ارمند نزدیک نقیص دارد که بمیامن این کردار
انخواهش نیز در رمان شایسته روزی شود برآمدن بهر وجوه مناسب میدانم
ریاجی کردن وهمی کز تو شکایت کنمی دل نه که شکایت بجه غایت کنمی
در پرده دری نشاند اندر خور تو زانها که تو کرده حکایت کنمی ریاجی
یکروز ز غایت مدهوشی گر خشم کنی تا بمن و کر بخروشی برکرده تو

بطلمک

Euphorbia Heliosopia
Euphorbiaceae
Infields & waste places
⊙ - all seasons

بگانک انگشت بنهم فی فی من انگشت ولب خاموشی اعزمن
سکر فی روزگار را من با شایان صبح وجود بکدام نیرو کوید وچه مایه
تواند گفت هرچه گفتنی بود لختی مرموز و ایما و برخی باظهار و تصریح بیرون
داد و محظور ضمیر صافی در دل نگاهداشت و هرگاه بشما هم مدارا نمی
باشم پس باکه سر گرانی نمایم چون از دیمثال سخت مهرست خشم
آورنده است بهمن دلاویز گفتارها آشتی کردم اما بشرطی که زود برآید
و یکسر کشت راه نیابد و دو جوئی که هر سعادتمندی و پاک نهادی مرزا
شایخ از ضرور یافت چون المجنون ربایشان دریں زودیکی داد
شد سزاوار است که نامرستیدن آنهم مسلم باشد و از انجا که حضرت
و بهبودی آشنا را میخواهد راجه هرچس را بملازمت فرستاده سررشته
سخن کوتاه کرد امیدوم هیچ جز واقع نیست که بداند چه از حقیقت ملک
و خواهشهای مردم و چه از دروغی غنیم و اختلاف آنان و قابوی کار
باندک فراخی حوصله و کشاد کی پیشانی و تشوذن فرمانهای سیدلان
هرزه رای و یاوه درای ناشناسندگان ساده لوح کارهای دلخواه انتظام
میابد و ادراک وفصی تمام ملک بنظام الملک در حوزه تصرف اولیای
دولت می آید بیست و نهم بهمن ماه الهی سنه سی و نهم در موکبی بین
بخانخانان خاطر حقیقت پرای را کرای تر از نوید فتح و فیروزی آن اعز
دوستان جوکوم که دوستان نامدیداد مطلبی نیست از انجا که یزدان
سزای نیت حق اساس آنجناب روزنامجات خود نظر محبت اثر می فرمود

کل کل میشکفد و بسام تفحص این پی برده حقیقت جهان بوی دولت
و اقبال می آید حق تعالی آنچنانی اهلیت را چنانچه بحق عنایت خود
آن توفیق کرامت فرموده است که در هنگام شادکامی که هوش
ربای جمهور انام است جشن هوشیاری آراسته بزم دانش را
رونق می بخشد امید که در وقت سنوح ما ملایم و ظهور ما مرضی که
در دیده تحقیق عین مصلحت بل پایه رضامندی و خورسندیست
نیز مسرت پیرای خاطر خورده دان گشته بهار بخران بهجت باشد
چه از طبیب قانون دان کامل البضاعت شناسائی داروی تلخ
شیرین میفرماید از حکیم جهان آفرین چو از بن کمتر چون خیال باید کرد
و انگه بتازگی بوادی سخن آمده حرف سرسات نوشتن نامه دراز
بنواب اقبال آثاری زنجان کوکه است در جواب معترضات ما دساتیر
برای چه انتقد را زجا باید رفت و ابهمه سخن کرده بکنار کی برطرز اخلاص
منشی حرف زدن دل دوستدار محبت سرشت بدر آمد در جواب
فرمان نصیحت آمیز عتاب آلوده که اکنون شرف نفاذ یافته بغیر از انکه
تقصیر شد چیزی دیگر نتوانند و سخن دراز نکنند نسبت خاص بتابانه تکلفت
آورد و الا نه من خموش را کجا سرحرف زدن مکنونات سجود که شه میل آمد آسر
و همه حل و عقد عالم جودست غیب آمد من بوالفضول معجب تو تکلف وارم
کشاده پیشانی و شگفتگی خاطر و شوق برکمال کرد آوری محاسبه شبانروز
روز افزون باد خاطر هوشش قرین چگونه اجازت فرماید که

65
Rumex acetosella
Sorrel
Polygonea
In dry, gravelly pastures
& fields. May - June. July.

قصه پرغصه تپش خود را از ملاقات ظاهری و محاکمات صوری که حسن معنوی
از دار الملک مقتضیات خود را خساست شرکت افتد لطف صوری
اخراج نموده است ملامتی نماید که اکثر قرین صداقت راه خلاف رای جهان
آرای روزگار غدار که نه چشم دوربین دارد و نه دل انصاف کزین فرقه
باشد اگر رهین کدورت قطع نظر از انکه در مجمع رموز دانان علاو اعلی خود
نمی آرزم ساخته باشد بزرگ زاده اصالت منش غلامی قبچه رعنای جهان
فروخت مجملاً اگر دل بدانای آشنا بلند معنی و سراو از صورت خوانان
صحبت صورت مولد و ما مساعدت وقت بی تکلفانه طلب فغر موده اند
از انچه سکایت کنم لیکن بر صبر خود بتابانه نادمم و اگر عیاذا بالله مخالف
شق اول بوده است بر بارسائی و بی نفسی خود هم معاتبم و در بی
توجهی اگر امی دوست نه تشکی و نه مخاطب و اگر مخالف قسم ثانی آب
هم و انائی رموز آدمیت مجود و هم این صابر بیدای محبت محذور
زیاده حد نویسد بخانخانان بر ساقی بیاکه یار زرخ پرده برگرفت
کار جراغ خلوتیان باز برگرفت هر بار غم که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت اگر امی نامه آمد و درمان و الاسعادت
و بهجت آورده مسرتهای کوناکون بخشد نخست بوی معنی مشام جان
رساند و کزین غذای روح سرانجام شد و دماغ دل را عطر آمود ساخت
و آزردگی عنصر بر اجان دارد بی نمود سیم مژده قدوم فیروزی آورد
و نوید مونسی دهد و نی شنود چهارم آنکه خاصه خاندان آگهی را بارگاه

دکن رخصت ارزانی داشتند و بنکامی و بخت افروزی بر اسرار گذشته
چنانچه در جهان معنی گزیده تر مادر حوزهای چهارگانه برشمارند در عالم از نام نیک
دستیاری بهتر چه که برابر آن بود همواره خاطر قدردان ازان گزند ناهنجار که
ایشان را رسیده آزرده بود سپاس ایزدی که زمان آن نزدیک شد که
بردانکی و کاردانی آن یکتای شناسند گان آن نکوهیده نقش زدوده گردد
و خاطر مقدس شاهنشاهی از غم برآید بخم زمان خود آرائی نه براهنگ
ضمیر خواهش زد ابود مهام انجام شدن آمد و باطن گرفته آوازگشایش
برشندانی همزبان حقیقی چه رکوم و چه موکندم من جایی در گروه نیرنگ اوباز
بقدر برکار و نگر بانا یعنی کج کولهای گوناه اندیشان رو در کار یکطرف
و سکوف کاری کارسازان دولت یکجائی و بدگوهری مردم ارین قوم
یکسو ایت لبالبست و نام زما جرای چند که حرکت لب خود با کسی بنادم
گفت سگالیدن که زانبا جنس ست مرا نگویم و نگفتم شرم می ندارم
گفت سخن چگونه تو انگفت کا هل این ایام سزای مدح نبندد و ثنا نگار
گفت حرف بد اندیشی و سپاس گستری و ناسگذاریست که ما چنین حال
ایزد پهال مرا از گزند زمانی رهائی نبخشد و در نگارنگ خوری و شادمانی
و شناد اگر گذشته بیاد آید در نیایش گری گروفتور برخاسته باشد
و چون بدانشان یکانگی هر زه سرائی نشود و انگه کمترین مرد از انسان
دفت یاد و فرموده بجان رزده آرزومندرا بحضور قدسی بخواهند
انبوده والا را چگونه در بقطار کشند و بسم چنام بر بندد و دولیشت بهما

67
Melampyrum pratense
Cow wheat
Melampyraceæ
Fattens Cows. ♀
In woods & ~~thickets~~ very [illegible] places
♂. July. Aug.t

و بغنی است بی پایان و در گروجوه دل جمعی و خاطر خوشی حد شمار
و چه باز گذارد زمان و بدار نوراو و زنزودی روزی بادزیاده
حه نویسد و السلام نجابتخان ازحکو یکی احوال صحت اشتمال میرسد امید
که صحت قرین و عافیت اقران باشند از بهر صلکیهای شوق که اصطراب
در کارخانه تمکین اهل ثبات انداخته طلبگار صحبت صوری ساخته است
حه نویسد دوستان فدوی شما صادقخان و حکیم همام و ابوالفضل
حه از مقام نفس الامر وجه از راه اهتمام و التیام یکی بوده صحبت شما
اولا و صحبت شما ثانیا استدعا مینماید و السلام نجابتخان امید بعنایت
باشماست نه از انکونه که در احاطه عقلی او در آمد بل ازان نمط
که در مرضات او آهنگ در آمدن با مستقیم شدن دارید و کرین
ترین نشانهای ایندولت خداداد اوست که دل حق آگاهش را در
اصطلاح بدینی و وقت آن بزرگ زمان مایل می پسندد پس از انحراف
مزاج چند روزه سریع الزوال ملول نبوده تنها سبب از آب و خلط
و غذا نهاده مبنی حقیقی از داد ار جهان آفرین شناسد و معالجه از ا
منحصر در قرا باذین اطبای جسمانی نهاده بقدری تخصص روحانی اطبای
نفسانی پرداخته بکار فطرت پردازند و نخستین کام برداشتن سررشته
محاسبه دایمی را دراز کردن و پیمانه در کردانیدن است شفای
صوری و معنوی روزی باد بیست و نهم فروردین ماه الهی سنه سی و
دوم از السلطنت لاهور نگارش یافت نجابتخان ای مستان فرود

سیر آمده از قدردان شوق افزوده دعا از جانب فطرت خود قبول
فرمایند اگر درین دو روز محاسبهٔ نفسانی یا مطارحهٔ فطری از رسیدن
آشنایان حقیقی و دوستان معنوی بازداشته است مبارکباد و گرنه
بزودی توفیق بازگشت و ندامت از گذشته دامادم دوسه بیت آدم
عشق و خلاصهٔ روم درین دو روز ضیافت این غریب در وطن و مهجور
در وصل و پریشان مطمئن گردد بود با مخاطب خود میفرماید
گفت عیسی را یکی هشیار سر چیست در مستی ز جمله صعبتر گفت
ایجان صعبتر خشم خدا که ازان دوزخ همی لرزد چو ما گفت از خشم
خدا چه بود امان گفت ترک خشم خویش اندر جهان آرزو بگذار تا
رحم آید بشش ازمودی کن چنین مبایدش گفت رنج احمقی قهر خدا
رنج کوری نیست امهر خدا است ابتدا رنجیست کو رحم آورد احمقی
رنجیست کو خشم آورد من ندیدم در جهان جنت و جوی مبح اهلیت
به از خوی نکوی الله معکم ایما کنتم بیست و یکم فروردین ماه سنه سبع و
هشت قلمی شد بخانخانان در روز واپسین که بادل بس نبایده
مغلوب طبیعت شده میخواست که از خلوه خاطر آید کامی چند در رسد
صورت زند بحمد الحمد که این امنیت بی اختیار به فعل نیاید اما امید
که این آهنگ باطل نه برای سرور و حضور آن بزرگ خود است لیکن
برای اندوه زدایی روزگار است اگرچه از مشرب اهلیت و نیخا
دور است اما در مذهب اهل تعلق رسمی است پسندیده و از محاسبه

Thuellen: Veronica mas Abstenica Paula - inhibitus
fortia - more alliant
Fried. Veron. chamaedry ante - Leaves

May defluxions of eyes - prohibit
in Drinks. help for food. eating Cankers
Ect.

66
Veronica officinalis
Common Speedwell
Scrophulariaceae 2.
alt. dry Brandy Banks. woods
Apartments
May June

زمان بیداری و هنگام خواب بروز نامچه گذشته و آینده مبصر
نظر انداختن ضروریست و از اسباب هوش ربا احتراز لازم و آنچه
پاس فراخ حوصلگی باید داشت از خمر و دولت و نصرت کامیاب باشند
بخانخانان تو نگری خاطر و صحت بدن باهم متفق بوده نصیب زور کار
فرخنده آثار آن پی برده راه نرفته ملک معنی باد و همت عالی
چو فطرت بلند جلیس مجالس آن بزرگ خانواده خرد شواد است
از نسواد پیشانی گرانی جسم و اشفتگی نفس ناطقه معلوم شده بود
هرچند میدانست که بیدرد و عنایت ایزدی که حارس انسانست
باندک پرهیز جسمانی و بقلیلی از محاسبه نفسانی تا ازین زمان
نه مانده باشد اما احیاناً لمرأتم الطاهره بنوشتن اند و کلمه مصلح
جود و مفرح انسان گشته العاقبة بالخیر بخانخانان الله تعالی ازلی
ملاحظه کیهای ترکانه آن بزرگ زمانه را محفوظ دارد تا محتاج طبیعت
و شورش افزای اهل محبت نگردند فراست و عقل صحیح باعث
آشفته که اند و کلمه که مدبر را در کلفت و مقبل را در مسرت اندازد نو
آمد احتیاط کامل و استغنا تام مغلوب محبت شده در واهیه کتابت
سر کرم ساخته بیت عشق است صد هزار تمنا مرا چه جرم کز خواهشی
کند دل شیدا مرا چه جرم مجبور استعداد را زبان کوته و دست رسد
و پا سکسته باید بیهوده مخروش و با خموش هم آغوش بخانخانان
الله تعالی قرین و ناصر باد هرچند آرزوی انکه که حرف دوستی

Herb is used for bleeding
Phlegm - defluxions of the perspiring - for
Pt. Insomni diseases - Scurvy. Rheumatic Stone
beg boiled with the quinsy - in Impost. of
as good in Jaundice - Infus in Wine effectual in Obstruct
Boerhaave says he has cured 100 diseases by this - Henry & Woulton
of the Stoll of patients Viscous, obscure & tenacious all the kinds of Humors
Pt. found in Chiphara used warm. In Vertigo &c Lewis 309

سپری گردد صورت نه بست ای عزیز آدمی زادها از واهمه و هرزه گوئی
سخن سازان بیکار و کج فهمی ساده لوحان یکجهت و دیدبدکاری خلایق
و شنود داستانهای فرومایگان تنگ چشم بیبینش که از بی تمیزی
ما نیک اختری به نیکان اشتباه پیدا کرده اند متخیلات بدیع فرو میشود
درینوقت ژرف نگاهی طومار حال پیشین و حال را یافته اگر نیروی
گردیدن یابند خود چه بهتر و گرنه در توقف نمودن پیرایه دولت شمرند
من خود از نیرنگی احوال زمان نه آنمایه ملال دارم که قلم یاوری تواند کرد
در کرداری درمانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بوالعجبی در
پیش دارد اگرچه میدانم و بتکلف حرف میسرایم که مخاطب را در اندیشه
تباه می بینم ای برادر بهرحال اگر زمانه گذارد و خود در منزل نوشتن مقصود
دیده ام شاید که توفیق کوشش یافته بر شاه راه فرض وقت داشته
اید و گرنه شاید که داستانهای احبا بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره
گری فرماید و بهر روش که باشد زبان را از لغو و دل را از بغض نگاهبانی
کند شاید این بادیه هولناک دینی بعافیت سپری گردد از مقاصد دنیوی
بمضامین فرامین که برساله اینکس نوشته میشود پسند نموده خموشی
میکند همه مردم را یکسان خیال کردن برای چه و تامل خصمانه نکردن العاقبة
بالخیر بجانجانان نامه دوستی حرف یگانگی معنی نشاء افزای این تماشای
شگرف کاری روزگار شد طبیعت خام سر تهی مغز که نظر بر حقوق و آشنائی
و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوها در سر داشت لختی غمزده گشت

خطهای

65
Hieracium pilosella
Mouse Ear Hawkweed
Composite
In dry open pastures & on
banks park walls cot
tage roofs &c common
4 May – [illegible]

خطهای مردم که نوشته اند که بطلب رفته ام حاضر است و آنچه در باب
تغیر جاگیر مردم پیشوا نرفته رقم پذیرفته موجود و توقف بیجا نمودن در راه
خاصه در برهانپور سد باری و هرگاه با وجود مثل شما که درخت بارور خود میدانست
چینها شود از که برنجد و اگر انفرین کند اگر عالمیان با من در بدی شوند غباری
بر دل نمی نشیند چه من خوی زمانه و زمانیان نیکو شناسم و توقع کم آزاری در سر
نیست تا از دید ناملایم بخروشم و از جای روم اما هزار یک این اگر از شما به بینم
با وجود دریافت نیرنگی بقدر درهم میشوم و با خود بس نمی آیم این دعویهای
پیشین و استبعاد من شاید بخاطر داشته باشند از شما چشمداشت آنست که
بمقتضای عادت قدیم در معامله که مراد کل نباشد بیمشورت اینجانب صورت
ندهد و از دور دستیها پرسشها رود کنکشها بجا میآید امروز که من در معامله با شما
از من نپرسیده آنچنانکه نگاشته اند بظهور آید در برابر چه باید کرد و حق بجانب
کیست و آنکه در ابراء ذمه خود وجه معقول نوشته اند سخن من همانست لیکن
چسود که کردار بگفتار پیوند ندارد و عجب تر آنکه نوشته اند که هیچکس از لشکر
نیامده چند تن که پیوسته برهانپور بودند آمدند اول خود میرزا یوسفخان با کومکیان
که از پنجهزار کس متجاوز بودند و متعهد جانب دولت آباد بعد از فرو شدن
شمشیر الملک عزیمت خود داشتند بموجب طلب ایشان رفتند چنانچه نوشته ایشان
حاضر است و تفصیل مردم را علیحده نوشته فرستاده و همه درینخدمت شریک بودند
والا از من تنها چه آید و چون در شاهکده توقف بسیار شد غنیم شوخی و بی آزرمی
پیش گرفت همه را طلبیده و خود آهسته آهسته روانه جانب احمدنگر شد و در

بسیار راه رو و مردم در میان آمد با وجود انجرانه همراه بود خواست
بهمین مردم پیش رود و دست بردی نماید چون امر عالی رسید و نوشته
ایشان پی در پی از انعزیمت باز آمد خاطر مقدس شاهزاده را مقدم داشتم
و منجه که داد انکه آوازه تغیر در میان افتاد و ایتمردم را بر همزد کی تکرف رود و
انکه نوشته اند که در خالصات شاهزاده تو نسانیده بودم بایستی انکه مقدم خالصه
هست بانیت و مشورت تغیر کردن بسیار اند اما در وقت و از راه فهمیدن کی
و عجب تر انکه نوشته اند در اصل و ستادن احدی بجهت آوردن مبلغ
و سنگر آتش و درود کر بوده که خود در قلعه کیری دخل عظیم دارد و اکر بجهت
ازدیاد آسیر انفکر کرده بود خود چه لایق در انهنگام که مهم عظیم در پیش باشد
با آسیر مقید شوند اکر بجهت خاصه احمد نکر است بهتر بود و انکه در باب
خالصه شاهزاده فیروزی آل و دیکر مردم بجاکیر قلمی شده است راست همه
و لیکن اسرانجام میباید و برای همینکار خزانه هم موجود است زود در آید
و اینکار ده روزه از پیش برند و اکر من باشم خود بوقوف من هم والا
خواجه ابو الحسن که بمردانکی و دیانت و کاردانی و خیر اندیشی سزاوار و ایرانی
کل است و از دوستی شمار بحها بر کشیده و میتوان دانست کی سامان بود و انکه
تا رسیدن رایات ظفر امر علا ورود انرا مقدم داشت و ستاده اند من ممنون
شدم و کار شما بهتر شد و انچه در باب بار کشیدن فقره چند قلمی نموده اند
یاد از فطرت قدیم داده طبیعت فریبی یافت یا خود از دوستی کذشته ایم
نزدیک نا امیدی سر میشود و همکی لکاپوی در میشود اکری میرود باری درین

64 Lolium perenne a
Rye grass. Perennial Darnel.
Graminea
In pastures & waste ground
4 June

اسبوکاه

اشوبکاه کیتی از نیکو بازرکانان باشم غنیمت است انکه در باب استکام موجب
دلاویز سخنان مرقوم شده بود هرکاه جویای این در سر باشد انشود بهتر خصوصا
باشل من یکلختی کم خواهش قدردانی و پیرنج زود آشنای عاف در دوغ
خاصه که خرخشه از میان برافتاد و مراد درکاه طلبیده اشتند چانچه پیش ازین
عرضداشت و ستاده ام و سه کرانی که از شما داشتم بشما نوشته بودم اکنون
اکر آمدن شاهزاده بلند اقبال دیر باشد خود زود تشریف آورند تا لشکر و خزانه
سپرده بعضی سخنان کفتنی و ناکفتنی در میان نهد و حالا مردم دود له آمده و کان
خیال میکنند لعنت بر دو کاندار در بندت که در بیجا بودم فهمید کهار الکوم
رخصت میشوم و در بصورت تغیر و تبدیل و لخواه میشود و مردم پراکنده
نخواهند شد و با سید سرکوبی خواهند نمود و غریب تر انکه چنان میشود
میشود که شاید ایشان بدرکاه والا نوشته باشند مالهای بسیار و مردم بیشمار
ضایع و پراکنده شدند چون مطابق واقع نبود هم بحال خود در وغ بیدا
رفتن مردم و خود هم ازین تغیر شوم در میان آمده بود و انکه بطلبد خواه
یا کارکن ایشان امر عالی صادر شده بود حون و ستادن یکی از نهار هم
شدن لشکر انجائی بود تجویز نکرد اکنون تا آمدن شاهزاده شما و یا کسی که متعهد
لشکر شود تا من خود ملاقات نموده رخصت شوم و خواجه و نشین نیز تو انا
آنفهرست هوشمند برادر عنایت خود دارد مقاضه کرامی که نامزد خیر خواه حقیقی
شده بود مطالعه آن احتیاط فزاید و انیات نکرانی عظیم دارد که همراهان چکونه
زیست مینمایند و خاطر نوز چونست کم و قتی باشد که بیاد ایشان نکذرد

اعظم خان

خوشحالش الله تعالی آن عنصر دانش و هوشمندی را در مراتب خردمندی
سربلند و ارادو در رضا جوئی پادشاه صورت و معنی امیر و دولت سرخوش
گرداناد اگرچه خاطر همیشه از بخت که رابطه دولتخواهی و نعمت پرورد
یکدرگاه است ایمنیت الحاد تبخش میخواهد که طریق مراسلات فیمابین مسلوک باشد
تا مابینو سیله لوازم این نسبت بمقدم رسد کو یائی و شنوائی اینمقدمات
نفس الامر به که محط آن مخصوص این زمانه نیست علی الخصوص از طوائف انام
و ابناء دنیا از نمیطیه عظمی محروم زیرا که از انجا که سلسله محبت را کسسته و ازند
خوش نمی آید که اینجاده را دراز سازد که مبادا از افتاد در زمانه در زمانیان
محمول بر اغراض دنیویه شود و چون اینکس بدرجه غایت بغایت آزادی
اهنگ اندازد که در سلک سلسله متر سیان درگاه کبریا در آید و زبان بر نگفتار
دارند منسلک نباشد ایمعنی باعث آنشد که در تجدید مسید ما وجود آن
نسبت جوذرا از ارسال رسل و رسایل که شعار متکلمان رسم و عادت
بازداشت تا انکه در سنه لا بموجب حکم عالی این راه بسته گشوده شد امید که
همچنان عقده مقصود گشاده گردد و اما دلا دقه شناسا و حامد عافیت
آثار مورچه از مقاس اندیشه برتر است سوی عافیت آزردن پادشاه ظاهر
و باطن که چندین حقوق نعمت او بر ذمت باشد چگونه در کمال خیال آید امید از
درستی و راستی و دور بینی ایشان چنانست که حاطر حقگذار خود را از
مقدمات وحشت آمیز خوش آمد کویان که در لباس دوستی لوازم دشمنی
بمقدم میرسانند غبار آلوده نساخته در امتثال او امر ما هی که عقلاً و نقلاً

63 Pyrethrum inodorum
May Weed
Compositæ
In fields & by roadsides
O. Aug. Sept.

لازم

می بینم که احسن نصیب آنرا روی شود و توجه بجانب پیراه مبارک
هرگاه مثل شما متکفل مهمی شود باحسن وجوه صورت خواهد یافت
و در کار و بار دنیا هر بخت بلندی که در سر انجام این نشاء بغرموده
لسان الغیب عمل کند فرد آسایشی دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت با دشمنان مدارا هر کرا غم نارو ائی مقصود
بر امون حال او نگردد امید اینکترین روشن بهین وجه هم اجوش آن
دودمان باشد در باب حقیقت اندوز صداقت نشان خواجه شمس الدین
محمد حافظ نوشته بودم و باز مینویسم که چون ایشان آنجا آیند احتیاج
بودن او نماند باشد و در درگاه انجمن راستی و درستی تا کرنز
اگرچه صحبت امثال ایمردم و زلباس تعلق بغایت متنعم است اما او آن
دولت را نظر در کار صاحب و ولی نعمت مساعد هرچند خواجه راضی
نباشد ما را بجز نکوکاریست و هم ماه بهمن سنه و هفت و نگار شیافت

بقیه ابوالفضل این نامه ایست از ابوالفضل در دمند که ناشکیبائی را با شکیبائی
فراهم آورده هم غمزده و هم غمگسار است بسوی آن برادر بزرگ صوری
و معنوی که مرهمش مرهم ناسور جراحت روزگار و مرهمش شفا بخش
ملولان امید گسسته هر دیار است در ماتمزدگی و ماتم گساری حضرت والده
مقدسه که دلش در جوار رحمت ایزدی غرق نور و جانش در ظلال الطاف
ایزدی مستغرق حضور است چون مغلوب قوه بشری و مقهور قدرت عنصری
ام بی پرده کی سر تکوین و آهنگ جنت وجوی تسلیم مقید نیامده مثل

عجایز فاقد البصر و البصره بجزع و سوگواری مشغولست و چون از منتسبان
خانواده صلح کل با رضا و تسلیم میگویاند با شکستگی خاطر و برهمزدگی باطن کلمة
الحق با نفس در میان می نهد و نفس را از جزع افزا باز داشته در تسلی خاطر
مجروح آن یگانه آفاقست و گرنه غمزده را با غمگساری چکار و ناشکیبا را با شکیبائی
چه گذر ای برادر نمیگویم که درین مصیبت جانگداز حادثه غم افزا اندوهگین
نباید بود حاشا و کلا ما خاکساران تعلقی را اگر در امثال این حوادث جامه چاک
نشود مطعون خرد خورده بین میشوم و اگر طبیعت بشری را که در مراتع بدنی جاری است
در چنین هنگام تفاوتی نباشد فطرت انسی طبیعت بهیمی و لباس آدمیت
پوستین سبعیت نام ماند بلکه مقصود آنست که آنوالا برادر خود را بتلبیس اندوه
بدست عوانان جزع و فزع ندهد که آن در آئین ملت و روش نحلت آزار
مسافران عالم بقاست چه بی سعادتی باشد که در چنین نازله جانکاه هم از
والده عطوفه خود جدا شده و هم بپای کم همتی راه نامرضی ایزدی رفته و هم
قرة العین خرد را که صبر نام دارد بدست نافهمی خود کشته وسیله آزار آن معفور
شوم زنهار صد هزار زنهار که حاضر وقت بوده در آرایش انجمن رضا و تسلیم
باشند و از طیلسان بدنامی که بر دوش این تیره بخت افتاده است از فقدان
دوستان خود چگویم که آن نیک نهاد خیراندیش خوش سرانجام را به تشنگی انتسابی
که هست محروم دوستان گردانیده است کو عطوفت مزاج فراخ حوصله که
بر سر معامله وا رسیده دفعه عذر آورد و دفعه تحسین گر باشد در چنین اوقات
بروشهائی که داند مرهمی بر جراحت نهد تسلی بخش خاطر مضطرب گردد ای دانای

62 Geranium dissectum

a cranes bill

Geranaceae

In barren gravelly waste ground. hedges & fallow fields frequent. ⊙ may. June

مبنی و خودرائی بوده آرزومند طبیب حاذق چاره گر باشم و ثالثا سرآمد
پیشها را که خرد رهنمای شان تیره شده خلاص خود را در هلاک می اندیشد
بقانون مهتدی گرداند و هرگاه حال این حیران مطمئن چنین باشد او را کی خور
سندی و غمگینی از سود و زیان خود رو دهد و هرگاه امروز در دولت ابد
قرین مثل شما در خدمات پسندیده و اخلاص بلند و قدم خدمت و فزونی
خرد و شایستگی حال ضمیمه رشد و کاردانی سابق شده باشد در نظر این معامله
شناس نباشد و بی شایبه تکلف از گزیده ترین گروه اول باشند پس خیراندیشی
شما را نه برای خود نه برای شما میکند بلکه برای اعتلاء اعلام دولت قرین صاحب
خود میکند و این شیوه را از کوه عنایت صاحب خود میداند پس ترصد آنکه
هرگاه خدمتی رجوع شود که در نشاء تعلق ناگزیر است بی شایبه معذرتی بی تکلف
نگارش رود آنرا امتحانات خدمت پادشاهی دانسته بیغرضانه تا امکن در انجاح
آن اهتمام نماید و منکه همانطور داروی بیماری خود را طلبکارم و آزاد مرد
کاردانی میخواهم تا مرا در حجر عنایت خود گرفته بیماری باطنی را چاره گر آید و
همچنان داروی چند دارم که هر که پیش این بیغرض آید و خواهش نماید و عمل
کند امید که شفا یابد بحمایت الهی نه در شیمه اول مضطرب و نه در حالت
ثانی خودستائی و خویشتن آرائی پس ای عزیز من بیتو اصفات رسمی که خاک
بر سر آن باد به بعضی مقدمات لازم البیان میپردازد و پیشتر از آنکه فهمیده خاطر
خود را نویسد از نوشتن سرگذشت واقعی گزیر ندارد چو نقرة العین سعادتمند شمس

الدین محمد اینمانه حکومه را بعرض اقدس رسانیده از انجاکه در مقام فرمانبرداری
وعطوفت بودند نگذاری در تحت شدند اگرچه همسته پیشتر ازین در خلوص اخلاص
قدیمی شما را مذکور میساختند وهرگاه گوته اندیشی خرف نالایق نسبت میکرد
آنقدر اظهار مهربانی میفرمودند که آنگونه حوصله خجلت زده میشد وپیوسته در ایام
خشکی دماغ شما نهایت توجه در خلا وملا بظهوری آمد علی الخصوص در سنوالاکه
ببدرقه اخلاص درست خود وهمت توجه شاهنشاهی منظور رحمت الهی گشته
مصدر خدمات لایقه شده اند چه فتح جام وچه فتح جونه کده وچه گرفتار ساختن
سلطان مظفر وغیر آن چگونه حضرت مشفق شما کرده اند شب وروز
بی یاد شما نمیگذرد وهمواره طلبکار آنکه کی باشند که بحضور موفور السرور شما را
مشمول مراحم خسروانه کرده اند آنچه بتا بوالده مغفرت وفرزندان عزیز شما
بودند ظاهر بود که شوق آستانبوسی آنقدر دارند که درین نوروز عالم افروز خود
خواهند رسانید واگر بنوروز نتوانند بشرف خود البته برسند تا گاه تحفه
بعرض اقدس رسانید که ایشان باوجود عدم اتمام خدمات مامور متوجه
جزیره شده اند که بجزوه تسخیر درآرند باعث تعجب شد هرگاه از بحر خواهند
امام پرسیدند بعرض رسانید که امثال این بحثمان خرد شمن نگوید واگر واقعی آید
در انجا دغدغه خواهد بود که چون بملازمت میآیند بضبط آرفته باشند که خاطر
یکبارگی از انجا خود جمع باشد حاشا که فتوری در اشتیاق ایشان رفته باشد
پسند اشرف آمد وگوینده سرمیشده شد عرضکه حضرت بیش ازینش متوجه اند وگوته
حوصله ها توان بین از عنایت روز افزون شاهنشاهی که در باره ایشان جلوه ظهور

61
Trifolium repens
Dutch Clover
Leguminosæ
In meadows & pastures
very common. 24 May. Sep.

میدهد در یج وتاب اندکشنداس رسید وآنخطا را که بمن نوشته بودند بنی اکه
مشورت نامید بدستاقدس داد جب الحکم مضمون آنرا فوه العین بمقدس
الدین محمد بعرض رسانید از شنیدن آن فراوان تعجب کرده بکمبرین فرمودند
عنایت تا درچه پایه است وعزیز هنوز اینطور ها میبیند وبیشتر ازین منظور خاطر
وراجه بود دیل ودیگران آنجا تهر میکردند با بستی اینکله در انوف میکردی
اگر آنجا هم جای گله کردن آنها باشی از بی عنایتی ما درباره آن عنصاد لسلطنت
بوده بلکه چون مهمات درخانه ماگر زیکی باید فرمود بهر که ایجدمت مفوض
میشود مهر کردن درجای مخصوص تابع ایجدمت است اگر اعظم خان درد رجا
باشد ومتوجه انجدمت شود اولی وانسب چنانچه امیر الامرا است امر المعامله
نیز بوده همه امها تابع او خواهند بود اندکی بدنظنکی شما بر خاطر اقدس گران
آمده بود خیر خواهان بزم مقدس سخنان لایق بعرض رسانیده مدارک آن
تحریر تقویت نمودند وانچه بغره العین مذکور نوشته بودند وانواقعه که دند
بودند وضوحات مذکور را انتخه آنند انسته مذکار آنکرده مذری که فرستاده
بودند مصدق آنچه در خاطر شناسی بود مومد آنچه مخلصان درگاه بعرض رسانیده
بودند گشت سد الحمد چون از املای سرکدشت برسم اجمال فراخ یافت
از فهمیدگی خود مینویسد عزیز من گوینده در نظر نیاورده کوشش باید داشت ودر همگام
غم وغصه که ماگزیر نشاء تعلق است لحظه بقلاوزی خرد دور بین خود راه
نداده طریق نباید بود دوشست درجاست نوکر باقی بردو گونه است بخشتن
طریق معامله وآنرا رشته حساب لکاه داشتن است وترازوی اندازه شناسی

بدست کرفتن دوم اخلاص و آندوست کزیدنست وغیر نظر برداشتن
اکرچه حکما در نامهای پادشاهی نوکر را سه قسم کرده اند اول آنکه
سلوک او اجیرانه وسود اکرانه باشد چنانکه خیاط و درو کر و امثال آن
خدمت را در خور مزد میکنند و نظر به بها و متاع دارند و شبانروز را
بکساده پیشانی و شکفتکی میکذرانند دوم مخلصانه که نظر بر دوستی و آشنائی
چیزی دیکر بخاطر نمیرسد و انحاجت بمثال ندارد و سیوم اسیرانه چنانکه
جمعی را بستم روزکار فرمایند چون بیکانکان و نک و جبر بر واران
هندوستان که زور آوران جمعی بزور بازو کرفته می آرند اما قسم ثالث
چون از نظر من افتاده است سخن را بران نمط پی نمیدارم حرفی چند
از قسم اول که پایه نخستین اهلیت است مینویسم و مخاطب خود را که
خاطر آزار یافته و اهمه خود است مرهم میسنجم و در طریق اول نظر در بهای
متاع افتاده است و سود و زیان خود چه متاعی است بی بها اکر نقد کوشش را
در برابر آرند مخلص دل بآن نهند کوهری بهارا بخرف ریزه چند فروخته
باشد و مرا نرویک بیقین نیست که شما از بیکرد و الا باشید اری شرط است
و فروتنی مشغله و فراوانی مصاحب بدیعی خوش آمد کو که بدی را به نیکی توجیه
نماید و تکی زمین را از آسمان کذراند اکر با اینهمه آدمی مصدر این امور نشود
دور نیست اما باید زود تر بر همنوئی خود والا معامله فهم شده ناصح خود خواند
که حکما کفته اند هر که چاره اندوه خود را از دیکری طلبد در اندوه ماند کدام چیز است
که در باطن او نیست و نیز چون در عاصل آشیا بکاه کند همان خورند بیابد

43
Potentilla anserina
* urla tanaci silver weed
a cinquefoil
Rosaceæ
In mountainous thickets
In moist hollow sandy meadows
4. June. July

* febrifuge 191

افتد که محتاج ناصح و راه نماینده نشود و نیز اکثر اوقات دانا کم بهم میرسد احیانا
و اکر برسد مرضی دوست میباشد و بواسطه آن سخن نمیتواند کفت و بر تقدیر
پدید آمدن چنین خرد اندیشی که اندیشه را هیچ کرده در استیها نکوید کوشش که
بشنود چقدر بحوم بد ذاتان و شریر انست آنجا اندیشی کجا ماند خصوصا اهل دنیا را
از فزونی مشاغل و امور دیکر فرصت تشخیص و تمیز کمتر دست افتد یا بخیال
خوش آمد دوست کشته اند و خوش آمد کو را از خدا میطلبند و از راستکوی خیر
اندیش که کفتارش تلخی دارد بهزار فسخ دوری میجویند من از هجوم نابراستان
و شریران در کفتکو بسته راه امکانات مسدود دارم از انجا که دولتخواه حقیقی
درکاه اید ایهه در از نفسی کردم اکنون باید و کلمه اختصار میکنم که بهیچ خرمقیده شده
عزم آستانبوس نموده خود را بملازمت رساند که خرخوری و خوشحالی و کامرانی
دیکر نخواهد بود اکر خطا هر جانست که تا حال متوجه شده باشد اکر خاطر وقاد آن
بزرکزمان میل داشته باشد و دکر سخنان کفته آید که بدین و دنیا بکار آید و کرنه
خرد اندیشی دایمی پرجاست امنست که داد ارجان آفرین بدل عطا فرموده و دل
آزاد بست حواله کرده و دست از قلم داده و قلم از بارکاغذ کذاشته الله تعالی
ما را و شما را از انچه باید و شاید نکاهدارد و العاقبة بالخیر و السلام و الاکرام
خان معاوضه قدشیه که نامزد انجخواجه شده بود بیک اندیش سعادت کیش خواجه
سلیمان رساند و مسرت پیرای خاطر شد اکرچه در بحر سندی ماخود غلط کردم
که از نسود و زیان خود کذشته چندین خوشحال جوانی خصوصا که مستعد الشغوف
ارشند باشد نه آزرد لیکن چون امر بیت فطری که نفس ناطقه از مصادمت و محبت

نفوس شریفه خوشوقت میشود وسیما نفس تعلقیان شهر نشین و انجمن آرا
نباشد که نظم این انجمن بدیع بران نهاده اند و سمکه باطایفه طیلسان
بدنامی را بردوش انداخته دوستدارانه طریق مراسلات مسدود و دامنه دست
مینمایم و خود را و ایشان را بدان تسلی میبخشم که ارسال رسل و رسایل که شعار اصحاب
صدق و مودت در کروه منافق پیرو رای شیوع تمام دارد درین رسم
ظاهر که ما نحن طایفه شرکت جوید پس باطایفه که تنها محبت کرین ایشان باشد
چه کنجایش داشته باشد که نامه و پیغام پیش آمده باشم الله تعالی ما و شما را
در محاسبه روز نامچه احوال سرکرم داشته دوست خود و جهانیان دارد
زیاده حد نویسد و السلام والاکرام باعظم خان ارزد کامبخش مراده
مقاصد و مطالب صوری و معنوی از آستانبوس درسته ایش مرا برا
خبر کرد انا دبتاریخ هشتم آذرماه الهی بالغار قلعه رهتاس مخیم سرادقات
اقبال شد چون مهم تاراکده را میخواهند که درین زمان زمستان بانجام رسد
توقف واقع شد اگرچه میل اندیش آنست که این زمستان در اتک باشد
لیکن بخاطر انخر خواه میرسد که برای رفع تاریکی حه لایق اینده دولت عظمی
که بنات مقدس توجه فرمایند اگر این مهم ساخته نشود و زدی کرفتار آمده
باشد و اگر عیاذا بالله طرز دیکر بروی کار آید خود چه کرده باشد و نمک این
چقدر باشد و هرکاه بندکان بی بودن انحضرت انکار را بتمام توانند
رسانید و او آواره کشته بادر الهر رفته باشد و مکر چه لایق که برای انکار
حضرت را متوجه باید شد زنهار در امثال این امور کفایتش با کور خوصله

52 Tem
Ornithogalum umbella
Star of Bethlehem.
Asphodelus
In Meadows pastures & groves
April May

بنیاد کرد و اکر شد بران عمل نباید پیوسته مشورت بعقل و دور اندیش
و فطرت عالی خود کرد و آنچه من شما را فهمیده ام اکر شما خود میفهمید
بنکاهی مصدر کارهای عالی مشدید و خامید اند که شمار انسبت با هل
عالم منست اکنون انکه حکم شده است که قاسمخان و آصفخان بروشی که شما
فرمایند آنرا فرموده پادشاهی دانسته این خدمت را باتمام رسانند امید که این
مهم بخوبترین وجهی و طرزی برواز ظهور آید از بزرکان فروتنی پسندیده اند
بقسکه بحسن سلوک و لطف تواضع شما آیند دم خلقه عبودیت بکوش هوش
خود کشند عزیزمن دوستدار من محبوبمن بزرکان پیش سرمایه بزرکی را دو
چیز ساخته اند یکی بخشش که اینزدم بران محتاج اند و دیم بحسابش بقصیرات
ایشان همیشه اندیشند و خصلت لازم ذات خجسته صفات ایشان باد و دیکی از
فرایض انکاشته که خواجه شمس الدین خافی را اکر بکومک خواهند چنین
باشند ازان وقت و فا نکرد که بنویسم بخاطر میرسد که مثل خواجه راست
و درست و کاران در درکاه باشد شغل و عشق نهراست که مردم نار است
بسیار و کار پادشاهی بیشمار اکر کومک در کار باشد مردم بسیار اند همین طور
هم عرضداشت بنوین مناسب میداند و من و اعظ زمان نیستم و ناصح روزکار
فی رابطه دوستی برین میدارد که مرزه کاری نماید آنچه تا حال انکاشتم ضرور یا
یا مستحسنات نشا صورت بود اکر مهمین اکتفا کنم نکنون خاطر را انکهته باشم پادو
خود نفاق ورزیده باشم اکنون اندکی از بسیار مینویسم ای هوشمند سعادتمند
اوقات کرامی را که چون باد میکذرد و بدل ندارد همه اوقات صرف سرانجام

این نشان فنا نباید کرد حصه بهش بخشید و بخشی بجان دهید و آنچه نفس ناطقه را
بکار آید اشتغال باید نمود و آن در اخلاق ناصری و جلالی اندکی از بسیار
مذکور است و خلاصه اش اگه جهان آفرین قوت شهوت و غضب را
برای نگاهداشت اینخانه عنصری آفریده تا بیکی جلب منافع نماید و بدگری دفع مضار
اکنون آدمی از بد مصاحبتی و نافهمی اینها اجلاب مطلب ساخته فرومیرود
وحد وسط نگاه نمیدارد اشعار خواندن و کفش از بیمارهای نفس است
قدری کار و تهذیب اخلاق بسیار باید کرد آدمی در عیب خود نمیبیند
سرمه منائی بهم سائیده عیب دیگران اگاه دران بسیار است مرا عیب خود
باید ساخت تا مانند سیلوشناسا رعیب خود کرده و مردی که خوش آید
کونباشد جویای او نشده پیدا باید کرد و نوکران خود هر کس که از بیرون
داشته باشد غزدانشته مقرر باید ساخت که در تنهائی حرف راست
بگوید که نفس مویدار شنیدن حق آزرده میشود امروز که روز بازار خویش
آمده است بهوش بوده از اشنایان حرف زنان خوش آمد گوآگاه
باید شد نه امروز بلکه سالها و عمرهاست که خانه جاسوسان ویران دراست
و درستی از اینها گریزان است در کارها و مهمات چند جاسوسی که از هم خبر نشده
باشند مقرر ساخته بقاریر انها علیحده نوشته دارد تا حق بظهور آید و اهم امور
درین نشان تعلق بداد مظلومان رسیدنست زنهار که اینهمه را وضع بر دانسته
قرار دهد که اگر نیم شب روشن شود خورد رسی باید کرد فرض عقلی که قضا ندارد
فوت نشود و پیوسته از دردلهای شکسته که درست ترین مناجاتهاست

Poterium sanguisorba

Rosaceæ
on chalky hills or about limestone rocks; abundantly
21. July

دریوزه نموده و از کوشه نشینان و قناعت گزینان استمداد وظیفه مخدمت
مجذوبان جمالی ملازمت نماید و از مجذوبان جلالی ملاحظه باید کرد
زیاده چه تواند بود بس و ما بقی هوس و دوازدهم آذرماه الهی سال سی
و هفت هشتم صفر سنه هزار و یک در رهناس نوشته شد
زینهار مفاوضه سر لغه بهجت افزای خاطر مشتاق و مسرت پیرای دل دوو
شد نمیداند که شرح خوبی عبارت و گشاد نماید یا تفصیل معانی روح بخش
کیست الحق اگر محاسبه نموده سررشته انصاف بدست باید اسعلو
نامه سکرف را که بقانون دوربینان روزگار ما اگر سرمایه تسلی خاطر
آرزومندان گویند بیجا نیست و اگر مفرح دل اندوهگین خوانند روا
ازا افسون جراحت افزای دل مجروح جدائی و تعویذ محبت ارای خاطر
مستمندان هجر فسانه نام کنند لیکن منکه کهر از خرف جدا میکنم و سنگ از
بدستناسم اینرا در ابصدر درمان برابر داشته بصد جان خریدارم
اگر تکنم حکیم لیکن از بلندی مخاطب و پستی مستمع که مریکی باعث
ترک و انیان یکی ازین دو معامله است خاطر ازمان هردو برداشته
میگوید که این نامه مامی که بحجت دوستی فراوان است بتاریخ یازدهم
صفر موافق هفدهم آذرماه الهی سنه سی و نهم رسید و سخن همانست
که در فرمان عنایت که صبح روز روانه شده است مذکورست فی الواقع
اگر صحیحی مانده باشد یکدو ساعت توقف فرمودن لایق راست و اگر بکس ماندن
و کس فرستادن شما آنهم تمشیت میباید مناسب آنست که اگر بسبب راه

نموده خود بالغار بساعتی که در فرمان مرقوم است بشرف ملازمت
مشرف شوند بهتر که خاطر اقدس حضور شما را بسیار میخواهد دیگر از
رسمیات و عرفیات چه نویسد و چه چیز است که معلوم نباشد فرمان
بوعده بیست روز روانه شده و آنچه بعد از آن فرموده اند نیز رفته
بهر حال کار تمام کرده باید آمد بزود که بقاصد و نامه دلم نمیسازد والسلام
بعمدة الملک بهادر سیم آبان ماه الهی سال سی و پنج و بیست و ششم
ذی الحجه سنه نهصد و نود و هشت که روز جشن وزن همایون بود
قاصد معتمد خاص مفرح کامرانی تعویذ شادمانی فهرست ابواب محبت نسخه
نهانخانه صداقت یعنی مفاوضه گرامی و ملاطفه سامی رسانید فرد بماناد
آن دوست کو دوستان را غذای دل و راحت جان فرستد میخواستم
که شطری از اوقات متبرکه در شرح بدایع جانکاهی مهاجرت و تفصیل
شرایف شوق ملازمت صرف کرده تحفه لایق که بهجت آرای خاطر قدسی
نهادان پیش بین بلند پرواز باشد ارسال دارد اما چون دیرگاه است
که دلاور سخنان بر زبان نگار زبانان بی بهره خاطر نمیرود و خود را بصد اهتمام
از آن باز داشته خروش دل و جوش باطن را معالجه کرده حواله بدریافت
صحیح نموده عرضداشت را نواب سپه سالار که ظاهر و باطن ایشان بدوستی
شما صادق است خوانده دوستانه و بزرگانه جواب گرفتند ایزد تعالی کامیاب
صوری و معنوی گرداناد ایضاً صحت ذات و مسرت خاطر و درازی
عمر شایسته چون درستی و راستی و بزرگ منشی لازم احوال آن یگانه

روزگار

59
Lychnis dioica albe
Ca
Caryophylleae
Common in hedges
4. June. Sept.

اطاعت آنفرض عین است سعی جمیل نمایند و آنرا مفتاح ابواب
سعادت دنیوی و اخروی شمارند و نصایح ظل الهی و مواعظ پادشاهی را
که اکسیر دولت و کیمیای سعادتست بوسیله دل فراخ حوصله و خاطر
محبت مآثر و دیده دوربین مطالعه فرموده مراسم شکر ایزدی بجا
آورند تا مشاوران وهم مجاوران تنگ دلی که دیده ایشان جز بر مبادی
تلخی صوری نیفتد منکوب و مخذول شوند ایعزیز تمیز و فهم درست و
عقل دوربین اگر امروز بکار نیاید بچکار آید صنوف عواطف و فنون
مهربانیهای شاهنشاهی حضرت ارشاد پناهی ظل الهی که در خلوات
و جلوات به نسبت ایشان معلوم شده اگر بگویم گو مخاطب که باورم دارد
و سخن بسیار است بمدارج ادا شود انشاء الله تعالی اکنون خاطر خواه از آن
دو چیز مستدعی است یکی آنکه بیتوقف بخاطر جمع و دلخوشی متوجه انتظام
مهمات گجرات شوند و ملتمسات و مقاصد خود را که بعد مشورت خیراندیشان
دوربین قرار یافته باشد از احمدآباد عرضداشت نمایند انشاء الله تعالی بوجه
احسن صورت میباید دوم آنکه یکی از ملازمان و آشنایان خود را که براستی و پیش
بینی و بردباری و نیکوکاری کمال داشته باشد بلطایف تدبیر آنچنان قرار
دهند که حق را در خلوت بیخوش آید که مفرح دلهاست بایشان میرسانیده باشد
که بازار خوش آید رایج و متاع راست گفتاری بس کاسد و صاحب دولتان را
از کثرت مشاغل و از فرط تلخی حق شنوی اقتدار پیش آوردن راست گویان درست
کردار نیست و چه مقصدها که ازین رو نمیدهد ایعزیز من نمیگویم که چشم دوستی

ازمن داشته باشد خواهش آنست که دشمنی خیال وهمی را از دل برآورد
خاطر نگه تسبیح را کنان ندارند و السلام بالطف والاکرام که بنام
ایزد انباز بش رقمزده کلک التفات شده بود نهم اسفندارمذماه الهی سنه
سی وهفت در ملازمت حضرت ظل الهی بمطالعه آن شرف شده معذرتی
چند در خیرخواهی اینمکین نوشته شده بود ارزد اما ست جنانکه مقام میطلبد
گرانی مدعا ست در بخیال اسم خورسندی ندارد وچه وجه همت اینزاهدان
زمانه بسود و زیان خود نیست تا در امتثال این امور کرده غم و شادی
باشد بلکه بتکاپوی خاطر والا آنست که اولیای دولت صاحب و پادشاهی
خود را در بمعنی بدولت ابد قرین خدمات شایسته کرده عبادش صید
واخلاص خود را اظاهر کرده اینده پاسبانها نموده بمثابه اغراض که میسری از
برادران دینی از آن بکدرند در بارگاه سلطنت جمال ارای انطباق نیافته
که مبادا نا توان بینان حسد پیشه و معامله نافهمان سد ارت انگیز تاطل
لباس حق پوشیده خدیو جهان را متغیر گردانند اگرچه خدیو جهان در دوری
وقدردانی ومروت ومردمی آنمایه دارد که درگاهیان بارا شور انگیزان در
نقد اخلاص مخلصان تخرانیشی امثال را احتیاج نیست لیکن چون در بکار
شگرف تصنع نمیرود ودیعت نهاده دست قدرت ایزدی در آن صنع بکار
آید و نمایان تلاش آنرا دارد که ساده لوحان مستعد را بمراتب جارگاه اخلاص
بقابلیت استعداد رسانده کامیاب صورت و معنی گرداند بنصیحت تا موجب
نفس خردمندان گردیده اند هر نصیحت گری بنا صح محبت من هم بیارخود

58 Myiotis arvensis

Boraginea
In dry shady places
© June. Aug.

روزگار یاد آکرد رلوازم پرستش صبوری اهتمام نمیرود از انقبیل است که
قدرت آمدن ندارد یا قوت گفتن و فرصت کس فرستادن نیست لیکن
نمیخواهد که محبت قدیمه خود را بمشتی باطن خراب ظاهر آراسته کرد اینده
مشارکت این کروه پیشکوه نماید اگر معامله بایزد غیب دانست انجا لکاپوی صوری
واعمال ظاهر را وزنی نیست و اگر منظور خاطر دور بین ایشانست حمد الحمد که جوهر
شناسی امام یکتا نمکی که معارف صوری در میان نبادده بود از ایشان انچنان مظهور
آمده که از آشنایان بل از دوستان پدید نیاید هزاران شکر که حرامزادگی این
کس در جبلی و دوستی بمزاج ما مستقیم زمانه آشنا نیست و جلایل و شرایف آن
در حوصله یک جهان که اساس آن بر ناراستی نهاده اند نمیگنجد بدست
نیستم که از فرمان خود برای رسوم مترسمان بیرون شدن توانم و جسمانی
طبابت ندارم تا آن وسیله پرستشهای صوری کرده لیکن از بزرگ معنوی
بهره وافر داده اند و دران فراوان کوشش دارد دوستکام باشند والسلام
والاکرام اینجا مسکه مقیم آستانه اهلیت ام اگرچون مترسمان زمانه
ببدن عنصری نپرسم هم از خود چشم بحسین دارم هم از شما و اگر متابعت
شوق ولزا متابعت نمایم اگرچه در ملک آدمیت از جنس آدمی شمرده نمیشوم
اما از نشاء دنیوی که آدم را با بنا آدمی و دوست را به یکانه مشتبه دارد احتمال
مخالفتی هست حمد الحمد و المنه آنجا که متاع رسائی شماست احتیاج فروغش کالای
دوستی نیست اما از انجا که بنکان زمانه که نا اهلان کارخانه ساحت اند از
دون همتی در خاطر کندی دارند اگر این رانویسم انکم فکر ان نیست فطرت

چه داند اسد تعالی ارغز و صحت و بحث و توفیق کرد ار در خور و ریافت
بهره عظیم روزی کرد اناد چهار دهم ربیع الاول سنه بعضد و نود و نه
ایضاً کرامی نامه که نامزد ایخر اندیش شده بود از ورود انمسترات امدو خت
انچه بیابیست وقت استعلام رفته بود نصحت کرد راشرط اول مهاذب
ساختن خود است و بحقیق این شروط در دو چیز منحصر مکی دانست دوم
کار بستن و بسیار وقت نفس اماره از دانستن نیک و بد در اشتباه
کرد ار نیک می افتد و میداند که خانخه دانای دقایق امور است توفیق
عملهای شایسته نیز نافته در سوالف ایام که بنگارش کمتر پرداخته بواسطه
فوت این شرط بود و گرنه من نفور هستی را که مستجل رفتنم کجا در اندیشه نیلد و
که از دوستا نحقیقی حق را باز دارم که خاطرشان آزرده نشود و انکه از کفیل حق
برهم خورد شایان دوستی منست و در بیمفارقت که کلمه چند نوشتم نه آنست
که آزا پسند و اندر زنام نهاده باشم حاشا این را ارقسم و انستکی خود در میان
آوردن و متاع خود را اسره کردن میداند از فروتنی اخلاص و در ستی منست
انکلمات فهمیده خود بان نکته سنج خرد بر ور نگاشته بود الحمد لله بعیار آنخرد
مشرب پسندیده آمد انکه بقاضیخان بزرگ منشانه صحبت داشته دلش بدست
آورده اند عیار نیک نهادی خویشتن را خاطرنشان دوست و دشمن کرد اند
سنگرد مکر انکه گمان خوبی بیانه یقین رسیده آفرین کرفهم خود ست همه عالم ملایم و
مطبوع بهمه جا خریدار نشست کرنده مرد آنست که ناملایم را خریداری کند و کر
این میسر نشود مستغرق نشدن و کشاده پیشانی در خوردن الحمد لله که اندیشه عظمی

57 Valeriana dioica.

Valeriano
In moist boggy meadows
4. June

رموز کیتی که ماتم کساری ما کند کجاست امروز آنروز ست که نصیحت کر
جز در خاطر بیمار نتوان یافت و وعظ را جز در خمولستان باطن که آری
ازان پیدا نیست نشان نمیدهند چه خوش فرصتی ست اگر سبد قه
عنایت ایزدی پی بنقب خانه درون برده دام ناصح و واعظ بدست
آورده شود تا رجوعت سد راه معنی نشده از بار نصیحت کران روکار
مترجح نکرد اندای برادر عزیز من در دمند صورت و معنی من بیمار ظاهر و باطن
و من عزده درون و بروز اکجا سر حرف زدن مانده است اما شک نیست
که خاطر در سنگ لاخ شاید صوری و معنوی آبله پا بود کلمه سنه عطوفت
و مهربانی شیخ ابو الخیر طول الله عمره و رفع الله قدره که نامه آن اعظمی و آنرا فرا
که دفتر اندوه و ناکامی بود بنظر انیتمرده آورد شورشی غریب در باطن
افتاد از انجا که آنقدر ان عزیز شریف الوجود را چه از راه کندر برادر صوری
و چه از همراحوت معنوی و چه از وجه شرافت ذاتی و چه از سبب فنون
فضایل و مهبی و چه از واسطه صنوف شمایل کسبی و چه از خویهای دلکر که
بکفت در نیاید دوست میدارد چرا ندارد که کاه عطوفتی از عالم پدری ظاهر
میشود و کاه مهربانی مادری جلوه میکند و کاه دلسوزیهای برادرانه بظهور
میاید کاه بطور دوستان بروز میکند این نسبتها و آن نحو دوستی که اکنون
خاطر بدیعیت بیرون از بیعالم تواند بود من مهر بلب و چشم جان نهاده
تازه در جوش و خروش آورده با بیقیدیات کو یا ساخته ای برادر اکر آب
بیخی سرای مقام دوام میبود مارا بانجها نبایستی رفتا کر جرعه از خدا

شناسی بکام جان رسیدی بل فزده از معامله فهمی و وجود شناسی بودی جز رضا
و تسلیم باجدای جان آفرین ستیزه رفتن بود فکنف ایمقام دنیای بیوفا دو
گشش دشمن نواز سرائیست کدشتنی و کد اشتنی و منزلیست سپردنی و پرداختنی
که هیچکس را رخصت اقامت نداده اند و در چنین جای و معامله صبر را مار
نیست تا بخ چه رسد بگ و یوی بسیار زود ترد امن بر صابد بست باد آورد
و اگر از ینحال عبرت نشود نسخه کهنه فرسوده رو رکار بچشم عبرت مین باد
دید اگرچه بروسعت آباد دریافت پدر بر کوار که بر موز و اسرار کارخانه ایجاد
آگاه اند و شوق تمام است که در چنین روز ام الحوادث از میز انخانه بغائی
الهی میزبانی فرزندان و سایر منتسبان فرموده باسند اما ازان اشرف برادران
نیز توقع دارد که غم بچدرا در دامن خاطر بچیده از دل آگاه خود دلها
بخشده و لدار یها دهند کاغذ تمام شد و نیروی توسن با نجام آید و هنوز غرض
گفتن را اول قدم است و خود را باید شناخت و از زمره خواص بوده پا
چزی که از عوانان زمانست نباید و بصدقات و مبرات که متفق علیه عقلاست
اشتغال نمود انا لله و انا الیه راجعون بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه بعضد و
نود و هشت قرن آنگ قلمی یافت ایضا مفاوضه و الاتریاق مسومان
غم که دویم ربیع الاخر فکار شیافته بود هشتم آن نزدیک سرای پرمانند بمطالعه
آنمشرف شد الله تعالی سالها بسیار بعلم و افر و عمل وافر ان بوفور رسوخ دو دینی
در پنهنگام عامه تماشائی دارا د لله الحمد که مرا زمان چزی که شیوه خرد تباه کرد است
انداد ندانست و رکمتر فرصتی آلیه پا بسیر منزل صبر که از قحط سال یکی ممدوح بزرگانست

56

Chrysanthemum Leu-
canthemum
Moondaisy - Ox Eye.
Compositae
In fields & by way side
4. June. July

البیه

رسید از انجا که قعر کوم همتی خود بنظر می آید این سر منزل جای سکر است لیکن
از بلند بینی و پیش روی بر ضا راضی نمیشود و بجز رهنگاه عالم تسلیم خود را
شایسته شکر گذاری نمیداند و آنچه مرسوم شد که هر چند جزع و فزع را میدانم
که ناپسندیده است و باهر که مقدمات فتح آن در میان می نهم در قبول
نمی ایستند و معذا لیتجه بخش نمی و چراغ در ظلمت آباد بیصری او او خه نمیشود
ای دانای آگاه دل هزار بار روشن بخش نان و برخ که هر روز نگار میرود منظر
در آمده با چندین مزاولت علمی و حسی اگر باش شغل قیام نمایم و سحر سامری
بکار رود این امنیت صورت نه بندد و بغایت چیزه و از معنی دور طبع
میباید سر انکار ها فتد که ملکه علمی در عمل چندان موثر نیست و نا محاسبات
حضانه خود خواهی نخواهی بر باد غیر آن دفعتا معاشرات اعمال حسنه ممکنند
او را اقتدا اعمال قدسیه مرضیه بهم میرسد الله تعالی چنانکه در یافت نمیند
عطا فرموده کردار و الا نیز کرامت فرماید امید از عطیات واهب العطایا
آنست که بزودی چنانکه دامن صبر بدست آورده اند بی رضا کرفه عمر کرامی را
هم آغوش نقوض و انسته کامیاب صورت و معنی کردانا د العاقبه بالخیر ایضا
بموی الله الله تعالی بکرامی وسیله ایشان تسلی خاطر ضعفان که با سیری طبیعت
عقل جدا آگاهی ندارند فرموده باشد که طبیعت برهم خورده این مدعی میشود خود را
از شاطی طبیعت تاز دانسته در بزد نامردان نفس خود را و او را هشیار مغز کرداند
آید و آنچه از مقامات عظمی مشهود ذات اقدس حضرت قبله گاهی دامت
برکاته نوشته بودند موجب مسرت خاطر شد فی الواقع اگر آنقدر دان این را

نگویند که کوید امروز در معموره روزگار علم باعمل ارآسته چنین برزگی بس کمی باشد
ایزد توانا انجموعه کمالات قدسیه را بحمت هدایت تکمیل بانا قصان
وسایر مسافران بادیه طلب فراوان سال وریش دار دمارا توفیق حدمات
پسندیده وتحصیل ملکات مستحده بداد ایضا بی الله هشتم ربیع الاخر
سنه هزار بلده فاخره لاهور عریضه اشتیاق که ذریعه اتصال است رقم پذیر
میشود امید که بعافیت برسد چنویسیم وکجا توانم نوشت انچه ازوفوری
صوری آن اشرف برادران واعزانیان برول این مشتاق میرود اما
چون دیده حقیقت بین نظارکی میشود از شیونات عالم آرای ابداع
وتنوعات مرایت علمی که بدارج بمنصه ظهور میشتابد اکر بصیر بکراید چکند حاشا اکر
راضی نشود چه ناقهمید کیها باشد چون حدت صاحب وبانکس است که خاطر
اخلاص کزین نیز اکر جوید نباشد از عالم اخلاص حه نصیبه بود آنچه باشد نالنا
چون غرض اصلی ازین سفر عافیت انجام اصلاح احوال جمعی کثیر از مخلوقات
الهی که بوسیله دوربینی وحق شناسی وخدا پرستی وبنک اندیشی ونیروی عقل
حقیقت شناس اخلاص پرور شما حقیقت خصائیت وبزرکی خدیو زمان خاطر
نشان ساده لوحان دوردست ونکارخاطران حق طلب کسه انکروه را ازنا
ضلالت وصحرای بیکانکی بشاه راه هدایت ونزهت سرای یکانکی آورده
ومورد انواع تفقدات کردانیدنست اکر ازین دوری ضروری آزرده دل
ماند از بنک اندیشی وحیرت عالمیان بهره برداشته باشد امید که عقریب
بصحت ومسرت وحصول مقاصد برسند که نکرانی خاطر بسیار است چون

55
Sagina procumbens
a Pearl wort
Caryophyllea.
Very common
4 Brey. Aug.

شنایستکهای نفس الامری آن برادر کرامی باد بروز انچه در آورد طبیعت
وفطرت نوشته بودند سکرانه فرومندی کذارده تعول حصول مرادات
شمرد وبسیار ارامش یافت هرکه آهنک آندارد که بانا ملایم روزکار وبرادران
برخاش جوی راه آشتی سپرد ناکزیر وقت آنست که آن نمخ مضمون بزانجا
آورده لحظه لحظه تصور امعانی نماید که خیر محض جزذات حق نباشد وشر
برابر وشر غالب چون شر خالص طرازهستی هیچ نکرند هرچه برفراز پدای
برآید خیر غالب خواهد بود هرانینه عاقل را با خیر غالب اکر از سورش
طبیعت دوستی وبکانکی صورت نکیرد ومصالحت راچه افتد وحرانتو
لیکن از ترکی غفلت وخوشش مبنی این اندیشه بخاطر نکذرد واکر چرا نش
نرهکاه رضا وتسلیم ودرول باشد بانی وررزش دایم ناکزیر ایجال آنست که بعقل
نماید ومکرر نظر کنند که فاعل حقیقی جز ایزد یکتا نیست لاموثر فی الوجود الا الله
طبیب دانا شناسا که معالجه او متوسم است هریخ ذارد وکه نخوردن دهد نخستا
پشانی ورنجند ومنت پذیرند داد اجهان آفرین آنچه که برد فرستند
چکونه وچرا آزردکی راه راه دهد آدمی زاد را دو نظر است وکم کسی باشد که از
بهره مند نیاشد یکی حواله بخدا کردن واورا دیدن دوم چشم ازدوشدن
واسباب در نظر داشتن نخستین نظر غم برد واندوه کاهد ورضا وتسلیم
پیوندجاوید نخشد دیده دوم غم فزاید وجان کزاید پس بخت ورانکه در انوری
ابداول حبت وجوی سخت کند وتکاپوی براصل باید شیخ ابوالخیر الله تعالی

انگرامی برادر را در حمایت الطاف بیکران خود داشته بگوناگون مرادات
رساناد امروز متوجه منزل پیش شد شما را بخدای کریم کارساز میسپارد اندوه
و ملال را بخاطر راه ندهند و بدوام خدمت شاهنشاهی سعادت اندوزند
و در نیایش ایزدی و تحصیل ملکات فاضله و آبادی وقت لحظه غبار غفلت
نزدد و در خبرداری فقرای باب الله و دلجوئی اینان و دریوزه دلها بیشتر توجه کنند
اگر از دل گرفتگی نتوانم چیزی نوشت در دل نیاورند و با نیکان و بدان راه
خیراندیشی بسپرند که موجودات طراز خیر غالبی دارند و آدمی از خودبینی شناسا
نمی آید و زیاده چه نویسد **شیخ ابوالخیر** همگی اندیشه در خدمت کیهان خدیو داشته
در فراهم آوردن شایسته خوها بیداری نمایند و در تحصیل خواهشهای زمانی و
برآمد مقاصد صوری هرگز با هیچکس لجاج نکنند که کارساز حقیقی چنانکه باید بظهور میآرد
لیکن اهل تعلق را لختی دل باسباب نهادن ناگزیر اما تدبیر خود را بجز حفظ ظاهری
چیزی نشمرند و چشم دل به نیرنگی تقدیر گشایند آنقدر که در حوصله فرصت گنجد از
علم و عمل بهره برگیرند مجذوبان و خداجویان رسیده نیایش نمایند و همت خواهند
شیخ ابوالخیر برادر گرامی موفق باشند الحمد لله که آن برادر نوشته بود که لختی
فهمیده تسلی خویش نمود بابا همه جوش و خروش و اندوه و شادی از نقصان بشریت است
در بارگاه عبودیت گنجایش ندارد و همه خیر محض است جای سپاس گذاری خوشحالی
سبکسری و اندوه گران جانیست در نعلچه نوشته شد **ایضاً** ای برادر عمده کار خلاصه
عمل در دین و دنیا و صورت و معنی از خواهش فضول و غضب نامقبول خود را دور
داشتن است که جمیع برگزیدهای الهی بدرجه قبول رسیده اند از اینجهت است هشیاری و تغافل

از زلات

Malva rotundifolia

Malvaceae
In waste ground & by way side
in towns & villages
⊙ June - Sept.

از زلات ارباب جرایم لازم داند و بردباری و حوصله فراخ را نگاهبانی کند
و هر کار بی تامل نکند و مادام که اندیشه درست ننماید در هیچکاری شتاب
زدگی نکند و از اعتبارات دنیوی و اخروی از جا نرود دنیا و هجوم مردم
باده ایست کارش غفلت افزا و هوش ربا **بقاسم بیگ تبریزی** خاطر بر جمعیت
احوال آن افاضت مآب متوجه است امید که مسرور دل باشند از بیحوصلگی همراهان
و بی تدبیری اینگروه جگر خونست اول چنین بزرگی را بر سر زمین دازی بروجه
لایق و هرگاه فرزندان او آمدند و او هم اراده ملازمت داشته باشد
برای چه رماندند شما مردم دانائید در التیام دلها کوشید و پیوسته در دربار
بوده آگاه دل باشید و خورد و خواب و فراغت یکسو نهاده بدل و جان
خدمت شاهزاده جوانبخت اقبالمند اهتمام نمایند شنیده میشود که از بی
اتفاقی و حرکات شنیعه همراهان خاطر قدسی شاهزاده قدری غبار دارد در اوقات
مرضیه بعرض رسانند که الحمد لله شما را خدای تعالی عقل دوراندیش و دل دانا
و حوصله فراخ داده است اعتماد بر عنایت الهی و عطوفت پادشاهی نموده
آنچنان رونق کار طلبند که همه زمینداران و گردنکشان بناکام در لوازم
اطاعت اهتمام نمایند و هر کرا در انصوبه بخواهند معروض دارند که عز قبول خواهد یافت
و همیشه از اخلاق پسندیده که فطری شاهزاده است یاد میداده باشند خصوصاً فواید
آهستگی و وقار و گذشتن از تقصیرات فرودستان معذور داشتن و حوصلها
و داد و دهش و آگاهی شبانروزی و مطالعه کتب اخلاق و خواندن شاهنامه
و چنگیزنامه و بابرنامه بتفصیل میگفته باشند امید از خدای مهربان آنکه زود

وکاردانی و معامله سر کردن و دلها بدست آوردن و هنگامه سپاه آراستن
روز بروز افزون شود مرا عریضه نویسی رسم نیست که جز یک صاحب ندانم
امیدوارم که پیش او مسافر ملک بقا شوم لیکن دولتخواه حقیقی ام اعتلای
احوال شاهزادهای بلند اقبال اعتلای دولت صاحب خود میدانم چند چیز ضرور است
که بیاد میداده باشند نخستین خبرداری شبانروزی که دوست و دشمن بشناسد
دویم سیلان همه روز کشیدن سیوم الوش خاصه بمردم کلان و یکه جوانان
کار طلب مخلص دادن چهارم طریق اندک و بیش انعام دایمی مسلوک داشتن
پنجم توزک دریخانه را بشایستگی سرانجام نمودن چه وقتی که شاهزاده والا
گوهر شوند چه هنگامی که نشینند و چه زمانی که اندرون باشند هر کدام را جای
معین باشد و آداب صوری مضبوط گردد و نویسندها و صاحب اهتمام مقرر
شوند که مزیدی بران متصور نباشد ششم پروانه کمتر نوشتن و عزت
نوشته خود را خود را ملتزم بودن هفتم پرسیدن ستم رسیدگان و داد مظلومان
دادن هشتم جاسوسان متدین بهم رسانیدن و خبردار بودن و اگر بهم نرسند
چند جاسوس بر یک کار گذاشتن بطوریکه اینها از یکدیگر خبردار نباشند
و از تقاریر مختلف ایشان پی بمقصود بردن نهم در خون و بیحرمت ساختن اهل
ناموس بسیار تامل نمودن ای عزیز اگر شما را راه سخن نباشد همین نوشته را
در خلوة بخوانند و اگر دانند که خوش می آید اعلام بخشند دیگر آنچه بخاطر رسد ابلاغ
نمایند اگر یقین دارم که آنعالی نهاد محتاج این سخنان نیست که اخلاق حمیده ذاتی
و فطرتی ایشانست لیکن از انجا که بر بعضی سخنان دل میسوزد بی اختیار حرفی چند بر زبان

رفت

53 -Iteratus
Ranunculus sce-

Ranunculaceae
common in watery places.
⊙. June. Aug.

رفت الله تعالی توفیق عمل شایسته قرین روزگار فرخنده آثار ایشان
گرداناد و محبت شعار مختار بیک را بگویند که در نیکو خدمتی و نیکنامی که آن
منحصر در آنست که دوست و دشمن منظور نداشته خدمات پسندیده بجا آورد
و از صمیم دل کارها سرانجام دهد امروز که شما را بخت مساعدت نموده بملازمت
چنین بزرگی مشرف دارد قدر این دانسته جوهر نیکذاتی خود را که مظنون ماست
خاطرنشان جهانیان سازند خواجه ویسی را که خدمتگار کاردان میدانم باید که
نیکذاتی خود را وسیله برآمد کار خود شناسد که دولت بدنفس چون شعله خس است
الله تعالی فراخ حوصلگی و برداشت ناملایم و خیرخواهی جمهور انام که شعار بخت و دولت است
نصیب کناد بقاسم بیک یزدی ایزد بیهمال یاور باد همواره بمحاسبه نفسانی که بهترین
کارهاست موافق باشند اگر از ناملایم که زمانه فراوان دارد بفراخ حوصلگی
و مسبب شناسی روبرو چاره پذیر نشود زندگانی دشوار است از وفور دیده
وری ایشان ترقب آنکه همواره این سبکروح نیک اندیش را در نزهت آباد
شادمانی داشته در انجاح مهم سرگرم دارد دیگر از نامساعدی روزگار آنکه
حکیم فتح الله شیرازی را که سرآمد اطبای روزگار است و دانش و تجربه او احتیاج
به بیان ندارد بخدمت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده والا اقبال هشیار خرام
قدردان رخصت فرموده اند امید که متوجهات دایمی ایشان مسرور و فارغبال
باشد و ابتدا و نهایت آن یگانه وقت سرمایه افزایش جاه باشد
بقاسم خان ایزد جانبخش خرد آفرین بی سابقه خدمتی بعنایتهای گوناگون سربلند داشته
همواره ناصر و معین آن معدن راستی و درستی باد رسم فرستادن نامه و قاصد

با بستی که جز در راستان و درستان معمول نباشد بجهت
حکمتهای خفی و جبلی و ادار عالم آرا میان عالم و عالمیان شایع ساخته بلکه
کار بجای کشیده که در ارباب خلافت و نگارزبانان تیره دل بشتر رواج
دارد بنابران انچه خواه جمهور انام که ایشان از دیرگاه نسبت دوستی و محبت دارد
کمتر بآزاه میرود و الا از خدای بچون او لا از بادشاه و صاحب خود نباید
مقاصد صوری و معنوی ایشان منخواهد و فروتی توجه و التفات بادشاهی بسان
عنایت و لطف الهی امید اند و از نکه خواهش من بپرایه قبول مافته خورسند است
انشاء الله سبحانه آمازان روز بروز کرد عجب بسیار عجب که اظهار آزردگی نموده اند
اگر بگوش رسیده که حضرت بعنایت اند یقین دانند که ساده مردی نادانی نقصه
است بادانای از نقصان خود خیال تباه بخاطر آورده کاهش اکبر است شما که این را
جهت خویش آمد و رجوع شما ممکوم من از سود و زیان برآمده که حق را از خویش و نگانه
دریغ ندارم از شل شما که چندین محبت و یکجهتی در میانست چون مخفی دارم و اگر
از روی اغراض نفسانی که نامای شرف صدور میابد آزرده خاطر اند اینمعنی هم از اخلاص
راسخ و عقل درست ایشان دور میداند چه رسمیست پارسایانی که بزرگان دولت با
مخلصان خود که از روی اخلاص و اعتماد پایه اعتبارشان از مدار اکنده است
بملاحظه هر چه بخاطر میرسد میفرمایند صاحبی که آزردگی خود ظاهر سازد اهل خرد این را
از غایت عظمی دانسته خوشحالیها فرموده اند و انکه اظهار درویشی نموده اند اگر
ازین آزردگیها بخاطر رسیده اصلی ندارد که اینده درویشی نه بکار دین آید نه دنیا و اگر
واجبه الهی برین آورده آنخطره رحمانیست و مرتبه دیگر خواهد آمد اما چون مرد و نعمت

Veronica Beccabunga
Brook Lime
Scrophulariaceae
In clear ditches & rivulets -
24 June July

Anagallis a quatica
Leaves when fresh. diuretica
cantica cibulis. cochlearia
juice. in a full dose. an easy purge

G. Beccabunga

51

پرورده ایند رگاه اند از مقتضیات حقیقت و اخلاص و الا آنست که پاس خاطر فیاض
پرور مرشد و صاحب خود که هم بادشاه صورتست و هم فرمانروای معنی
دارند چه بنده را لازمست که خواهش خود را در اراده صاحب خود محو سازد
قطع نظر ازین در شعار راست معاملان که پرضا رضه یوزمان و حاضران جهان
از اخلاص و التماس لایق نیست چه جای انکه مثل شما اخلاصمند که در امر رزق
انتظام دارند امثال انحرف در دل کذرانند تا بزبان چه رسد طرق خردمندی
و حقیقت مردم طاهر بیت نمک شناس بلکه آئین سود اکران معامله فهم نیست
در صورتی که خداوند جهان بعنایت باشد انچنین اندیشه بخاطر نرسد بلکه
در هنگام خلوة در خدمات و فی نعمت بشتر کوشش نمایند تا مورد آفرین کار
فرمایان ملا اعلی شود باعث توجه و عنایت صاحب الزمان شد نکنام
ازل و ابد کردد فکیف که صاحب در نهایت عنایت و رعایت باشند در بصور
چه کنجایش انچنین حرف دل آزار که مذکور شود و انهمه مکسو از سخنان بزرگان
پیشین اند کی از بسیار بکوم حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی که از اولیاء کبار
اند در زمان شباب در زیر بوده اند جذبه در رسید رخصت حاصل کرده دولت
اختیار کردند و چهل سال تو فر ریاضات و عبادات که در حوصله بشری کمتر
کنجد یافته در آخر شبی در واقعه قیامت را می بینند که بخشش اعمال مردم میکنند
یکبار کی حکم شد کردارهای نیک و ثواب عبادتهای چهل ساله علاء الدوله
در یک پله و ثواب انکه در ایام وزارت دل پیرزنی بدست آورده بود
در پله دیگر نهند ان پله راجح آمد چون شیخ از خواب غفلت بخش بیدار شد تاسف

واقعنوش داشت که اگر قدر این اول میدانستم هرگز بدرویشی ظاهری
آمدم و پیشهٔ نوکری نمیکذاشتم الغرض من اینست آسان برای عوام الناس
والا بعافلان و درآمد نیش خونیسم که پرظاهر است که در درویشی کار خود
تنها ساختن است و در نوکری کار جمعی سرانجام نمودن اتفاق اولیا و عقلا
که نعمت متعدی بهتر از نعمت لازمی است درین سخن بسیار است و فرصت کم همان
بهتر که خود را ازین بازداشته بسخنان دیگر پردازم دیگر نواب اقبال آثاری
زنیخان کوکه خیلی اظهار رضامندی نوشته بودند بسیار خوشحال شدم
از بزرگان باهم اتفاق و یکجهتی داشتن و انگاه در کار پادشاهی سپاس
شدن بغایت پسندیده و خوشنماست خصوصا و تمندی که نظرش
بیوفائی و بی بقائی دنیا افتاده باشد باجهانیان خاصه با دشمنان جز
نیکی نمیکند امید که بهروجه که باشد ناملایمی همراهان به بزرگی و فراخ حوصلگی
خود برداشته بحسن اتفاق ایشکار را بانجام رسانند و پیوسته عرایض و
وقایع احوال نصرت اشتمال معروض دارند دیگر رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی
چنان اقتضا کرده که در حدود خوشاب و دلکوت قلعه مستحکم اساس نهاده
باتمام رسانند و داروغگی ایشکار به پهلوان محمود مقرر شده سرانجام زر
ایشانست چون فهمیدم که قدری از خواجگی کرانی بهم رسیده مرا که سر سخن
گفتن نکانیات نداشتم محبت با بمقدمات کویا ساخت ایزد تعالی
آگاه است که قطع نظر از انکه برادر شما و دوست باشد امروز در هیرمانی
و راستی و حفظ الغیب بهمه اسم برادری نظیر و عدیل ندارد و مجتبی

50
Nardus stricta
Mat. grafs.
Examined
on barren heaths & moors.
24. July.

که اورا

که اورا بنسبت شما فهمیده ام از پسیح برادری مذمتم ام هرچند بخواجگی
شما شدم بهتر یافتم امروز که فا و زمانه است چنین برادر دیر
بدست می افتد بسی شکر این باید کرد دیگر خود را حاکم کامل مستقل دانسته
از اندیشه تغیر و تبدیل ایمن بوده در نظام مهمات انصوبه اهتمام
نمایند و پیوسته بحقایق احوال بهجت آرا کروند الغافت بالخیر سعده الملک
صادقخان همواره خاطر محبت کزین خواهان صحبت بهجت بخش امعدل
صداقت و محبت باشند ملخص آنست که در همیات زمانه که فرستادن نامه
و پیغام باشد اینخلص را معذور خواهند داشت ازینکه طرز دوروبان عالم
ممخواهد که در ازروش محشور باشد الحمد که در لوازم محبت حفظ الغیب
مقصر نیستم و البته دانم که ضروری اعلام است خواهم نوشت و شرح احوال در
باعتماد وقره العین محرر نگاشته نمینویسد اکنون که لشکر ابر سر اکبر تعین شده
امیدوارم که جوهر ذاتی شما که خاطرنشان منست بر همکنان ظاهر شود و در ایشباب
بامهور انام کرشمه مرصع است خاطر عزیز خانخانان را که بغایت کرامی است پاس
داشتن ضروریست که امروز وقت آنست که نازکهای گذشته را از خاطر دور
ساخته در محبت افزایند و همواره همگام محبت کرم دارند و در محبت شاهزادهای
اقبالمند کوشند الحمد لله که ذات قدسیه آن نونهالان چنانست که در تحصیل مکارم
اخلاق کنجایش تعلیم و تعلم نماند جمیع مراتب کونی و الهی را از مبادی اتفاق
اقدس حضرت صاحب الزمان دریافته تهذیب اخلاق نموده اند اما عالم اشرف
بافیست در امثال این مجمعا مثل شما دانای رموزدان نیک اندیش اخلاص نهاد

مرد و خود میداند مرا جز رضای خداوند نعمت خود مطلبی نیست محض
برای ارتقای مدارج دولت روزافزون صاحب همواره در خیرخواهی
و خراندنشی آنبخت بلند خود را معاف نداشته ام چنانچه بر همه روشنست
و لهذا در روشناندن عرایض شاهزاده اقبال مند پیرداخته ام که مبادا
بخاطر کسی رسد که مراعاتی پیش برنداشته باشد که زندگانی بی حساب خواهم
کرد خدا نخواسته اگر تقدیر مهلت چندروزه بدهد در لباس تعلق باشم خصوصاً
مهین برادر شیخ ابوالفیض آنطور سلوک فرموده بحضرت نوشته باشند که فهم
خراندنشی من کسی بعرض نرسانیده همانقدر که خود دیده بودند حق ادا نموده
حق آشنایی گذارفت امید چنانست اگر فی الواقع تقصیری مسموع بخاطر عاطر
آورند چه جای آنکه به تهمت بدگویان اینهمه از جای روند لله الحمد که خیرخواهی
مراسبب علت التفات آنشان بنود که زوال پذیرد و غرض از تمهدات آنکه
چون قاصد را روانه میکردند چند شربت حضور روانه میداشتند حکم فرمودند که
چیزی برای شاهزاده فرستند بنده لایق حال خود میدانست سرانجام نموده
بود و چون حکم بود بعرض رسانیده فرستند در هنگام عرض انچه خیال نموده
بود مقبول نیفتاد از انجمله باز وجه قسطاس را جدا نموده حواله قاصد نمودند
حسب الحکم آنرا فرستاد هشتم ربیع الاول بگذارشیافت بعده الملک مکرر
ایزد توانا مردم قدردان بحسن کرمش را بسیار دارد و قسم بقدر خوش بود
چه دنیا و اهل آن بخاطر نمیرسید و نشاط خاص معنوی بمطالعه مثنوی سرکرم و اسباب
که گرامی مقاضه رسید و از خوبی هوا آگاهی نبخشید اگرچه از باطن بظاهر آورد اما

49

Captisus Scoparius
common broom
Leguminosæ
In dry gravelly thickets & fields
extremely - Shoot. May flow

Spartium Scop. Linn.

در جمعیت

در جمعیت باطن فتوری رفت و شکفتگی ظاهری رو داد و ظاهرین همرنگ
باطن گشت بسیار یار را اهلتر ازین میخواهم که مطالعه اخلاق ناصری نموده
اوقات برشد ظاهری ضایع نگذراند اینست جواب سلام یار بجعفر بگ دیوان
و الی طالب صفاهان صداقت نامه محبت افزا ورود یافت و از وخامت مشروح شد و انچه
در باب شکایت شخصی رقم فرمودند حق بجانب ایشانست و لهذا ایراد
در منظور نداشتن اینعمل شنیع و در حرمت کوشیدن و در محنت زدن
که کلید بیت المقصود است کرده بود نیز نصایح ارجمند که شایان اهلیت باشد
مکرر بانگار آینده خطاب کننده نوشته و مینویسد از آن ظاهر خواهد شد شرح
ازانکه متضمن خدمت فروشی است نمیکند الحمد لله و المنه تردد ات شایسته
و عرضهای درست ایشان بتازگی خاطرنشان حضرت شاهنشاهی شد و از
یک توجه نهزار توجه رسید امید که روزافزون باشد خاطر فرستندگان را امیدوار
خود دانند که اعتبار احوال صوری و معنوی و فتح و فیروزی ظاهری و باطنی ایشانرا
بزم و رزم را در عالم اسباب از بادشاه خود دانند عاجیکند و در ملک حقیقت ارادهٔ
جهان آفرین میداند و داد از غیب دان داند که در بیکفار تحصیل دوستی
و سرانجام و استمان نمیکند و برنام نیک که پاینده مرحوم و لائست خاطر را
بدین مدارد و وضع منتی و جلب منفعتی نیز پیرامون خاطر خدا پرست نمگردد بلکه
ادای شکر نعمت ملازمت آنخلیفه برحق و هادی مطلق را اندکی از بسیار داند
انتظام مینجشد خاطر شریف جعفر باید که درین نزدیکی شاهزاده جوانبخت اقبال
مند با سامان لایق رخصت کابل و آنحدود دهند از توجه شاهنشاهی که حصول

مقاصد علیا را مستلزم است چگویند که انکس بتوفیق شکرف الهی در کلشن
همیشه بهار جای بهمرسانده از علم الیقین نزدیکست که بعین الیقین ایمقدر
سعادت که دست آویز مصلح کل بل محبت کل است که جز خیر عالم خلعت
فاخرهٔ هستی نمیپوشد مشرف کرده چه خیر محض جز واجب الوجود نتواند
بود و شر غالب چون شر مساوی مخواهیه شر محض است که از امتناع آن معلوم
دانا و مادانست و امروز که باشرار زمانه آهنگ صلح نموده خیریت آنها
میخواهد قیاس باید کرد که مراعات احوال سعادت اشتمال کرده‌ای که بخوبی
و نیکذاتی و دوربینی نحاطرش ممکن باشد چگونه میکرده باشد و بحمد الله اگرچه
فیمابین رابطه رسمی کمتر بود اما رابطه معنوی که بداد خیریت و اشتهار
همیشه قوی بود بی تکلف و بی مبالغه شمار بسیار درست میدارم چیزی که
ازان بقدر اندیشه هست انست که به تیزی طبع باندک چیز از جای شود
شعار سرزنیانست پیرامون احوال آن نکته تیز نکرده چون دل صاف
و ذات خیر اندیش دارند ممکن که بتوجه لایق بر طرف شود و ظاهر و انست
که آنخطا کننده را طلعت عالی عنقریب بلحن بسکر کرداند اگر مقتضای
تندی و تلخی اظهار کنند باکند شما حب اخلاص ایدآ از امنظور نداشته و بلا
افزایند تا عنقریب ایکار باتمام رسد که شمار اور دیگانه میخواهم و عرضداشت
ایشان بوجه احسن گذشت و حسن خدمت بوضوح پیوست و بسیار محرا شد
فرمان گیتی پناه بمرحمت شده بجانب آنده اهتمام نماید شرف صدور یافت
بعنایت ایزدی قافله سالار شما ایچهاردهم تیرماه الهی سنه سبع و ثلثین قافله شد

Herb. Ispahan

52
Ornithopus perpusillus
Birds foot
Leguminosæ
In sandy or gravelly pastures
⊙ – May.

باصفهان

در قضایای مصایب باکزیر حرف صبر کفتن و تحسین آن نمودن
بناستودکی بیصبری اداکردن و بمقدمات عقلی و نقلی التجا بردن بر کرا
حرف خردمندی و وزیرکی بامثال شما مردم که بفهم و فطرت بهره دارند
چگونه کوید مینخواست که بنامه هم اراده تسلی خاطر بخرج شتافته نماید با انکه
خود را در رسوم مرتسمان در آوردن فعل عبث کردنست لیکن چکند در
مدینه بودن صد بلا پیش میآرد اینهم یکی از انشمرده کلمه چند نوشت الله
تعالی بسر تکوین و ایجاد رساناد العافیت بالخیر بلک بهدایکم بدایزد تعالی
سعادت جاوید روزی کناد نگاشتهای اخلاص طراز محبت کرای
از نکهتی و دوستی مسرت رویداد مشحونه باشند که بندکان حضرت اعلی
از بنجایحیت و کار نهضت فرموده بودند یکی انکه بنظام الملک حیت
او بارنجت صلاح کارمند انسته در کوناکون بلاد افتاده و بیاران دیکر را
چه لایش آید که از جاده شایسته فرمان پذیری سر باز زنند و روی
التجا بدرکاهی آرند همان بهتر که سایه اقبال بدان دیار اندازیم تا عیار کوهر
هرکدام کرفته آید دیکر سبب باده پیمائی شاهزاده و الاکوهر و برخی بارصاحبندی
درکاه مقدس بسمع رسیده بود چون حوالی دارالسلطنت اکره نزول مو
همایون شد انجمن راز کوئی تازه نساخت خیرخواه جهانیان موقف عرض
رسانید که التجا بیاوردن اعیان آملک از روی سرتابی و کردنکشی نیست
طنطنه دولت و اقبال شاهنشاهی عالم را فراکرفته لیکن چون میان جمهور و فرور
النصوب نفاقی پدید آمد مردم دولت کوتاه کرداینده اند اکر کسی از بندکان

بیغرض بدان دیار رود و مدار معامله بر و باشد بهر اینه بنایش و بنا زا آمدم
پایه پیدائی خواهد گرفت و انگه از ریگدر شاهزاده بخاطر افتش راه یافته بود
بی انکه حضرت بدان دیار تشریف برند همان بند که بدان دیار رود انگار نیز
میسازد یا علامت میفرستند ما براه سعادت می آرد پس و اشان در انجیر
اندیش عالمیان را که هر کرا از ساط قرب حذا نفرموده بودند جمع مهمات مالی و
ملکی انجانب مفوض فرموده رخصت آنخدود فرمودند و شاهزاده را بسر دشت
آسمانی آن پیش آمد اکنون جز مهم نخستین مطلبی نیست یا مه که فرصت را غنیمت دانسته
در لوازم بندگی و اطاعت چنان کوشند که نزدیک و دور و آشنا و بیگانه بظاهر
شود و خلق خدا پایمال حوادث نگردد و دولتخواهی شما که از دیرباز پیشه خود امروز هنگام
ظهور آنست و آنچه پیشت نوشته بودند همه را بخاطر آورده خاطر خلیل خویش شاد
هنوز که زمان سعادت باقی است و چشم عاقبت بین گشاده شایسته آنکه کار
کار را بدیگران موقوف ندانسته بطرز لائق عرضداشت بدرگاه والا روانه سازند
که من هم عرضداشت نموده جواب آن نسبت را حاصل کنم و رضیوت هر چه
والا گوهر قبول و قرار داده بودند بظهور خواهد آمد و در ملک و مال و ناموس افزایش
خواهد شد بعضی نصیحتها از نوشته پیشت معلوم خواهند کرد و در بینی و عاقبت
اندیشی روزی باد بقطب الملک حاکم گلکنده و در بینی و قدردانی روز افزون باد کرامی
نامه آنخلاصه دودمان سعادت پژوهی و نقاوه خاندان پیداری بهجت افزای
کشت و تومید بکمتر و دوستی رسانیدند و آنچه در باره ما گزارش رفته بود
بجا آورده بودند موید بآن اقبال مند کشت این سرایست که نوشتی و که نبشته

44
Montia fontana
Water Blinks
Portulaceae
In watery places, especially on
a gravelly soil
April - May

خوشا بخت مندی که انفاس عزیز را در رضامندی ایزدی و نیکنامی بسر برد
و بندگانی را در مرتبه شناسی گذارد شنوده باشند که بندگان حضرت شاهنشاه
اینجا ندانش جهانبانی را هرگز از دولت حضوری تجویز دوری نفرموده بودند
و جمع مهمات مالی و ملکی باستصواب اینجا اندیش انتظام مسافت دربنولا
در بنولا بواسطه دو امر که بجهته آن از انجناب مدار الخلافه اگره مراجعت فرموده
اند انفساد پذیرفت اینبار کروند نخست آنکه برزمان معتمد خان رفت و او را
چهال مزاده سلطنت کبری را در حوزه اقتدار اراس هامند درگاه خود کرامت
فرموده دولت و اقبال روز افزون عباد و جائیکه در پاکستان زمان کار با از
فرمان روان روزگار پدیرفتن باشد و نیز فرمودند که از بودن بیغرضی در املاک که کفالت
و کردار او بدرگاه ما معتبر باشد جا طراندیشه وارد امروز که نسبت بندگی
توجه آنرا افزاینده بی طمعی و حق گذاری را نه خود بیند اندرز اید املاک

میباید رفت وعیا اینعنی ازهمه باید گرفت دوم باعث فرستادن
آن بود که پادشاه همایون شاهزاده والاگوهر مسامع همایون رسید حول مدعو سنی
وسرکردگی لشکر باهم جمع نکردند فرمان شد که آن نونهال دولت را روانه درگاه
سازد وبی تاخیر قاصد وپیغام بساحتگیهای روزگار ایمنهم را بانجام رساند اکنون
که از تنزکی نقد بر قضیه ناگزیر رویداد جز نخستین وجهه نماند وقت را غنیمت
شمرده خاطر را ازان فراهم آرند وحسن اخلاص وعقدت ایشان که در
درگاه مقدس از یکان لشکر اقبال شنوده است بسنجیده آنست که کفار
بکردار آید ومقاصد بکمترین روش سرانجام یابد بمنخواهم که درینمعامله سخن
دراز شود وقاصدان آمد ورفت ننمایند شناسا دل فرستاده شرایط عهود
را استحکام بخشد چنانچه اولیای دولت وهمه پسندگان عافیت بین
آفرین نمایند وشاهنشاه جهان پناه روی درمهربانی آورند بعضی سخنان
دلپذیر از نگاشتهای وکلای ایشان معلوم خواهند اگهی دوام فروزی
باد بر اجابه علیا والده مبارک شاه خاور ملایل دعوات صافیات که منکبان
ارایک قدس بورود فتوحات آن در اهتزاز والدا ذروحانی آیند
وشرائف تحیات وافیات که منتظمان سلک اهبوب نفحات آن در ارباط
رمانی اوانسند اهدا والحاف نموده خیریت آنخلاصه خاندان مجد واعتلا
ونقاوه وودمان اجتباو اصطفا دام محفوفا بالمکارم والمعالی مسالت نمایند
چون انتظام بخش انفس وآفاق که اوده قلوب واحشه ضمایر بدست مشیت اوست

49
Ranunculus repens
a crowfoot
Ranunculaceae
In meadows pastures & common
elsewhere places
24 June Aug

دوسایل

ووسایل کافه انام باشد ودرمبادی احوال وفواتح امر خیری چند از
نهانخانه قوت بمشاهده فعل ظاهر میاید که مرایینه درینمیشت اینعنی مولد
ومویدتواند شد ازانجاکه حسن اخلاص ایشان باید ودوام رفع انشان
که جعل متین سرادق اقبالش باد تا خلود واستحکام یافته درکمال وسموق
ورسوخ بود حکمت ازلی باعث ظهور انتساب واشتباک مخصوص که
مرایینه موجب انشراح قلوب صافیه وانگذار بواطن مطلعه است گردید در
سوابق ایام که بمقتضای خیرخواهی عامه خیرت ذات فایزالبرکات دوام
عزت وآبروی انخاندان سنیه کوشش مینمود اکنون که نامونهاکی شد
ودوستیها بیجا کشید خود ملاحظه فرمایند که توجه خاطر وترفیه باطن درحفظ
ناموس طرفین درچه درجه خواهد بود وآثراین نسبت بچه آئین ظاهر خواهد
شد مامول انکه همواره خاطر محب را بانگران اخبار دوام عافیت وجمعیت دانسته
مفاوضات گرامی مسرت بخش روحان نشوند وبگر کیفیت مجاری احوال
سعادت شمال ازنوشته نرسوبندت استکشاف فرمایند ایضا به
مفاوضه یکجهتی وملاطفه یکتادلی که درینولاانگارش یافته بود بگرامی ورود آن
ابتهاج یافت علی الخصوص خبر مسرت بخش که نخستین ازروی استظهار
تمام بخلاصه خاندان فتوت نقاوه وودمان فطرت سرامد خیراندیشان
جهان پیشوای پاسبانان دل ودربان اعتضاد الخلافت خانخانان ملاقات
کرده اند وباعزه ناصیه اقبال قره باصره سلطنت واجلال پیوسته ملتزم
خدمات سنیه شده چگویم که چقدر ازبار تعهدات برآمده ام وچگونه

مسرت رو داده است حه از ریکدز ازانکه چنانچه خدیو جهان مرشد زمان
میخواست که مذکار بزرگان از آسیب حوادث روزگار در کنف حمایت
شاهنشاهی محفوظ باشد همچنان لمعه ظهور نبخشید وچه از ممر انکه اشرف
برادران که در جواب حمیت ایزدی غرقه مغفرت باشند بکرات در خلو
وکثرت از درستی وراستی اخلاص انگوهر آموده بزرگی در محفل اقدس مذکور
ساخته بودند و دور بینی ایشان خاطر نشین همگنان گشته وچه از دوستی
که غایبانه ابخبران آویش را بایشان واضح است وبدواعی جبلی حمیت
ایشان میخواهد از ممر انکه کلید وکس بی انکه جانداری آزرده شود بحسن تربیت
ایشان مسخر شد المنة لله والمنة که عنایات شاهنشاهی روز افزونست
وجمیع مطالب ومآرب مالی وملکی وجانی وناموسی بلواه حاصل آید
باید که نیرنگی زمانیان را منظور نداشته همان پیمان شاهنشاهی احرز جان خود
دانسته در انجاح مهمات اهتمام فرمایند غریب تر انکه زیاده از دو ماه میگذرد
که احوال این لشکر جهانکشا بمسامع علیه نرسیده باید که چنان اهتمام نمایند که
مخاوف طرق برطرف گردد وشرح احوال آنديار بموسته از عرایض
شما بموقف اشرف رسانند وبمردم ولایت خود اهتمام فرمایند که آمد و شد
مردم از انجا زود و شود تا بآسودگی خیالی رسند العاقبة بالخیر ایضا
انجا که منهم وپیشه منست اگر حرف اشتیاق وقصیده محبت نویسم سزاوار است
اما از انجا که طرز روزگار است وتلون احوال ایشان که بتوهمی آزرده شده
بدوستان خرخواه بدگمان میشوند اگر سخن رسم وعادت هم ادا نشود

42

Fumaria officinalis
a fumitory

Fumariaceæ
In cultivated grounds &
about hedges -
common - ⊙ May - Aug.

از آنا دانی میداند اما چنوانگرد که در معامله جای باگیر حرفی چند گفتنی و نوشتنی
روبیده حاشا که امر دیگر منظور خاطر حق گرای شود و خواهد که بتوسلات راه
گفتگوی ارباب نفاق مسلوک باشد فرد گر کشتی ورنه کشتی دوست کشتی همچو را
دوست میدارم اگر دوست ندارم چکنم چون یقین ماست که شما از مخلصان
صاحب ما اید اگر بواسطه غواشی بشریت بحقیقت اینکس نرسیده باشد
هرایینه چون علت محبت ثابت است فتور در میان آن نمیرسد چه من از گروه سودا
گران نیستم که در کرو سود و زیان خود باشم الله تعالی دیرداراد العاقبت
بالخیر میرزا یوسفخان بعد از سلام سلامت انجام محبت فرجام مشهود ضمیر محبت
پذیر نواب محبت اطوار میکرد اند مجاری احوال موافق آمالست امید که
اذذات ملکی صفات در زمان عافیت بوده باشند دیگر با مردم قدردان
دولتمند سفارش صاحبان استعداد که در مقام رزم و بزم بکار آیند و در
انتظام نشاء صوری ومعنوی دست آویز قدر شناسی باشند چه حاجت لیکن
بنابر اظهار محبت کلیه چند در باب مجموعه خویهما مولانا طالب اصفهانی که بمحبت
وجوی تمام روزهایان دولت بلطایف وسایل از مسافتهای دور در
دام محبت خود آورده اند مینویسد المنة لله که اینخص شخص بی سعی شما
در اثر زمین که از بندو قطرات آویش محل قحط رجاست از جمله دوستان
فدوی شده است امید که همواره اینمعنی منظور نظر عاطفت ایشان باشد
وانچنان سلوک رود که او مرفه الحال بوده اراده برآمدن از اندیار که مستلزم
مانیت نشاید وبطوری معامله در میان آمده قطع نظر از انکه نمیرند اشتیاق اینخص

Calx & dry. of teneth deleterious
by excretion &c. helps such as are
itchy & scabby - clears the skin -
opens stoppings of the liver & spleen -
gently purges melancholy &
adust cholers -
boil it in white wine &
all things of cleansing or opening
nature may be most com-
modiously boild in white
wine - take this as a general rule! Culp.

دانش آموزی را کرفتار خود بیازمند خاطر دوستان حقیقی که مهیج خدمت
بدزنیست رهین منت میکردانند خون بریست درکاه والا انست که بمدارج
ترقی میفزایند و زمادتی منصب بتدریج معوض میشود تا بیک حکم دو دل بدست
آیند زیادتی منصب و اضافه جاکیر حواله باستصواب انجمیت اطوار سده
است امید که بحض قدردانی ایشان تکلیف مراعات حال دوستان
عقریب ایند و مطلب جلوه ظهور دهد احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی
برحسب وعده باکمال فی سرودل تحریر نموده بتفصیل خواهند فرستاد
دریاب نقاوه متقدمان و خلاصه متاخران مولانا خواجه جان که اکر اشارا
درکسیمبر نمیدید مسیح ندیده بود خاطر دوستدار ادرمسرت و خویش سرانجامی
بغایت متوجه احوال ایشان و اینند بنیز اعلام یک نامه محبت اتمام مطالعه
افتاد قدری اسفتکی خاطر معلوم شد ازانجاکه برعقل ایشان اعتماد دارد میداند
که این شورش بقای مدار متاع اخلاص بیازار آوردن و رواج آن طلبیدن
شیوه مخلصان حقیقی نیست و خاطر انیطایفه علیه ازکساد بازار اخلاص غبار اندوه
وکره زده نمیشود بلکه درینهنکام شکفتکی بشیر میوارد که جوهری بهای اخلاص
مدیزه دنیا فروخته نمیشود ازانجا بر شجاعت و فهم و اخلاص نظر می افتد معلوم
میشود که ایشان از نیکرده والاشکوه باشند شایسته انکه آمد شد سابقه از
مشغله سکرانه اخلاص و افوشورش طبیعت که جز بر ظاهر نظر ندارد و از مطالعه
فحوی اورا نصیبی نیست نخواهند برد حیف ازان بازکه آمد و شد قوافل اخلاص درین
چارسوی دنیاکه اعتبارات او از قسم اتفاقات نه از استحقاقات است آسیبی

Polygala vulgaris
Milkwort
Polygalese
In gravelly chalky pastures
very common 4 sum. poly.

که باین طبقه رسیده جهته آنست که ازبی مصاحبتی یا مصاحبت بد از فروغ خرد
یکسو شده و در دام طبیعت که نه دل و انا و اراده چشم مناقاده و در اندیشه
فروخت متاع اخلاص اند از نتایج این اندیشه نور زدا است که همیشه
امتناع نفیس کاسد باشد الله تعالی آن تکدات را بکمالی کمال از طبیعت
داد و با فطرت عالی و همت بلند آشنا بل دوستی کناد و قطع نظر از اخلاص
و معامله فهمی بقدر خداشناسی از نقدیرات ازلی کله مدبر از چه آرزو
ازان در معنی اعتراض برانیزد جهان آوز نیست حاشا که عاقل باین راه
رود بهرحال اکر بمقتضای بشریت کذاری در کوچه نااهلیت که شاه راه
طبیعت است افتد زود بفروغ خرد معامله فهم با دل اخلاص کزین بدولت
سرای رضا و تسلیم مسرت سرای خاطر اخلاصمند خود کردند الغایب نالخبر
بشهاب الدین ارزوده کرامی مفاوضه و مطالعه آن ابتهاج فزاید الله تعالی
الخیر اندیش بالذات را دیرداراد اکر ارسال رسل و رسایل از توقف بفصلی
آرد نه ازان سبب است که نسبت آشنائی درست بلکه محبت تمام با منظور نظر
تربیت و عاطف صاحب خود دارد حاشا ثم حاشا چه همین امر بالفرازده
مستلزم صداقت کامله است چه جای محبت تا باشنائی چه رسد تکلف که رسایل
مرضیه دیکر در ذات بزرک ایشان فراهم آمده است و نه از انجهت که نشاء
باده غفلت بپستی مستی برده از قدرشناسان کرد انیده باشد و نه از انروست
که از ما معامله فهمان بی تمیز باشد و یک از بند نتواند جدا شد بلکه چون بحسب
نوشت در کرد اهل دنیا در آمده از اصحاب شعور راست می پیندکه ایشان شاهرا

مراسلات اهل نفاق که زبان مشناسان بادل آشنائی ندارند آنچنان
کرفته اند که فرجه کذاشته باشند که آدمی بفراغ دل عبور تواند کرد ناچار جوذرا
ازان کذر انیده درخ معامله دوستی که معاونت دایمی خیرخواهی الفارسی
ازانعبارت تواند بود مواظبت بنماید العاقبت بالخیر بخواجه شمس الدین
درحمایت ایزدی باشند انفاس کرامی که مهمانان عزیزاند احترام داشته
اکر زندکی رویدهد مرا بنه سعادت آمودشناسین خواهند شد ومعلوم انرات
کیش شیار خرام باشد که بزرک واشناسیت هرطایفه بطرز دیکراست لیکن
درپاس چهار چیز همکنان اتفاق دارند نخستین رضای ایزدی دویم عقیدت
کزینی بصاحب شیوم خیرخواهی عموم خلایق چهارم تیمارکالید عصری هرکاه
آدمی زاد بتقلید وتدبیر این نامفهمکی راکذاشته همتشینی وکنکاشش نخود سواد
اندیشش نماید مرا بنه همه امور شایستکی سرانجام خواهد یذرفت بخش بسیار است
ووقت اندک بهرحال چون دربارکاه تعلق داشته اند از همه کار باز آمده خواجه
ومهمات خلایق را اهم دانسته اشتغال خواهند فرمود وهموار باجهانیان بصلح وصفا
بحنک فارغ دل زندکانی نمایند وفراخی حوصله وبرداشت تا ایام بکار باشد الحمد لله
که بهخت مندی بسترک از درستی وراستی وحقشناسی کزینی نصیبه فراوان دارند
خوای سوده نیز دامن دامن اندوزند باد که درانجاح خدمات بارکاه خلافت
پیش نهاد همت والا محض کفایت بسط طای نباشد که آزاشوم کرفته اند نخوازدی وتجارتی
جهانیان چنان باشد که دشمنان ازخطاب ازای خاطرجمع باشند نمیکویم که درملک تعلق
دشمن نباشود بلکه بایستی این انجمن بدوستی وخلاف کرمت لیکن سعادت

30

Lamium album
Blind Nettle
Labiatæ.
In waste ground
4 Mar. June. also Sep

اندوزی ودوربینی آنست که آنطور سلوک رود نیز همواره ازفرزندان زمانه
برکنار بوده فطرت عالی را پیرو مرشد ودیدار دلبند سازد تا کارها فرح حقیقت
کیرد باعث این نکاشتن جوش محبت است طهورا مجدد وکرنه هرنصیحت کری
به پندذهی محتاج اوکاردیده مان خویشتن را کجا بانجام رسانیده تا بهم دیکر را
پرداز ده والسلام براجه بانشند صاحبان دولت واقبال که فراخ حوصلکی و
قدردانی وجویای آدم یک ازصفات کمال ایشانست چه حاجت که باین
طریقه علیه درشناسائی قدر صاحبان استعداد حرفی بنویسد اما بلزوم خدمت
عموم وقصد بندکی خاص ضمیمه محبت نه انخواهد جمهور انام را بزیدانست که
کلمه چند درباب حقایق آمود نکته بین میرشریف آملی که در بزم ورزم همرای
است عمر فاوه درشدت ورخا مصاحبی است مجلس آرا درقبض وبسط همرمانست
بی میل وبیهمتا نکارش رود امید که آن یکانه آفاق را برخلاف مردم روزکار
دانسته انچنان توجه فرماید که آدم شناسی که درحق ایشان مظنونست
به نقش انجامد طریق بهعادت صوری ومعنوی آنست که انچنان بانیطور مردم
سلوک رود که درجمیع اوقات آنچه راست تلخ نمای شیرین اثر باشد همه جا خلق
خوش آمد شیرین نمای تلخ اثر مقدمات میکفته باشند که دولت افزاوبرآید
مقاصد بلند درکروشنیدن سخنان مصاحب کوشت برای کری میکاه حوس آمد
مردم بسیارانند که ارباب دولت را ازصحبت آنها هم کزیر نیست اما همیشه
موشمندان نخبت پیدا ربکانه وفی تمام وجبت وجوی بلیغ یکدو درزک نهاد
مزاج زمانه شناس اندازه دریافت افزاد انسانی وحقیقت دان خردیش

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Mukatibt-i allm

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23229

File Description:
Part 3